



سیری در معرفت اسلام

خانواده متعالی در اسلام
(تفسیر آیه ۱۵ سوره احقاف)

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه بنی الزهراء (ع) - دهه سوم صفر - ۱۳۹۶ هـ ش



www.erfan.ir

خانواده متعالی در اسلام (تفسیر آیه ۱۵ سوره احقاف)
(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: خانم مهربانی
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: عظیم‌ترین انسان در ملک و ملکوت از منظر قرآن..... ۱۱
- نیاز به معلّم‌های الهی برای فهم قرآن..... ۱۳
- راهنمایی اهل بیت (علیهم‌السلام) در فهم آیه ۱۵ و ۱۶ سوره احقاف..... ۱۳
- مراد از انسان در سوره احقاف..... ۱۴
- عام بودن سفارش احسان به پدر و مادر..... ۱۵
- پسر مؤمن و پدر واجب‌القتل..... ۱۶
- جوان شیعه و مادر مسیحی..... ۱۶
- انسان مطرح شده در سوره احقاف عظیم‌ترین انسان در ملک و ملکوت..... ۱۷
- کلید صاحب حکمت شدن..... ۱۸
- درخواست‌های انسان کامل..... ۱۹
- مراد از عظیم‌ترین انسان..... ۲۱
- روضه گودال..... ۲۱
- جلسه دوم: احسان به والدین..... ۲۳
- خورشید حیات انسان..... ۲۵
- احسان به پدر و مادر..... ۲۶
- عبور از پل صراط..... ۲۶
- مرگ یک پل است..... ۲۷

- ۲۹..... احسان یک فرزند موجب نجات پدر از آتش برزخ.....
- ۲۹..... علم پیامبر اکرم ﷺ به مُلک و ملکوت.....
- ۳۱..... ادامه روایت عبور از قبرستان.....
- ۳۲..... خانواده ی الهی.....
- ۳۳..... والدین در احسان فرزندان شریک هستند.....
- ۳۴..... ثواب و جایگاه مادر.....
- ۳۴..... از زمان بارداری تا پایان شیردهی مانند مجاهد فی سبیل الله.....
- ۳۴..... ولادت کودک و آمرزیده شدن تمام گناهان مادر.....
- ۳۵..... نه ماه روزه داریِ مادر باردار.....
- ۳۵..... ثواب آزاد کردن برده برای مادر شیرده.....
- ۳۶..... روضه حضرت رباب رضی الله عنها.....
- جلسه سوم: تأثیرات تربیتی مادر بر فرزند.....**
- ۳۹..... جایگاه مادر.....
- ۳۹..... قرآن، روشنی بخش حقایق زندگی.....
- ۴۰..... مادر ریشه است.....
- ۴۰..... انواع تغذیه کودک در رحم مادر.....
- ۴۱..... انتقال وراثت از چندین نسل قبل.....
- ۴۱..... بدبینی و بدگویی.....
- ۴۳..... اخلاق نصیحت پذیری.....
- ۴۴..... به هیچ کس بدبین نباش.....
- ۴۷..... غذای دوّم: شیر مادر.....
- ۴۸..... مادر پاکدامن من نمی‌گذارد با مثل تو بیعت کنم.....
- ۴۹..... روضه حضرت رقیه رضی الله عنها.....
- جلسه چهارم: حل مشکلات با قرآن و اهل البیت علیهم السلام و رابطه والدین و فرزندان.....**
- ۵۳..... تسلیم خدا بودن یکی از ویژگی‌های انبیاء.....
- ۵۴..... باران ابی عبدالله علیه السلام به مقام تسلیم رسیده بودند.....



فهرست مطالب

۵۶	انواع شفا در قرآن.....
۵۷	دو:قرآن شفا است.....
۵۸	سه:درمان.....
۶۰	قرآن و اهل البيت <small>عليهم السلام</small> کلید حل مشکلات.....
۶۱	روابط والدین و فرزندان.....
۶۲	بارداری مادر، به دنیا آوردن و شیر دادن به فرزند.....
۶۳	روضه.....
۶۵	جلسه پنجم: اثرات والدین بر فرزندان.....
۶۷	فرزند ساخته دست پدر و مادر.....
۶۷	خانواده صالح در آخرت.....
۶۸	فرزند امانت الهی.....
۶۹	عواقب عدم توجه به تربیت فرزند.....
۶۹	ایراد اول: جمع مال، بخل و عدم پرداخت حقوق.....
۷۰	ملا مهدی نراقی.....
۷۰	حاجی بخیل و دوزخی.....
۷۱	نفاق.....
۷۱	ارزش مومن.....
۷۲	دعای مستجاب.....
۷۲	ادامه داستان.....
۷۳	ایراد دوم: تربیت نکردن فرزند.....
۷۳	تأثیرات والدین در ساختار فرزند.....
۷۴	سلامت و سعادت فرزند در گرو وضعیت والدین.....
۷۵	روضه: چند لحظه با ابی عبدالله <small>عليه السلام</small> حرف بزنیم.....
۷۷	جلسه ششم: شناخت شخصیت رسول خدا <small>صلى الله عليه وآله</small>.....
۷۹	تسبیح پروردگار.....
۸۰	نور مخلوق خداوند سبحان.....



- ۸۱ جایگاه سلمان
- ۸۱ خلقت پیامبر ﷺ
- ۸۲ نام گذاری پنج تن
- ۸۶ کار پیامبر ﷺ در دنیا
- ۸۷ شهادت پیامبر ﷺ
- ۸۸ روضه وداع
- ۸۹ **جلسه هفتم: نزاع همه جا ممنوع مخصوصا خانواده**
- ۹۱ حقایق بی شمار قرآن کریم
- ۹۱ علم الساعة (زمان قیامت)
- ۹۲ شناخت قرآن
- ۹۲ نوع برخورد فرزند با والدین
- ۹۳ عدم رضایت خدا از نزاع
- ۹۴ جلوگیری از ستیز طرفینی
- ۹۴ نزاع ممنوع!
- ۹۵ گذشت از مال برای جلوگیری از نزاع و قسم خوردن بیهوده
- ۹۶ خاموش کننده دعوا
- ۹۶ سه بار به مادر نیکی کن یک بار به پدر
- ۹۷ عاق والدین
- ۹۸ نگاه مادر به فرزندش
- ۹۹ نگاه پدر به فرزندش
- ۱۰۰ نگاه خدا به پدر و فرزند با معرفت
- ۱۰۰ روضه دیدار حضرت زینب رضی الله عنها با بدن ابی عبدالله رضی الله عنه
- ۱۰۱ **جلسه هشتم: زندگی موحدان**
- ۱۰۴ اسرار «لا اله الا الله»
- ۱۰۵ حقیقت «لا اله الا الله» بهای بهشت
- ۱۰۵ توحید



فهرست مطالب

۱۰۷.....	عبادت بدون ولایت هیچ ارزشی ندارد.....
۱۰۷.....	تمام حادثه کربلا «لا اله الا الله» بوده.....
۱۰۸.....	موحد واقعی.....
۱۱۱.....	روضه.....
۱۱۳.....	جلسه نهم: وظایف زن و مرد در تولید نسل.....
۱۱۵.....	مرد کشاورز و زن کشتزار است.....
۱۱۵.....	ازدواج پیامبر ﷺ.....
۱۱۷.....	تاثیر ویژگی‌های مادر بر فرزند.....
۱۱۷.....	جایگاه حضرت خدیجه <small>رضی الله عنها</small>
۱۱۸.....	سرشت پاک و آلوده.....
۱۱۹.....	دقت در انتخاب همسر.....
۱۲۰.....	شیعه عطر اهل بیت <small>علیهم السلام</small> را دارد.....
۱۲۱.....	شامه زنده.....
۱۲۱.....	ازدواج.....
۱۲۲.....	وظیفه پدر در حق فرزند.....
۱۲۲.....	۱_ انتخاب مادر خوب.....
۱۲۳.....	۲_ انتخاب نام نیک.....
۱۲۴.....	هیچ چیز در دنیا بی اثر نیست.....
۱۲۵.....	ادامه شامه زنده.....
۱۲۶.....	۳_ تربیت خوب.....
۱۲۷.....	روضه امام رضا <small>علیه السلام</small>



جلسه اول

عظیم ترین انسان در ملک و مملکت

از منظر قرآن

نیاز به معلم‌های الهی برای فهم قرآن

به طور یقین بخش عمده‌ای از آیات کتاب خدا را ما جز با کمک پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم‌السلام نمی‌فهمیم. این حقیقت را صاحب قرآن که آن را نازل کرده است در آیات متعددی متذکر شده و برای فهم آیات معلم معرفی کرده است.

آیات به این صورت را شنیدید: **يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** ﴿﴾ شما نیاز به معلم قرآن دارید، قرآن مجید جلوه علم بی‌نهایت حق، جلوه رحمت حق، جلوه احسان حق است کتاب آسانی نیست که هر کسی در حوزه‌ها در دانشگاه‌ها، به مقامات عالی علمی برسد بتواند بفهمد. وقتی قرآن مجید می‌فرماید «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ» معنایش این است که کل شما نیازمند به معلم هستید.

راهنمایی اهل بیت علیهم‌السلام در فهم آیه ۱۶۱۵ سوره احقاف

این مقدمه را که عنایت فرمودید بعد از این که دل‌های مبارکتان با قرائت این قرآن بسیار زیبا و اثرگذار نورانیت پیدا کرد آیه پانزدهم سوره مبارکه احقاف را که نزدیک به دوازده حقیقت در آن است برایتان قرائت می‌کنم. آیه شریفه فقط درباره یک نفر صحبت می‌کند یعنی به قول ما طلبه‌ها ضمائر آیات مفرد است. آیه نشان می‌دهد که وجود مقدس پروردگار سخنش درباره یک فرد است، البته آیه بعد یعنی آیه شانزدهم مطلب را سایه‌اش

۱. آل عمران: ۱۶۴ و جمعه: ۲.

را می‌برد روی جمع، و علت هم دارد من داشتم از منزل می‌آمدم علتش را دقت می‌کردم که یک کلمه در آیه شانزده با آیه پانزده هم خوانی ندارد و معلوم می‌شود که در آیه دوم یعنی شانزدهم که اتصال به آیه اول دارد آن شخص آیه اول داخل در این یک کلمه نیست ولی بقیه هستند حالا آن بقیه را هم معرفی می‌کنم خدمتان. خب ما آیه را می‌خوانیم معنی می‌کنیم، معنایش را می‌فهمیم، اما چیزی که برای ما در آیه پانزدهم صددرصد مجهول است این است که این آیه درباره چه کسی دارد حرف می‌زند؟ آن شخص کیست؟ آن را هیچ راهی برای شناختن آن شخص که در علم خدا بوده و آیه را برای او نازل کرده نداریم و پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام به ما معرفی می‌کنند. و اگر ما دنبال پیغمبر و ائمه نرویم آن شخصی که محور آیه است اصلاً شناخته نخواهد شد.

یعنی تا قیامت هم معطل بشویم نمی‌فهمیم این شخص که اینقدر پروردگار روی آن سرمایه‌گذاری کرده است، کیست؟ باید یک شخص خاصی باشد و در آیات قرآن این آیه پانزدهم نمونه ندارد همین یک آیه است و معلوم می‌شود که شخصی که محور این آیه شریفه است شخص خاصی است و موجود خاصی است که اینقدر پروردگار مهربان عالم برایش مایه گذاشته.

مراد از انسان در سوره احقاف

آیه با این جمله شروع می‌شود «ووصینا الإنسان بالديه احساناً» منظور از انسان در این آیه همان یک نفر است مراد همه انسان‌ها نیستند. سفارش پروردگار به احسان پدر و مادر در سوره اسراء و لقمان به همه انسان‌هاست ولی در این آیه شریفه سفارش به یک نفر است و آن یک نفر هم در احسان به پدر و مادر معجزه کرده اما این انسان نه به معنای همه انسان‌هاست چون تمام ضمائر آیه به این انسان مفرد برمی‌گردد اما در سوره اسراء می‌بینیم که می‌فرماید «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تنهزهما وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» بر همه‌تان واجب است



خدا را بپرستید بر همتان واجب است که به پدر و مادر احسان کنید، این عام است. خیلی هم عجیب است که پدر و مادر را در آیه اسراء و لقمان کنار خودش گذاشته ولی در اینجا اصلا از خودش صحبتی نمی‌کند.

در سوره لقمان هم همینطور است که پروردگار عالم می‌فرماید «بالوالدین احسانا» به پدر و مادر نیکی کنید ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبِهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْنَا إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ یعنی روی کلام با همه انسان‌هاست، هم در لقمان هم در اسراء ولی در آیه پانزدهم سوره احقاف سخن از یک نفر است که می‌گوید انسان ولی ما نمی‌دانیم این انسان کیست حالا با روایات پیدایش می‌کنیم. انسان، خیلی این آیه عجیب است انسان یک نفر است در این آیه ولی براساس آیات سوره آل عمران این یک نفر همه انسان‌های عالم است. یعنی تمام ارزشهایی که در عقل و در اخلاق و در ایمان و در رفتار تقسیم بین میلیاردها انسان است در این یک نفر جمع است یعنی آن یک نفر همه است ولی همه آن یک نفر نیستند. یعنی هیچکس در عالم نیست که او باشد ولی او به تنهایی همه است.

عام بودن سفارش احسان به پدر و مادر

ما سفارش کردیم به انسان، به این تک انسان به والدیه احسانا که هرچی خوبی داری احسان الف و لام ندارد از نظر ادبیات عرب نکره است، و دلالت بر عام می‌کند یعنی یک مورد خاصی را نمی‌گوید، من وصیت کردم ای انسان آنچه نیکی در وجودت است برای پدر و مادرت هزینه کن، اینجا یک نکته بگویم و آیه را دنبال بکنم و این نکته جواب یک سوالی است که ممکن است در ذهن شما آمده باشد.

ما به چه پدر و مادری احسان بکنیم مؤمن؟ شیعه؟ خب این صاف است مطلبش اما اگر پدر و مادر ما بی‌دین بودند، یهودی بودند، مسیحی بودند، مشرک بودند، کافر بودند،

لائیک بودند، هردویشان، آیا این نوع پدر و مادرها از سفارش پروردگار خارج هستند؟ یعنی به آنها هرگز نباید نیکی کرد؟ یا در سفارش پروردگار داخل هستند؟ یک کسی که وارد به قرآن باشد می‌فهمد که تمام پدر و مادرها با هر دین، روش و اعتقادی که دارند بر فرزندانشان واجب است به آنها احسان کنند، البته بار بسیار سنگینی است ولی طاقتش را به ما داده که این بار تکلیفی را تحمل بکنیم به همه طاقت داده، آنچه که نگاه قرآن است این است پدر و مادر، کاری ندارد که این پدر و مادر اهل کجا هستند چه کاره هستند آیا دین دارند یا ندارند؟ شیعه هستند یا سنی؟ یهودی هستند؟ مشرک هستند یا کافر و مخالف با پروردگار؟ کاری به اینها ندارد.

پسر مؤمن و پدر واجب القتل

پسر متوکل که جلوی زائران قبر ابی عبدالله علیه السلام را چند سال گرفت بسیار هم سخت‌گیری کرد این یک آدم خوبی بود آمد پیش حضرت هادی علیه السلام گفت یابن رسول الله به این دلیل - دلیلش را گفت من نمی‌خواهم بگویم - پدر من واجب القتل است به من اجازه می‌دهید او را بکشم؟ فرمود هرگز اجازه به تو نمی‌دهم. یکی دیگر او را بکشد تو نه، به تو اجازه نمی‌دهم.

جوان شیعه و مادر مسیحی

در صحرای عرفات جوان به امام صادق علیه السلام گفت من نه خواهر دارم نه برادر؛ پدرم هم مرده یک مادرمسیحی دارم ولی من خودم شیعه شدم خانه جدا هم ندارم من هستم و این مادر، هم خرج هستم با او چه کارش بکنم بعد از اینکه شیعه شدم؟ رهایش کنم؟ خانه جدا برایش بگیرم؟ فرمود نه؛ فقط یک سوال من را جواب بده مادرت عرق و گوشت خوک می‌خورد؟ عرض کرد نه؛ فرمودند از مکه برگشتی غذایت را در یک ظرف با مادرت بخور. آن وقت‌ها هم قاشق نبود یعنی امام صادق علیه السلام فرمود مادرت پاک است. با او هم غذا شو، از لیوانش آب بخور، و تخلف نکن.



انسان مطرح شده در سوره احقاف عظیم‌ترین انسان در ملک و ملکوت

کاری هم نمی‌شود کرد پدر، پدر است مادر، مادر است اولاد نمی‌تواند پدر را از پدر بودن و مادر را از مادر بودن سلب کند. در مکه خیلی از جوان‌ها مسلمان واقعی شده بودند پدر و مادرهایشان بت‌پرست بودند ما یک مورد نداریم که پیغمبر ﷺ فرموده باشند از این پدر و مادر جدا شو یک مورد هم نداریم. خب این جدای از این آیه بود و نکته آیه را هم گفتیم در سوره اسراء و لقمان اول خدا خودش را مطرح می‌کند بعد پدر و مادر را اما در آیه احقاف خودش را مطرح نمی‌کند. چه احترامی به این یک نفر گذاشته که اول آیه نمی‌گوید مرا واجب است بپرستید بعد به پدر و مادر احسان بکنید اسم از خودش نیورده، من سرّ آن را حالیم نمی‌شود نمی‌دانم، فقط می‌دانم کسی که آیه درباره او نازل شده عظیم‌ترین انسان است در ملک و ملکوت و خدا اسم خودش را کنارش نگذاشته. چرا؟ من نمی‌دانم؛ مطلبی که می‌گویم شاید یک تعبیر عرفانی باشد و آن این است که او دیده این یک نفر در صفات و اوصاف و در کمالات جلوه‌گاه تام خودش است و نیازی نداشته اسم خودش را ببرد و همین که اسم او را گفته مثل این است که همه ارزشهای خودش را گفته است. خیلی سنگین است خیلی. من خیلی آرزو دارم ای کاش بعضی از آیات قرآن را می‌فهمیدم ولی نمی‌فهمم یعنی گنجایشش را ندارم نمی‌دانم، عقلش را ندارم نمی‌دانم، توفیقش را ندارم نمی‌دانم. آدم در این یک جمله آیه میماند «وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» جمله بعد را ببینید همه ضمیرها مفرد است حملته نه حملتهن. همه زنها را نمی‌گوید یک دانه زن را در این آیه می‌گوید «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا» این انسانی که در این آیه دارم می‌گویم ای بندگان من، مادرش وقتی به او حامله شد از روز اول حاملگی تا روز ولادتش غرق در مشقت و سختی بود و رنج داشت، جمله سوم «وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا» زائیده شدنش هم برای مادرش خیلی سخت بود و پرمشقت، نمی‌دانم این مشقت ایام حاملگی بدنی است یا روحی است این زائیدن هنگام تولد این انسان برای مادرش بدنی بوده یعنی او را سخت زائیده یا روحی بوده نمی‌دانم نمی‌توانم هم تشخیص بدهم و آیه راهم باید احترام کنم از خودم چیزی درباره آیه نگویم. جمله بعد

«وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» برای این انسان بیست و چهار ماه کامل شیر خوردن قرار دادم و حداقل حامله بودن مادرش را شش ماه قرار دادم یعنی بچه اگر شش ماهه به دنیا بیاید نرسید نمی‌میرد. حداکثر شیر بیست و چهار ماه و حداقل حمل شش ماه جمعاً سی ماه می‌شود. حالا در این سی ماه چه جریانات عظیمی پیش آمده‌اند آنهایی که سری است که ما نمی‌فهمیم آنهایی که راز است ما نمی‌فهمیم آنهایی هم که در کتابها نوشتند نمی‌دانیم جزء اسرار است جزء رموز است یا امور طبیعی؟ این هم نمی‌دانیم «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ» تا این بچه به نوجوانی رسید «بلغ اشده» از نظر بدنی، عقلی و روحی در همان ایام بچگی کامل شد «وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» سیر الهی ملکوتی، عقلی و فکری را این بچه تا چهل سالگی آمد دیگر در چهل سالگی همه چیز او در نهایت کمال بود.

سحرگه رهرویی در سرزمینی چنین گفت این معما با قرینی
که ای صوفی شراب آن گه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

کلید صاحب حکمت شدن

«وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ» عدد چهل در آیات قرآن مورد توجه پروردگار است عدد چهل در روایات مورد توجه پیغمبر و ائمه است یک مورد در اصول کافی است، «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَىٰ لِسَانِهِ» اگر کسی بتواند چهل شبانه روز خالص بشود یعنی این چهل شبانه روز در افکارش، روحیاتش، اعمالش، اخلاقش جز خدا کار نکند. «إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَىٰ لِسَانِهِ» از چشمه دلش جویبار حکمت بر زبانش جاری می‌شود یک مورد دیگر در سوره لقمان «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» اما چهل شبانه روز.

۱. اعراف: ۱۴۲.

۲. بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۴۲ - ۲۴۳ ح ۱۰.

۳. لقمان: ۱۲.



درخواست‌های انسان کامل

خب حالا رسیده به چهل، همه چیزش کامل است. من این کامل را برایتان معنی بکنم البته بعدا لذتش را می‌برید که شخصش را معرفی می‌کنم. کامل شد یعنی جامع تمام ارزشها شد و فاقد همه نواقص لذا جهانیان در این آدم یک عیب یا نقص نمی‌توانند پیدا کنند هر چه در کتاب وجود اوست کمال محض است. حال این انسان چهل سالش شده و از من چند تا درخواست دارد. - درخواست‌هایش را ببینید الله اکبر از عقل این انسان از کمال این انسان، درخواستش را ببینید - «ربّ» ای مالک من اولاً این یقین به این که من مملوک هستم و او مالک است کل ایمان است آخه خیلی‌ها خودشان را مملوک نمی‌دانند لذا به همه چیزشان من را می‌چسبانند. پولم، علمم، منبرم، دانشم، زن و بچه‌ام، ملکم، میلیاردها پولم ولی این انسان یک دانه من در زندگیش به خودش نچسباند. «قال ربّ» ای مالک من؛ من مملوک تو هستم؛ حلقه بندگی تو به گوش جانم است، من اصلاً احساس ملکیتی بر خودم ندارم، «انت المالك وانا المملوك انت الحي وانا الميت» ای مالک من درخواست من از تو این ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ﴾ این یک رشته احسان این فرزند به پدر و مادرش خدایا راهنمایی کن من را نشانم بده برای اینکه من شکر تمام نعمت‌هایی که بهم دادی و به پدر و مادرم دادی را به جا بیاورم، سه تا شکر بکنم یکی برای نعمت‌هایی که به خودم دادی یک نعمت‌هایی که به پدرم دادی یکی نعمت‌هایی که به مادرم دادی، به جای آن دو نفر هم من شکر بکنم ما همچنین کاری تا حالا برای پدر و مادرهایمان کردیم؟ شکر در قرآن به چه معناست به معنی الحمد لله رب العالمین گفتن است؟ نخیر به معنای هزینه کردن خود و مال خود در راه پروردگار است این شکر است که خدایا من نعمتهای تو را و پدر و مادرم را شکر بکنم،

۱. مناجات حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه.

۲. نمل: ۱۹.

یعنی آنی که خودم دارم آنی که از مادرم ارث رسیده، آنی که از پدرم ارث رسیده مقداریش را برای معاش خودم بردارم بقیش هم هدیه در راه و در خواسته‌های تو کنم اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی این یک درخواست درخواست دوم، این چه درخواست مهمی است ﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾^۱ خدایا به من لطف کن توفیق بده الهام کن هر پلکی که می‌زنم هر صدایی که می‌شنوم، هر قدمی که برمی‌دارم، هر پولی که گیر می‌آورم، هر لقمه‌ای که می‌خورم فقط و فقط متصل به رضایت تو بشود یعنی یک دانه لقمه در عمرم نخورم که ازش راضی نباشی، پول در حدی که دارم، داشت من جوروی نباشد که تو از من راضی نباشی، ﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾.

اما خواسته دیگرم ﴿وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۲ خدایا نسلی به من بده که برای من یک نسل پاک، یک نسل شایسته، یک نسل درستکار، یک نسل پرقیمت، یک نسل مومن واقعی یک نسل مورد توجه تو باشد، بعد دو تا اقرار هم این انسان در پیشگاه حق کرده که در این آیه آمده «إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ» من فقط روی حرکتیم به سوی تو است من از وجود تو نه چشم برمی‌دارم نه فکر برمی‌دارم حرکت من رجوع من، فقط و فقط به سوی توست غیر از تو هیچ محوری را برای حرکت به سوی او نمی‌شناسم، وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ خدایا من از بندگان تسلیم تو هستم، اینجا دیگر نمی‌گوید حال تسلیم را به من بده می‌گوئید من بنده تسلیم واقعی تو هستم «إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» این آیه پانزدهم شخصش را نمی‌دانیم کیست تا قیامت هم نمی‌فهمیم کیست عیبی ندارد برای ما معرفی‌نامه گذاشتند برویم سراغ امام باقر، امام صادق، چون آنها زمان آزادی در اختیارشان قرار گرفت در همان زمان آزاد توانستند همه آیات قرآن را بشناسانند که این آیه معنایش چیست این شخص در این آیه کیست، خدا چه کسی را دارد معرفی می‌کند.

۱. نمل: ۱۹.

۲. احقاف: ۱۵.



مراد از عظیم‌ترین انسان

خب من هم مثل شما نمی‌فهمیدم که شخصی که در این آیه مطرح است کیست رفتم سراغ روایات، حالا کتابهایی که دیدم بماند وقتتان را به کتاب اسم بردن نگذارم کتابها بسیار مهم است این آیه منظورش کیست ائمه ما می‌فرمایند انسان در این آیه و منظور خدا در این آیه، حدود ده تا روایت من دیدم آن یک نفر در این آیه آن انسان جمع الجمع ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، خب من طاقت ادامه‌اش را ندارم با آن نکاتی که درباره آیه گفتم مخصوصا آن نکته که خدا در این آیه که می‌گوید وصینا الانسان اسم خودش را نبرده یعنی من را می‌خواهید ببینید حسین را ببینید کمالات من خدا را می‌خواهید ببینید حسین را ببینید من نیاز نبوده اینجا دو نفر را مطرح بکنم.

من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن

حرفم تمام آیه بعد را حالا ببینم می‌توانم ادامه بدهم فردا شب اگر خدا بخواهد حالا با این آیه که خیلی چیز خدا گیر ما انداخت خیلی سرمایه و مایه به ما داد و ما را متوجه به یک منبعی کرد که همه ارزشهایش را در او جمع کرده. چند لحظه هم با کمک شما بروم سراغ شب جمعه. ببینیم پدر این انسان چه شبهای جمعی داشته. من به حسین سفارش علی و زهرا علیهم السلام را کردم.

روضه گودال

نمی‌دانم ابی عبدالله چند تا دعاکمیل از باباش علی علیه السلام نصف شب شنیده بود که این جمله کمیل باباش رو نگه داشت تا وقتی تو گودال صورتش را روی خاک گذاشت یا غیث المستغیثین. حالا دو کلمه هم از گفته‌های حضرت سکینه علیها السلام با عمه خودشان در محمل بشنویم.

شمیم جان فزای کوی بابم مرا اندر مشام جان برآید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک که بوی مشک و ناب و عنبر آید

به گوشم عمه از گهواره گور در این صحرا صئای اصغر آید
حسین را ای صبا برگو که از شام به کویت زینب علیها السلام غم پرور آید
ولی ای عمه دارم التماسی قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان تو را از گریه کام دل برآید
در این صحرا مکم منزل که ترسم دوباره شمر دون با خنجر آید

عمه یه ساعت بریم کنار قبر بابام گریه کنیم سریع برگردیم. عمه یک بار دیدیم که شمر
به روی سینه بابام نشست دیگر طاقت آن منظره را ندارم عمه جان.

جلسہ دوم

احسان بہ والدین

خورشید حیات انسان

مطالبی که در رابطه با آیه پانزدهم و امشب در رابطه با آیه شانزدهم سوره احقاف نسبت به وجود مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام شنیدید و می‌شنوید، یک گذشته و یک آینده دارد.

این دو آیه از آیات خاص قرآن مجید است، قبولش که وحی الهی است، واقعا قلب آماده می‌خواهد و دلی که مثل زمین مستعد برای کشاورزی است، لازم دارد. چون اگر انسان بخواهد حقایق این دو آیه را در حد ظرفیت و امکان خودش عمل بکند یقیناً همه درهای سعادت دنیا و آخرت را به روی خودش باز کرده است. نمی‌خواهم با یک شب دو شب از این دو آیه بگذرم، به خاطر اینکه این دو آیه برای هر مرد و زنی تا قیامت چراغ زندگی است. خورشید حیات است.

حرفهایی که این دو آیه دارد، آیه اولش را که هیچ آیه‌ای ندارد و آیه دومش را کمتر آیه‌ای دارد. خب بافت آیه پانزدهم براساس بافت وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و بافت آیه دوم یک بخشش که بخش دوم آیه است مطابق بافت ذریه صالح ابی عبدالله الحسین علیه السلام است.



احسان به پدر و مادر

ابتدای آیه پانزدهم پروردگار می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾ ما به انسان سفارش کردیم که درباره پدر و مادرت احسان داشته باش. اینجا نکات خیلی ظریفی در ظرف آیه پنهان است. کلمه احسان بدون الف و لام است یعنی شامل یک احسان خاص نمی‌شود. اگر الف و لام داشت «الاحسان» محدود بود و شامل یک نوع از احسان می‌شد اما این احسان، هم نگاه^۲ به پدر و مادر را شامل می‌شود چون چشم چندجور نگاه دارد و همه مردم هم معنی نگاه‌ها را می‌توانند بفهمند. لازم نیست کسی کنارشان بنشیند و نوع نگاه را توضیح بدهد، خود مردم می‌فهمند. ما یک نوع نگاه داریم، نگاه تند است، یک نگاه داریم نگاه خشم است، یک نگاه داریم نگاه تعجب است، یک نگاه هم داریم نگاه محبت است و هر کدام هم جای مصرف معین دارند. نگاه محبت جای مصرفش فقط موارد مثبت است. اگر این نگاه محبت وارد نگاه منفی بشود نهایتاً سر از زنا درمی‌آورد، خیلی باید مواظب بود که من نگاه محبتی‌ام را کجا دارم هزینه می‌کنم و رضایت چه کسی را دارم به خودم جلب می‌کنم.

عبور از پل صراط

این داستان همان داستانی است که می‌گویند: پل صراط از مو باریکتر است از شمشیر تیزتر است به ملت هم می‌گویند از رویش رد شو. حتماً یک عده‌ای می‌توانند رد بشوند که امر می‌کنند رد شو. یا نه، از شمشیر تیزتر است از مو باریکتر است یعنی یک پل جابجوی اهل خداست، که بسیار پل دقیقی است. حالا تیزی شمشیر باریکتر از مو یعنی خیلی دقیق، یعنی اینجور نیست که همه بتوانند از این پل رد بشوند خود پل در قیامت دارای

۱. ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي بُذِئْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾

۲. کیفیت نگاه (بیان داخل متن استاد).



شعور بالایی است. می‌خواهید آیه‌اش را هم بخوانم ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ آلٌ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾^۱ بر خودم واجب کردم که تمام بندگانم از این پل عبور نکنند «وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» خیلی از مردم وارد این جاده می‌شوند جاده می‌ریزدشان در جهنم و وقتی می‌افتند در جهنم به حالت «جِثِيًّا» درمی‌آیند. «جِثِيًّا» یعنی پشت پا تا زانو به طرف دو تا ران خم می‌شود به هم می‌چسبد و تا خدا خدا است دیگر این پا به صورت اول بر نمی‌گردد. یعنی دوزخیان باید در دوزخ زانو بزنند، راه نمی‌توانند بروند. «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» اما اهل تقوا، نه! خیلی راحت عبور می‌کنند.

مرگ یک پل است

هفت میلیارد جمعیت روی زمین است اکثراً از مردن وحشت دارند، می‌ترسند، اما روز عاشورا ابی عبدالله علیه السلام که خواستند برای هفتاد و دو نفر مرگ را توضیح بدهند فرمودند: یارانم مرگ یک پل است، ما امروز به سرعت از روی این پل رد می‌شویم و به وصال محبوب می‌رسیم، این دیگر ترسی ندارد شوق دارد، عشق دارد لذا وقتی کنار دروازه خروجی مکه به ابی عبدالله علیه السلام گفتند: این سفر بوی خون می‌دهد، معلوم نیست زنده بمانی. فرمود: بوی خون می‌دهد؟ گفتند: بله. فرمود: اشتیاق من به مردن از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف بیشتر است. من که نمی‌فهمم این حرف را، چهل سال یک پدر فراق کشیده، حالا به بچه‌هایش می‌گوید: بچه‌ها! ﴿لَا جُدْرِيحَ يَوْسُفَ﴾^۲ بوی گمشده‌ام می‌آید. خانواده گفتند: پیرمرد به شدت خرفت شده، ولی خرفت نشده بود. پیرمرد، پیغمبر خدا بود. پیغمبر که خرفت نمی‌شود راست می‌گفت که من بوی یوسف را استشمام می‌کنم درست بود. چشمش هم نابینا شده بود وقتی پیراهن یوسف را از مصر تا کنعان که بیست شبانه روز راه بود، آوردند و انداختند روی سرش چشمش بینا شد و معلوم شد یوسفش هم هست. نه گرگ پاره‌اش کرده نه در آن

۱. مریم: ۷۱ و ۷۲ ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ آلٌ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا».

۲. یوسف: ۲۴.

چاهی که نمی‌دانست، خدا نگذاشت بدانند مرده. همه که اینجور نمی‌بینند، یعقوب بعد از چهل سال می‌بیند گمشده زنده است و پیدا هم می‌شود.

همه که از روی آن پل راحت رد نمی‌شوند، همه که مثل ابی عبدالله علیه السلام نمی‌گویند مرگ یک پل است و ما امروز رد می‌شویم. خب این نگاه با محبت را کجا باید خرج کرد؟ «التَّظَرُ فِي الْمَصْحَفِ عِبَادَةٌ» با یک چشم عاطفی و محبت به کتاب خدا نگاه کن تا از نگاهت به قرآن به تو نفرت برنگردد. از نگاهت به قرآن کسل نشوی. «نَظَرَ الْوَالِدُ إِلَى وَالِدِيهِ حَبًّا لِمَا عِبَادَةٌ» با محبت به صورت پدر و مادر نگاه کردن، عبادت من است. «النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ» «التَّظَرُ عَلَيَّ وَجْهٌ عَلَيَّ عِبَادَةٌ»

ما چند جور نگاه داریم. این نگاه را شما در آیات قرآن هم ببینید، درباره اولیائش می‌گوید: قیامت ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ چشم‌های اینها آثار جمال ازل و ابد را می‌بیند، نه ذات را، نه ولی آن زیبایی ازل و ابد پروردگار را که برای اینها تجلی دارد، برای دیگران که کور هستند ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ آنی که اینجا کور بود و این چیزها را ندید آنجا هم نمی‌بیند.

نگاه با محبت یک رشته احسان است، با میل و با محبت گوش دادن به حرفهای مثبت پدر و مادر یک نوع احسان است. این که خانام از پدر و مادرم جداست، هر دو روزی، سه روزی، پنج روزی بروم بی‌تکبر، بی‌غرور، دست مادرم را بگیرم بیوسم به چشمانم بکشم،

۱. الکافی (ط - الإسلامیة) ج ۲ ص ۶۱۴ ح ۵.

۲. تحف العقول (ط جامعه مدرسین) ص ۴۶.

۳. الکافی (ط - الإسلامیة) ج ۴ ص ۲۴۰.

۴. این روایت از طرق بسیار زیاد از اهل سنت نقل شده است که به نقل یکی از آنها اکتفا میکنیم. «عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «التَّظَرُ إِلَىٰ عِبَادَةِ» ابْنُ عَسَاكِرِ الدَّمَشْقِيِّ الشَّافِعِيِّ، ابْنِ الْقَاسِمِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ابْنِ هِبَةَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ» (متوفای ۵۷۱هـ)، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۰، ص ۹.

۵. قیامت: ۲۳.

۶. اسراء: ۷۲.



دست پدر را ببوسم به چشمانم بکشم بعد دو زانو برابرشان بنشینم و بهشان بگویم: نوکران آمده چه کاری دارید؟ انجام بدهم. در سوره اسراء می گوید زبان باید زبان محبت باشد ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾ حتی از کلمه "اف" گفتن به شدت پرهیزید که حالا فارسیش میشود: پدر دارد یک چیزی می گوید مادر دارد یک چیزی می گوید بچه می گوید "اه" چه خبرتان است؟ این را خدا می گوید من راضی نیستم، همین یک دانه «الف» و «ه» را من راضی نیستم به پدر و مادرت می گویی، بسیار بد می کنی.

یک احسان بسیار مهم به پدر و مادر این است که من با ادب، با وقار، با متانت هستم. با سیگاری نشدنم، با حشیشی نشدنم، با درست گفتاریم، با درس خواندنم، با کسب مشروعم ظرف دل دوتایشان را از خوشحالی و رضایت پر کنم. این هم یک نوع احسان است.

احسان یک فرزند موجب نجات پدر از آتش برزخ

یک روایتی را بخوانم از دو نفر نقل شده هم از وجود مبارک رسول خدا ﷺ هم از حضرت مسیح. ولی بیشتر به نظر می آید که روایت در ارتباط با پیغمبر ﷺ باشد. داشتند با چند نفر از کنار قبرستان عبور می کردند، فرمودند: قدم‌هایتان تند کنید، سریع راه بروید، گفتند: چشم. مثلا به حالت دو، رد شدند. چند روز بعد برگشتند مسیر همانجا بود اول قبرستان فرمودند: قدم‌هایتان را کند کنید یواش بیایید. خب آدم با این دو نوع حرکت به سوال می افتد؛ یا رسول الله چند روز پیش گفتید با دو رد شوید، امروز گفتید آهسته، داستان چیست؟ فرمودند: دو سه روز پیش...

علم پیامبر اکرم ﷺ به مُلک و ملکوت

بالاخره چشم پیغمبر ﷺ با من و شما فرق دارد، با کل مراجع هم فرق دارد، با کل اولیا خدا هم فرق دارد، اگر بنا باشد پیغمبر ﷺ پشت پرده را نبیند خب می شود مثل ما، ما هم

نمی‌بینیم، اگر او هم نبیند خب ما با هم یکی هستیم. هیچ دری در این عالم نبوده، این را من به یقین دارم می‌گویم، همینجوری من عظمت برای کسی نقل نمی‌کنم. باید یا آیه به من کمک کند یا روایت. هر چه در به سوی عالم غیب بوده نسبت به گذشته و آینده، پروردگار به روی چشم پیغمبر ﷺ باز کرده. او یک انسان ملکی و ملکوتی بود، کاملاً ملکوت در معرض دیدش بود، ملک هم در معرض دیدش بود. شما هم که حوصله مطالعه ندارید، بعضی‌هایتان هم که عربی بلد نیستید، وگرنه می‌گفتم همین امشب به وسیله این وسایل الکترونیکی، یا دو سه روز دیگر از بازار تفسیر علی ابن ابراهیم^۱ را بخرید، دو جلد است هزار و دویست سال پیش نوشته شده است، پیغمبر طوافش تمام شد حلقه در کعبه را گرفت، قبلاً در کعبه تا روی زمین بود کعبه هم کوتاه بود، حلقه در را گرفت، آنچه که شما امروز در امریکا، اروپا، کشورهای آسیایی و کشور ایران از فساد، بی‌حجابی، بدحجابی، اختلاط زن و مرد، عروسی‌های آنچنانی، عمارت زنان، حکومت زنان، رئیس جمهور شدن زنان، وزیر شدن زنان، آنچه که می‌بینید، همه را هزار و پانصد سال پیش خبر داده. خبر داد که سفره مردم در آن روزگار از کانال ربا رد می‌شود، یعنی بانک‌ها. این را خبر داد. ازدواج همجنس با همجنس؛ زن با زن و مرد با مرد را آن روز در کعبه خبر داد، الان می‌بینید دنیا پر است، شریک تجاری شدن زنان را با شوهرانشان، خانم دفتر را می‌گرداند آقا کارخانه را، خبر داده، از کم شدن مسافت جاده‌ها، کاملاً خبر داده که دیگر کسی از راه دور یک سال نمی‌کشد بیاید حج، دو سه ساعت می‌کشد بیاید حج. اینها را خبر داده. خبر داده مردم در خانه‌هایشان نشستند «رُؤیْبِضَه^۲» برایشان صحبت می‌کند. یعنی یک پیچی را باز می‌کنند صد و هشتاد کشور را می‌گیرند، صداها را گوش می‌دهند. اگر از آینده خبر نداشت که مثل من و شما بود، خبرهایی که از گذشته داده خیلی معرکه است اگر این خبر را نداشت خب مثل من و شما بود.

۱. علی بن ابراهیم قمی از فقیهان و مسران بزرگ امامی و از اصحاب امام هادی علیه السلام که مهم ترین کتاب او تفسیر روایی قرآن کریم مشهور به تفسیر قمی است.
۲. تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۷۹-۲۸۲ (ترجمه سلیمان مدنی تنکابنی).



تمام درها را خدا به روی او باز گذاشته، تمام درها. این را که دیگر همه نوشته اند، که روز جمعه آخر شعبان یک منبر درباره ماه رمضان برای مردم رفت آخر منبر امیرالمؤمنین علیه السلام آن وقت بیست و پنج شش سالش بود بلند شد، یک سوال کرد که: یارسول الله بالاترین عمل در این ماه چیست؟ فرمود: خودداری از معاصی، گناهان، فسق و فجور. این بالاترین عمل در ماه رمضان است. بعد فرمود: علی جان در ماه رمضان در مسجد کسی که شقی ترین شقاوت‌مندان عالم است فرق تو را با شمشیر می شکافد و یک روز بعد هم تو از دنیا می روی. این که امیرالمؤمنین علیه السلام شصت و سه سالش بود شمشیر خورد، آن وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت، بیست و سه سالش بود یعنی از چهل سال آینده گوشه مسجد کوفه، تاریکی مسجد، سحر، ضربت خوردنش را خبر داد.

یک سوال جالبی کرد امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آقا من با آن ضربت کشته می شوم؟ فرمود: حتما، گفت «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي» دیندار می روم آن طرف یا بی دین، فرمود: نه علی جان «فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ» دینت را با خودت انتقال می دهی. خیلی ها که ده بیست سال چهل سال مانده به مردنشان دین را زمین گذاشتند. او چشمش به چشم ما فرق می کرد.

ادامه روایت عبور از قبرستان

گفتند آقا دو سه روز پیش فرمودید به سرعت رد شوید امروز فرمودید کندتر رد شوید چه علتی دارد؟ فرمود: دو سه روز پیش برزخ یک مرده ای را دیدم - برزخ غیر از قبر است - برزخ یک مرده را دیدم از آتش پر بود، من طاقت دیدنش را نداشتم. آتش برزخ یا قیامت چه کیفیتی دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله طاقت دیدنش را نداشته؟ قرآن به مردم می گوید، می گوید شماها با این همه گناهان و فسادها و بی دینی ها چطوری می خواهید بر جهنم قیامت صبر کنید؟ ﴿فَمَا أَصْبِرْهُ عَلَى النَّارِ﴾ من طاقت نداشتم، امروز که برگشتم دیدم آتش را از او

۱. الامالی (الصدوق)، النص، ص ۹۶.

۲. بقره: ۱۷۵.

برداشتند حالش خوب است به جبرئیل گفتم چه شد آتش را برداشتند؟ گفت: یا رسول الله ﷺ یک بچه داشت بردند مدرسه، روز اول زنگ اول، حرف اول، معلم بهش گفت پسرم اولین درس امروز این است «بسم الله الرحمن الرحيم» خداوند فرمود: این بچه‌اش من را به رحمانیت و رحیمیت خواند، حیا می‌کنم عذابش را ادامه بدهم، بردارید. یک احسان با یک نوک زبان، یک احسان. «بسم الله الرحمن الرحيم» یک احسان به یک پدر عذاب را برداشت، یک احسان.

خانواده الهی

حالا آیه می‌گوید «وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بوالديه إِحْسَانًا» این احسانی که الف و لام ندارد، من به حضرت حسین ﷺ وصیت کردم به پدر و مادرت احسان کن. یک بچه عرب یک «بسم الله» گفت، عذاب را برداشت. شما فکر کنید پنجاه وهفت سال آنچه ابی عبدالله ﷺ احسان بوده است برای پدر و مادر قرار داده. از طریق حسین ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ و حضرت زهرا ﷺ چه رسیده؟ می‌توانید ارزیابی کنید؟ می‌توانید؟ آن وقت قیامت این مادر حق دارد با این همه احسانی که فرزندش کرده، طبق روایت تفسیر فرات به پروردگار بگوید: محبوب من! قبل از اینکه من را ببری بهشت بگو یک چادر در این صحرای محشر بزنند من بروم در این چادر سیر بنشینم برای حسینم گریه کنم. این احسان خیلی پیوند ایجاد می‌کند و عین این احسان به صدیقه کبری ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ هم شده است.

البته اینکه چه نگاهی این پدر و مادر به این فرزند داشتند، نمی‌دانم؛ من نسبت به حضرت واقعا گیج و متحیر هستم. مثلا زینب کبری ﷺ نقل می‌کند - من این را خودم از کتاب درآوردم که روز شهادت پدرم علی ﷺ، برادرم حضرت حسین ﷺ چهل و هفت سالش بود - زینب کبری ﷺ می‌گوید: از زمانی که من یادم است - چون یک سال با ابی عبدالله ﷺ فاصله عمری داشت - از زمانی که من یادم است تا بیست و یکم ماه رمضان هر وقت، شب، روز، سحر، نصف شب، صبح زود، هر وقت پدرم می‌خواست ایشان را صدا



بزند اول تمام قد از جا بلند می‌شد، یک چهره پر از وقار و ادب به خودش می‌گرفت، با اسم هم صدایش نمی‌زد می‌گفت یا ابا عبدالله.

برادران، خواهران بیایید خانه‌هایمان را شعبه این خانه کنیم. ای پدر و مادرها! بیایید به بچه‌هایتان کمال احترام را داشته باشید. ای فرزندان! به پدر و مادرهایتان نهایت احترام را داشته باشید. این خانواده یک خانواده الهی، یک خانواده قرآنی، ربوبی و ملکوتی است. با احترام به بچه، به آنها شخصیت بدهید. در روایاتمان دارد کراراً امیرالمؤمنین علیه السلام تا چشمش به ابی عبدالله علیه السلام می‌افتاد می‌گفت: بآبی أنت و امی، حسین من پدر و مادرم فدایت بشود.

والدین در احسان فرزندان شریک هستند

«و بالوالدین احساناً» با عمر پنجاه و هفت ساله‌اش دریای بی‌ساحلی از احسان به وجود آورد که طبق آیات و روایات پدر و مادر در کل این احسان شریک هستند. شما وقتی بچه‌تان را که هنوز تکلیف نشده به نماز تشویق می‌کنید، در روایاتمان دارد خداوند عین نمازی که بچه می‌خواند را در پرونده پدر یا مادر - هر کدام مشوق بودند - می‌نویسد. آدم قیامت می‌آید می‌بیند شصت سال نماز خوانده شصت سال دیگر هم بغل نمازش نماز است، یک شصت سال دیگر، یک شصت سال دیگر، ماتش می‌برد، خدایا من در شصت سال هر نمازی را یک بار خواندم، چرا چهار پنج تا شصت سال در پرونده‌ام نماز است؟ خطاب می‌رسد مگر تو بچه‌ات را وارد نماز نکردی؟ تمام نمازهایی که بچه‌ات خواند در پرونده خودش هست. چون تو راهنمای نماز او بودی من عین آنها را در پرونده تو هم نوشتم.

ثواب و جایگاه مادر

از زمان بارداری تا پایان شیردهی مانند مجاهد فی سبیل الله

یک کلمه هم به خانم‌های جوان بگویم، حالا هنوز بچه‌دار نشدند یا حامله هستند یا دارند بچه شیر می‌دهند، اولاً این مادری که در این آیه هست مادری است که از نظر ایمان و



عمل در اوج نهایت بوده. خانم‌هایی که حامله می‌شوند، بچه شیر می‌دهند، بچه می‌زایند، ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ اگر خدا و قیامت را باور داشته باشند و اهل واجبات باشند، اینهایی که من از روایات درآوردم و دارم برایتان می‌گویم سهم مادران است. سهم پدر را هم می‌گویم، رسول خدا ﷺ می‌فرماید: یک خانم با ایمان که حامله می‌شود، از چه زمانی؟ حضرت می‌فرماید: از لحظه حامله شدن، یعنی لحظه حرکت نطفه از سلب پدر به رحم مادر تا وقتی بچه‌اش را دو سال از شیر می‌گیرد، چون در آیه دارد «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» حمل حداقل شش ماه است و حداکثر شیر دادن بیست و چهار ماه است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این سی ماه که هم خانم حامله است و هم بچه‌اش را شیر می‌دهد، این زن با ایمان مانند کسی است که با خلوص در راه پروردگار عالم مرکبی را آماده کرده و اسلحه برداشته و جنگ کرده است، ثواب سی ماهه این زن برابر با سی ماه شبانه روز جهاد کردن در راه خداست. حالا اگر خانمی به حسین ﷺ حامله بشود ثواب آن چقدر است؟ نمی‌دانم. اگر این خانم در هر شبانه روز چند بار حسین ﷺ را شیر بدهد چقدر ثواب دارد؟

ولادت کودک و آمرزیده شدن تمام گناهان مادر

وقتی بچه از بدنش جدا می‌شود و زائیده می‌شود، که اینجا در حق حضرت صدیقه ﷺ صدق ندارد، در حق زنان مؤمنه است، تمام گناهانش آمرزیده می‌شود. ولی بچه‌ای که از زهرا ﷺ به دنیا آمده برای زهرا ﷺ چه سودی داشته درجات زهرا ﷺ را پیش خدا بالا برده، گناه نبوده که خدا ببخشد ولی درجه بوده که به زهرا ﷺ بدهد.

نه ماه روزه‌داریِ مادر باردار

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا﴾ حامله است، دارد مشقت می‌کشد، بار سنگین است، درست نمی‌تواند راه برود، نمی‌تواند غذا بخورد، شب این زن حامله بیشتر دچار مشقت است، می‌گویند



استراحت کن، می‌خوابد تا صبح مانند کسی است که تمام شب را به عبادت بیدار بوده است. و اما غذایی که می‌خورد دیگر همش برای خودش نیست بخشی از این غذا را جنین از او می‌کشد یعنی آن که برای بدنش می‌ماند اندازه یک سحری و یک افطار معمولی است. این زن حامله که بخشی از غذایش را بچه می‌خورد عین کسی است که تمام این نه ماهه روزه‌دار بوده.

ثواب آزاد کردن برده برای مادر شیرده

و اما این دیگر خیلی عجیب است خیلی عجیب است که به نظر من عجیب‌تر است، بچه که به دنیا می‌آید، وقتی مادر می‌گذاردش روی دامن، لحظه اول است یک مقدار نوازشش می‌کند، بعد بچه را برمی‌دارد می‌گذارد جلوی سینه‌اش، دو سال طبق قرآن بچه شیر می‌خورد. خب برای شیر خوردن باید با دو تا لبش سینه مادر را فشار بدهد، در این دو سال فکر نکنم تا حالا آنهایی که وارد این علوم هستند حساب کرده باشند که بچه در دو سال چند بار سینه مادر را فشار می‌دهد، نمی‌دانیم ولی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: هر یک باری که سینه مادر را فشار می‌دهد، هر یک بار خدا ثواب آزاد کردن یک برده از اولاد جدّم اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام را در نامه عمل آن خانم می‌نویسد.

حسین جان چقدر به زهرا عَلَيْهَا السَّلَام احسان کردی تو با دو سال شیر خوردنت چه به این مادر احسان کردی، در به دنیا آمدنت چه به این مادر احسان کردی؟ بعد هم با شهادتت چه احسان دائم جهانی برای این مادر ایجاد کردی.

خب این برای بخش اول آیه، «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا» تا بقیه آیه.

روضه حضرت رباب عَلَيْهَا السَّلَام

این حسین است کز پی تعظیم او	عرش قامت را دوتایی می‌کند
این حسین است کز غبار خاک او	حور جنت توتیایی می‌کند
این حسین است کز برایش جبرئیل	وحی را نغمه سرایی می‌کند

این حسین است که دارد از خدا در ره عشقش فدایی می‌کند
کشتی ایمان ز طوفان ایمن است تا حسین ناخدایی می‌کند

مثل فردا وجود مبارک زین العابدین علیه السلام فرمودند: عمه جان به همه بگو آماده برگشتن بشوند. اگر بیشتر اینجا بمونیم زنان و بچه‌ها می‌میرند. حالا که می‌خواهند سوار شوند دیگر شمر و خولی و یزید نیستند، دیگر سیلی و تازیانه نمی‌خورند. همه سوار شدند، قافله آماده حرکت است، رباب علیه السلام آمد پیش زین العابدین علیه السلام یابن رسول الله من اصلا طاعت آمدن به مدینه را ندارم اگر به من اجازه دهید من کربلا بمانم، اجازه دادند، به زنان قبیله بنی اسد سپردند مراعات این خانم را کنید، قافله رفت، شب‌ها خانم‌ها می‌بردنشان در قبیله، اول طلوع آفتاب می‌آمد خودش را روی قبر ابی عبدالله علیه السلام می‌انداخت:
حبیبی یاحسین...

چند روز گذشت، یک غروب که برشان گرداندند گفتند: خانم، آن قدر آفتاب به چهره تان خورده که رنگش دارد بر می‌گردد، اگر اجازه بدهید ما فردا سر قبر یک سایه بان درست کنیم، شما زیر سایه گریه کنید. فرمود: نمی‌خواهم. من چهل روز قبل که از اینجا می‌خواستم بروم، بدن قطعه قطعه اش را رو به روی آفتاب گرم دیدم، می‌خواهم آن قدر در آفتاب برایش گریه کنم تا بمیرم.



جلسه سوم

تأثیرات تربیتی مادر بر فرزند

جایگاه مادر

در ابتدای آیه پانزدهم سوره احقاف مسئله حاملگی مادر مطرح است که در جلسه گذشته عظمت این حاملگی و ارزشهایی که خدا بر اثر بارداری زن مومن به آن زن عنایت کرده است بحث شد. مطالبی که در هیچ مکتبی در دنیا نمونه‌اش وجود ندارد. آن احترامی که پروردگار مهربان عالم به خانم مؤمنه‌ای که حامله است گذاشته، ما در مکتب‌های مختلف قدیم و جدید نمونه‌اش را نداریم.

این شخصیت‌دهی به زن حامله از مسائل بسیار مهم دین خداست. در بخش دوم آیه موضوع تولد فرزند است «وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا» وَضَعَ یعنی نهادن، گذاشتن، پیش از آن که برایتان عرض بکنم این موجود مقدسی که آیه به او اشاره دارد یعنی حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام چه مولودی است، لازم است دو مطلب بسیار مهم قرآنی را برایتان بگویم که البته بیشتر باید مورد توجه دختران، مادران و خانم‌هایی که بچه‌دار می‌شوند قرار بگیرد. مورد توجه دختران قرار بگیرد برای اینکه با این نوع آیات موقعیت آینده خودشان را بدانند، مورد توجه خانم‌های حامله یا آنهایی که بچه به دنیا آورده اند قرار بگیرد تا بدانند در پیشگاه پروردگار از چه جایگاهی برخوردارند.

قرآن، روشنی بخش حقایق زندگی

مسائلی که متأسفانه در جامعه فراموش شده و هیچ توجهی به آن نمی‌شود. علتش هم دوری جامعه از قرآن مجید است. اگر مرد و زن با این ترجمه‌های خوبی که به قرآن زده



شده به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام شبانه روز ده تا یا بیست تا آیه می‌خواندند، یا برابر با سفارشی که به حضرت مجتبی علیه السلام شده پنجاه تا آیه، با خیلی از حقایق عالم و حقایق وجود انسان آشنا می‌شدند. یک دنیای دیگر برایشان آشکار می‌شد و منظرگاه نگاهشان به زندگی، به خودشان و آینده‌شان خیلی عوض می‌شد.

مادر ریشه است

یک مسئله قرآنی این است که پروردگار از جنس زن که دارای اولاد می‌شود، تعبیر به «ام» کرده، «الف میم، ام» این تعبیر برای پروردگار است. «ام» یعنی چه؟ شما اگر به لغت عرب مراجعه کنید نشان می‌دهد لغت «ام» به معنی ریشه است. بچه‌ای که به دنیا می‌آید نسبت به این ریشه چیست؟ میوه. اگر ریشه فاسد باشد میوه سالم و کامل تکون پیدا می‌کند؟ اگر ریشه یک ریشه نابابی باشد بچه چه وضعی پیدا می‌کند؟ آن هم میوه‌ای که حداکثر نه ماه و حداقل شش ماه تمام وجودش در این ریشه است، که دو چند نوع تغذیه می‌شود طبق تحقیقاتی که کردند و در اسلام هم این حرفها را داریم.

انواع تغذیه کودک در رحم مادر

یک تغذیه، تغذیه غذایی است. پروردگار محصولی از آنچه که مادر می‌خورد را از طریق جفت و بندی که به ناف بچه وصل است شبانه روز به اندازه لازم به بچه می‌رساند. در تاریخ‌خانه رحم کسی نیست که این غذا را نظام بدهد، پیچ و مهره‌ای هم که نیست، که چه وقت پیچ غذا را باز کنند چه وقت باز نکنند. کل کار را در رحم مادر برای بچه، شخص خدا انجام می‌دهد، کل کار را. چه داستانی است؟ پروردگار عالم هم تغییر کلی که ایجاد نمی‌کند یعنی مادر هر غذایی را به پروردگار بدهد محصول همان را به جنین می‌دهد. این نیست که من ایراد بگیرم بگویم: ای ارحم الراحمین حالا این ریشه فاسد، این غذا بد، چرا بچه اینجوری شد؟ بچه اینجوری شد به خدا چه؟ پروردگار راهنمایی کرده، مادر به خصوص وقتی که حامله است از رزق حلال طیب پاکیزه بخورد و تا وقتی که حامله است



اخلاق الهی را رعایت بکند، حسود، بخیل، حریص، کینه‌ورز، اختلاف‌انداز، تلخ، مغرور و متکبر نباشد چون همه اینها به بچه انتقال پیدا می‌کند.

انتقال وراثت از چندین نسل قبل

حالا این حرف روانشناسان این روزگار است، من دست شما را بگیرم به هزار و پانصد سال پیش برگردانم ببینیم پیغمبر ﷺ به اینها چه حرفی دارد. داماد سپید، خوش قیافه، عروس هم زیبا و خوش قیافه، بچه به دنیا آمده سیاه حبشی. مادر غرق در حیرت است پاکدامن هم هست، شوهر اعتماد کامل به همسرش دارد ولی شگفت‌زده است، بچه را بغل می‌کند می‌آورد پیش رسول خدا ﷺ. یا رسول الله! این قیافه من این رنگ من، قیافه و رنگ همسر من هم بسیار قیافه خوبی است، این بچه از کجا آمده؟ فرمودند: بچه برای تو و خانمت، بعد این جمله را فرمودند: که سر این جمله حالا چقدر کتاب به عنوان وراثت، به عنوان انتقال اوصاف به وسیله ژن که در نطفه است نوشته شده. پیغمبر ﷺ همه این کتابهای امروز را در یک جمله فرمودند، فرمودند: «فان العرق دساس»^۱ حالا با ترجمه این زمان، ژنی که در نطفه‌های پدران و مادران گذشته تو و زنت بوده از جانب خدا مامور است که اوصاف را به بعدی‌ها انتقال بدهد. آن ژنی که باید رنگ را انتقال بدهد، وصف را باید انتقال بدهد، در حرکت بوده، نوبت انتقالش به تو و زنت رسیده. در گذشتگان تو یا زنت آدم سیاه وجود داشته مواظب باش نسبت به خانمت بدبین نباشی. بچه یقیناً برای خودتان است، یقیناً. مگر اولین بچه‌ای که در دنیا سیاه به دنیا آمد حضرت آدم و حوا سیاه بودند؟ حبشی بودند؟ نه، دستگاه آفرینش دستگاه اسرارآمیز و شگفت‌انگیزی است و مرد خیالش راحت شد.

بدبینی و بدگویی

ما هم نباید بدبین باشیم به هیچ کس، این حرفهایی که ما هر روز در حق مردم می‌شنویم یا در این تلفن‌ها می‌بینیم خود ما که شاهد نبودیم، جلوی چشم ما که اتفاق نیفتاده، قرآن

۱. «تَرَوُّوْا فِي الْحُجْرِ الصَّالِحِ فَإِنَّ الْعَرَقَ دَسَّاسٌ»، مکارم الاخلاق، ص ۱۹۸، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)، ج ۲، ص ۵۶۰.

مجید می فرماید ﴿وَلَا تَقْفُ مَا يَتَسَلَّكَ بِهٖ عِلْمٌ﴾ آنی که با چشم خود ندیدی حق نداری باور کنی، امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد حنفیه یک نامه نوشته دو صفحه آچار، در جلد یازدهم وسائل چاپ اول این نامه هست. «يَا بُنَيَّ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ» چیزی را که خودت یقین نداری نگو.

فلانی دزد است، فلانی برد و خورد. من می شناسم فلانی را این خانه را می بینی پنج میلیارد شده، از کجا آورده؟ پسرم چیزی را که خودت با چشم ندیدی و کنار جریانش نبودى نگو، برخلاف نهی امیرالمؤمنین علیه السلام جامعه دارد می گوید، نه اینکه چیزی را که ندیدی نگو، «بَلْ لَا تَقُلْ كَلًّا مَا تَعْلَمُ» هر چی را هم یقین پیدا کردی نگو، نگو.

مائذ یک جوانی بود آمد پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: من را پاک کن زنا کردم، فرمود اشتباه می کنی، برو. حرفهای دری وری چیست داری به من می زنی، مگر مؤمن هم زنا می کند، هوای مدینه گرم است انگار اختلال فکری پیدا کردی. کدام زنا؟ زنا کرده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله با عظمت در دهانش دارد می گذارد که تو زنا نکردی، اشتباه می کنی. اصلاً این حرفت اشتباه است.

حالا من به گناه کسی آگاه شدم، حق دارم پخش کنم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: حق نداری، قرآن هم در سوره نور می گوید گناه دیگران را اگر در خانه، قوم و خویش یا بین مردم پخش کنی ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ گناهکار توبه می کند بخشیده می شود، تو پخش کن، باید بروی جهنم در حالی که لذت گناه را هم نبردی ولی جهنم را تو باید بروی.

این شعر سعدی چقدر با ارزش است، من این را کلاس ششم در گلستان دیدم، یعنی دوازده سیزده سالم بود،

۱. اسراء: ۳۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۰.

۳. نور: ۱۹.



مقامات مردی^۱ ز مردی شنو نه از سعدی از سهروردی شنو
مرا شیخ^۲ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب^۳

اخلاق نصیحت پذیری

و چقدر این اخلاق نصیحت‌پذیری عالی است، چقدر عالی است. که اگر کسی آدم را نصیحت کرد آدم بدش نیاید و چهره در هم نکشد. برنگردد بگوید من ده تا پیراهن از تو بیشتر پاره کردم نمی‌خواهد من را نصیحت بکنی. یکی از بزرگترین شخصیت‌های این صد ساله اخیر، که من بعد از مردنش تا حالا نمونه‌اش را هیچ جا نمی‌بینم، هیچ جا وجود مبارک آیت الله العظمی بروجردی است. خورشیدی بود طلوع کرد و غروب کرد. ایشان هشتاد و هشت سالش بود از دنیا رفت تا سال آخر عمرش. کمتر کسی به اندازه من به زندگی ایشان وارد است چون ضرورت برابم پیدا کرد که عمق زندگی ایشان را ببینم. زیرا ده سال است سالگردش را در مسجد اعظم بنده منبر می‌روم و تمام منبرها هم بی‌تکرار. یک دریایی است از شخصیت. ایشان تک مرجع بود یعنی زمان مرجعیت ایشان مرجعیت دیگران تعطیل بود و دیگران مقلد زیادی نداشتند.

کل شیعه از ایشان تقلید می‌کرد. عجیب هم مورد احترام بزرگان دین بود، عجیب. من ایشان را دیده بودم، پشت سرش هم نماز خوانده بودم. به شما جوان‌ها بگویم یک سال مانده به مرگش من نماز مغرب و عشا را رفتم قم به ایشان اقتدا کردم، یعنی هشتاد و هفت سالش بود ولی رکوع هفت مرتبه می‌گفت «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» سجده هفت بار می‌گفت «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» خانه که می‌رفت از بس در نماز اشک روی پیراهنش ریخته بود پیراهنش را عوض می‌کرد. در علم کم نمونه بود، همه اساتید حوزه قم می‌گویند درسش خاص بود و ابتکاری. نماز شبش ترک نمی‌شد خدماتش به دین خدا بسیار گسترده شد تا جایی که اروپا و آمریکا را هم درنوردید.

۱. یعنی ارزشهای انسانی را (کلام استاد).

۲. استادش بود (کلام استاد).

۳. با استاد همسفر بودیم در کشتی من را نصیحت کرد. (کلام استاد).

کتابهایی که نوشته بالای صد جلد است. دارند تنظیم و چاپ می‌کنند. یک کتاب دارد درباره احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک چهل جلد پانصد صفحه ای است. شاهکار کار شیعه است. ایشان سالی یک بار با خط خودش، دستش هم می‌لرزید، این نامه را به نجف می‌نوشت سالی یک بار، «بسم الله الرحمن الرحيم» - به کی می‌نوشت به این شخص - حضرت آیت الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی حسین بروجردی را نصیحت کنید. مرحوم آقا سید جمال هم هیچ تعارف نمی‌کرد مثلاً در جواب یکی از نامه‌هایش نوشت که: من و تو چهار روز دیگر زیر خاک هستیم، خوب است بازیگر باشیم؟ خوب است از دین سوء استفاده کنیم؟ مادو تا که داریم می‌روییم زیر خاک، برای چه قدم اشتباه برداریم؟ برای چه علم‌مان را حبس کنیم؟ برای چه این ثروت خدا داده را حبس بکنیم و به داد بیچارگان نرسیم؟ برای چه؟ چه علتی دارد؟

به هیچ کس بدین نباش

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خود بین نباش یکی آن که در خلق بدین مباش

به هیچ کس بدین نباش. آدم وقتی به هیچ کس بدین نباشد خب پشت سر هیچ کس دری وری نمی‌گوید، بدین نباشد کسی را نمی‌کوبد، بدین نباشد آبروی کسی را نمی‌برد؛ همه اینها بیماری بدینی است، بیماری بدینی.

یک قطعه نابی از شیخ بهائی برایتان بگویم به احتمال قوی در کتاب اربعین است. شیخ حدّش به شاهراه است می‌دانید که، بسیار مقام با عظمتی است. می‌گوید: یک تاجری در نیشابور کنیز بسیار زیبایی داشت سفری برایش اتفاق افتاد دو سه ماه طول می‌کشید. آمد پیش یک شخصیت دینی مذهبی نیشابور گفت من نمی‌توانم این کنیز را تنها بگذارم. دو سه ماه بیاید پیش زن و بچه تو، من برگشتم می‌برمش. گفت بیاور. یک بار فقط، چشم این امانت‌دار به این امانت خورد، دید عجب چهره زیبایی است «ز دست دیده و دل هر دو فریاد» دل خراب شد، خیلی آدم باید زحمت بکشد دل را آباد بکند، گاهی بایک نگاه



ساختمانش فرو می‌ریزد. آمد پیش یک اهل حالی در نیشابور، گفت دلم دچار فساد شده، زنی زیبا را دیدم می‌خواهمش ولی نمی‌خواهم، دلم می‌خواهد، خودم نمی‌خواهم. امانت است چه کار کنم؟ گفت علاجش دست من نیست، باید از نیشابور حرکت کنی بروی ری، فلان شخص، داروی تو دست او است. هشتصد کیلومتر است دیگر نیشابور تا ری، صد کیلومتر هم تا مشهد است نهصد. هشتصد کیلومتر جاده را خاکی پر از قُطاع طریق^۱ آمد ری با آدرسی که داده بودند، آمد در محل به یکی گفت: آقا خانه فلانی کجاست؟ گفت چه کارش داری؟ گفت: گرفتاری دل دارم، می‌خواهم بروم گرفتاری‌ام را برطرف کنم. گفت: پیش او؟ این تولید مشروب دارد، بعد هم هر روز صبح یک پسر چهارده پانزده ساله بسیار زیبا روبرویش نشسته از تماشای او لذت می‌برد. خودش غرق در آلودگی است، تو می‌خواهی آلودگی دلت را برطرف کنی دیوانه؟ برگشت، هشتصد کیلومتر برگشت، آمد پیش آن مرد الهی، گفت اینجوری بود. گفت برگرد علاج دلت دست او است اگر می‌خواهی، دوباره برگشت این دفعه از کسی نپرسید، آمد در زد صاحبخانه آمد در را باز کرد، بهش گفت خسته نباشی یک بار که آمدی برگشتی، این بار دوم است حالا بیا تو. هستند افرادی که از حال انسان باخبرند و دم نمی‌زنند، هیچی نمی‌گویند. آنها محل اسرار حق هستند، نمی‌شود نباشند. علم خدا که معطل نیست، علم خدا دائم در تجلی است افقش را پیدا بکند - که این افق قلب سلیم است - طلوع می‌کند. گفت بیا تو. گفت اول ازت بپرسم این شیشه‌هایی که ماده خوشرنگ در آن است چیست؟ گفت: تو حالا که حق سوال نداری، آدم نباید در زندگی مردم جستجو کند و پی‌جویی کند. این شیشه‌ها چون من حتما با غذا باید سرکه بخورم اینها را گذاشتم در آفتاب رنگش عقیقی شده، که کپک هم نزنند. گفت این بچه کیست؟ گفت پسر من است هر روز خودم به او درس می‌دهم، من مثل تو نیستم که دلم دنبال ناموس مردم برود و چهار بار این جاده را بیایی و بروی دلت را علاج بکنی. بلند شو برو، نگاه کردم به دلت رد شد آن وسوسه و هوس. «یکی آنکه در

خلق بدبین نباش» حالا من شیشه دستم است قرمز هم هست این مشروب است؟ یا یک بچه زیبا چهره همراهم است بدکاره هستم؟

می‌دانید مسیح زن نداشت چون سی و سه ساله بود که خدا او را برد. اینقدر هم سفر تبلیغی داشت به ازدواج نرسید. یک روزی مسیح که خیلی هم خوش قیافه بود وارد خانه یک زن بدکاره شد و نیم ساعتی در آن خانه بود، درآمد. یکی او را دید، آمد صدایش کرد، گفت: تو این خانه را می‌شناسی؟ گفت: می‌شناسم که ماتم برده تو پیغمبر اولوالعزم هستی؟ اینجا خانه زن بدکاره است تو هم که زن نداری اینجا چه کار داشتی؟ «یکی آنکه در خلق بدبین نباش» عیسی فرمود: مریض دو جور است، یک مریضی است که با پای خودش می‌رود دکتر، یک مریضی است از پا درآمده دکتر را بالای سرش می‌آورند. این خانم از کثرت زنا فکرش کرخ شده بود و نمی‌آمد دکتر؛ من دکتر رفتم با او صحبت کردم توبه‌اش دادم، الآن برو در بزن ببین کسی را نمی‌پذیرد. می‌خواستی بروی در مردم بیفتی بگویی عیسی زنا کرد.

پیغمبر ﷺ در زمان خودش از بدبینی مردم در وحشت بود. یک روز در کوچه یکی آمد رد بشود دید یک خانمی رو گرفته دارد قربان صدقه پیغمبر ﷺ می‌رود. فدایت بشوم، عزیزمی، جانمی، محبوبمی، صحبتش که تمام شد رفت. یکی آمد رد بشود این حرفها را شنید. پیغمبر ﷺ صدایش زد، بعد از اینکه آن خانم رفت، فرمودند: این عمه‌ام صقیه بود برو. یعنی الآن نرویی بگویی یک زن غریبه با پیغمبر ﷺ چه خوش و بشی می‌کرد.

یکی آنکه در خلق بدبین نباش، یکی آنکه در نفس خودبین نباش، اگر خودت را ببینی آن وقت همه چیز را برای خودت می‌خواهی، خدایین باش.

حالا این محققان جنین‌شناسی می‌گویند: اخلاق و اوصاف و شیره غذای مادر به جنین انتقال پیدا می‌کند، چون مادر ریشه است. زنان! مواظب اخلاقتان باشید مواظب خوراقتان هم باشید. خوراک حلال و اخلاق پاک باشد تا بچه‌ای که به دنیا می‌آید حسین ﷺ بشود.

این یک موضوع. مادر ریشه است.



غذای دوم: شیر مادر

اما موضوع دوم مسئله شیر مادر است چقدر قرآن به شیر اهمیت داده. من داستان را برایتان مفصل نمی‌گویم، فقط آن قطعه‌هایی که در یک آیه است در سوره قصص آن را برایتان می‌گویم. عجیب است، یک سال است که در اروپا اعلام شده مادران دیگر از شیر خشک دادن به بچه‌ها خودداری کنند - یک سال است - اصرار در اروپا که مادران به شیر دادن برگردند، این نُرَبازی‌ها چیست درآوردند؟ من اگر بچهم را شیر بدهم از ریخت می‌افتم، خدا نمی‌دانسته؟ دروغ می‌گویی، دروغ بهت تحمیل کردند، دروغ.

مادر بچه زابیده، با به دنیا آمدن بچه در نگرانی بسیار سختی فرو رفت، چه کارش کنم؟ اگر ماموران فرعون بفهمند که سرش را می‌بُرند. کجا ببرم؟ کجا پنهان کنم؟ بچه را به کی بدهم؟ ﴿أَوْحَيْنَا﴾ این زن چقدر زن با عظمتی بوده که خدا می‌گوید: به او وحی کردم، یعنی مستقیماً با این مادر تماس گرفتم، نه با جبرئیل و میکائیل، خودم. «أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» به ریشه وجودی موسی وحی کردم «أَنْ أَرْضِعِيه» شیرش بده، اما اگر می‌ترسی، بچه‌ات را بیاور «فَأَلْقِيه فِي الْيَمِّ» بینداز در آب دریا، مادر این دومی را انتخاب کرد گفت نگهش ندارم، شیرش ندهم. نکند در دستگاه فرعون گیر بیفتد و بکشندش. یک جعبه درست کرد و جوری جعبه را اصلاح کرد که آب در آن نرود، بچه را خواباند در جعبه مثل یک کشتی کوچک لب رود نیل آورد و در امواج آب انداخت. من به آب فرمان دادم که این کشتی کوچک را ببر از آن رشته‌ای که می‌رود در خانه فرعون. به آن طرف ببرش برود در خانه فرعون. آمد آنجا بچه را گرفتند با داستانهایش را که شنیدید. آن وقت که شیر خشک نبود ولی مادر شیرده بود که پول می‌گرفتند بچه‌ها را شیر می‌دادند. قرآن مجید می‌گوید ﴿حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ﴾ تمام شیر زنانی که مادرش نبودند را حرام کردم. هر زنی آمد شیرش بدهد سینه را نگرفت، یعنی مادران شیر خودتان را بدهید به بچه‌هایتان،

۱. قصص: ۷.

۲. قصص: ۱۲.

شیر بیگانه ندهید، شیرخشک ندهید، عظمت شیر در قرآن برای مردم هنوز روشن نیست. قرآن کتاب زندگی است.

خب معلوم است این بچه‌ای را که آیه می‌گوید مادرش به دنیا آورد، چه شیری بهش داده که شده حسین ابن علی علیه السلام؟ مادری که دارای مقام عصمت است، مادری که دارای عقل کامل است، مادری که در عبادت حرف اول را می‌زند، مادری که در اخلاص بی‌نمونه است، معلوم است شیری که به این بچه می‌دهد بچه چه از آب درمی‌آید. این دو نکته را هم لازم بود برایتان از کتاب خدا عرض بکنم، «ام»، «شیر» که در وجود طفل بسیار موثر است بسیار.

مادر پاکدامن من نمی‌گذارد با مثل تو بیعت کنم

یک مادری که همش در یاد خدا است. یک مادری که دارد بچه‌اش را به نیت اینکه معدن خیر کامل برای عالم بار بیاید شیر می‌دهد و نهایتاً بچه‌اش عظیم‌ترین عظمای عالم شد. شخصیتش هستی را از ملک تا ملکوت پر کرد و چقدر جالب است که کربلا به عمر سعد فرمود: این که به من می‌گویی بیا بیعت کن، آن دامن پاکی که من را تربیت کرده، آن نمی‌گذارد من با شما آلودگان بیعت بکنم. امام حسین علیه السلام آن وقت پنجاه و هفت سالش بود و پنجاه سال بود مادرش از دنیا رفته بود اما شخصیت و عظمت خودش را در کربلا به مادر نسبت داد «حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ»^۱ آن دامن‌های پاک اصلاً اجازه نمی‌دهد به ما که با شما بیعت کنیم، چه به دنیا آورد و بچه‌اش چه شد.

شما می‌دانید تمام عالم هستی حسین علیه السلام را می‌شناسد؟ می‌دانید سنگریزه‌ها، درخت‌ها، بیابان‌ها، صحراها، کوه‌ها، اَبی عبدالله علیه السلام را می‌شناسند؟ می‌دانید؟ پسرش زین العابدین علیه السلام در شام به مردم گفت کسی را کشتید که ماهیان دریا برایش گریه کردند، یعنی او را می‌شناختند، آسمانها برایش گریه کردند، زمین برایش گریه کرد، درختان برایش گریه

۱ اللهموف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۹۸.



کردند، وحشیان صحرا برایش گریه کردند، ملائکه گریه کردند، بهشتی‌ها گریه کردند، کارگردانان جهنم زار زار برای پدرم گریه کردند، این مادر، این بچه‌اش است. حرفم تمام.

روضه حضرت رقیه علیها السلام

کدام‌تان دختر دارید؟ بیشترتان دارید. دخترهای ما در این سن دیگر بزرگ هستند شوهر دارند بچه دارند، اما بچگی دخترانتان را یادتان است، که چه ارتباط عاطفی با ما داشتند و چقدر از دست این بچه‌ها، دختر کوچک‌ها ما اذیت شدیم، چه کار می‌کردند که ما اذیت شدیم؟ ما اذیت بدنی نشدیم، اذیت عاطفی شدیم. یک وقت می‌شد این دختر بچه یک چیزی ازمان می‌خواست ما نمی‌توانستیم خواسته‌اش را ادا کنیم، چه رنجی می‌کشیدیم، هی می‌گفتیم خدایا کاش می‌توانستیم جوابش را بدهیم. نه طاقت قیافه‌اش را داشتیم نه طاقت گریه‌اش را داشتیم، نه طاقت راه رفتنش را داشتیم، خود من خیلی وقت‌ها شد برای بچه‌ام گریه کردم در پنهان، نمی‌توانستم حالا خواسته بچه دو ساله سه ساله را برآورده کنم. شب بود و تاریک بود و خانه ی خرابی بود و بچه یک مرتبه بهانه پدر گرفت. فقط می‌گفت بابام را می‌خواهم، حالا این خانم‌های داغ‌دیده، این دختران داغ‌دیده بابا را از کجا بیاورند؟ بابا که بدنش کربلا قطعه قطعه شد. سر بابا هم که پیش خانم‌ها نبود.

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می‌نشستم؟

اینقدر گریه کرد که بالاخره زین العابدین علیه السلام آمد بغلش گرفت، گفت در خرابه بگردانمش بلکه خوابش ببرد. اما در آغوش زین العابدین علیه السلام می‌گفت: من بابا را می‌خواهم، سکینه علیها السلام آمد بغلش گرفت می‌چرخاند می‌گفت: من بابام را می‌خواهم. رباب علیه السلام آمد بغلش گرفت، زینب کبری علیها السلام بغلش گرفت، گفت من بابام را می‌خواهم، بالاخره سر بریده را آوردند در خرابه سر را بغل گرفت، سه تا سوال از بابا کرد: «من الّذی أیتَمَنی علی صِغَر سنی» بابا، من که حالا وقت یتیم شدنم نبود، «من الّذی قطع وریدک» بابا کی سرت را از بدن جدا کرد؟ «من الّذی خَصَب شیبک» بابا محاسنت را به خون سرت چه کسی خضاب کرد.

جلسہ چہارم

حل مشکلات باقرآن و اہل البیت علیہم السلام

و رابطہ والدین و فرزندان

حل مشکلات فردی البته بیشتر مشکلات فکری، روحی، و حل مشکلات خانوادگی در نزاع‌ها، برخوردها، تلخی‌ها، و حل مشکلات اجتماعی جز با به کار گرفتن قرآن مجید امکان ندارد.

اگر فرد، خانواده و جامعه تسلیم کتاب خدا شوند، آیات را بپذیرند و عمل بکنند با توجه به اینکه قرآن درباره خودش می‌فرماید ﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾ مشکلات درمان می‌شود، برطرف می‌شود.

تسلیم خدا بودن یکی از ویژگی‌های انبیاء

یک ویژگی انبیاء الهی که قرآن مطرح کرده تسلیم بودنشان به خدا، به آیات خدا و خواسته‌های خدا بود. یقین داشتند پروردگار عالم خیرخواه است، عالم به کل شیء و حکیم است و در هیچ کجای عالم و پیش هیچ کسی داروی درمان دردهای فردی و خانوادگی و اجتماعی پیدا نمی‌شود و تسلیم او بودند. حالت تسلیم با ارزش‌ترین حال است برای انسان، که در برابر پروردگار چون و چرا نکند و مثل بعضی‌ها - حالا روی جهلشان یا روی بی‌توجهی‌شان - به خدا درس ندهند.



این آیه در سوره مبارکه بقره فکر می‌کنم برای روزگار جوانی ابراهیم باشد که با خیلی مشکلات روبرو بود، و امام باقر علیه السلام می‌فرماید طبق سه آیه قرآن خدا به او سی تکلیف بسیار سنگین هم ارائه کرد که باید در سلامت کامل و اخلاص از این سی تکلیف رد می‌شد یعنی هیچ تکلیفی را معطل نمی‌کرد، هیچ تکلیفی را. به محض ارائه تکلیف باید وارد عمل می‌شد. یک دانه از آن سی تا تکلیف ذبح کردن پسرش بود که در سن نود سالگی خدا به او عطا کرد بود. یک پدری که نود سال مزه شیرین اولاد را نچشیده حالا بچه‌اش چهارده سالش شده، صدایش می‌کند می‌گوید که ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَبْحُكُ﴾ محبوب من به من تکلیف کرده تو را در پیشگاهش قربانی کنم. حتی از پروردگار نپرسید چرا؟ چرا بچه‌ام؟ بگو ده تا شتر قربانی کن. بچه‌ام چرا؟ ببینید بین خودشان و بین پروردگار با یک سوال با یک چون و چرا فاصله نمی‌انداختند.

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ﴾ در ایام جوانیش، «أَسْلِمٌ» که برای پایان عمر نیست، آن وقت که دیگر کار از کار گذشته، دو روز مانده به مرگم چی «أَسْلِمٌ» باشد؟ اسلم برای اول جاده است که تا آخر جاده تداوم پیدا بکند.

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمٌ﴾ من فقط یک بار به او فرمان دادم تسلیم باش «قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» من تسلیم پروردگار جهانیان شدم، تمام شد. و این حرکت تسلیمی او تا لحظه از دنیا رفتنش ادامه داشت. همه انبیا هم همین گونه بودند، با خدا چرا نداشتند.

یاران ابی عبدالله علیه السلام به مقام تسلیم رسیده بودند

من یک وقتی برایم حل نبود چرا حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام درباره این هفتاد و دو نفر این نظر را داده که ظرافت حرف ابی عبدالله علیه السلام را من یک روز با آیت الله العظمی وحید نشستم بحث کردم. ظرافت حرف را نه لغت عربی را. بهشان گفتم: روی این

۱. صافات: ۱۰۲.

۲. بقره: ۱۳۱.

برداشت من نظرتان چیست؟ گفت: این مطلب غیر از این نیست و آن این است که شب عاشورا فرمودند «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْكُمْ»^۱ نه در یک زمانها بلکه مطلق است یعنی من از امشب که شب عاشورا است تا زمان آدم، گذشته و جهان و از امشب تا روز قیامت، یارانی بهتر از اینان خبر ندارم. این «لا اعلم» عین علم است، یعنی اگر در گذشته نمونه اینها بود، من خبردار بودم. اگر در آینده نمونه اینها بود من خبردار بودم، اما نیست که من خبرش را ندارم. این عین علم است چرا حضرت علیه السلام این را فرمود؟ حضرت که اغراق گو نیست، حضرت کلامش کلام صدق است کلام واقعیت است، کلام حقیقت است. این مطلب را نمی دانستم - خیلی چیزها را آدم نمی فهمد، من این یک دانه را مثل میلیون حرف نمی فهمیدم - تا پروردگار عالم به من توفیق داد این هفت جلد کتاب عنصر شجاعت را دیدم - که در همین محل نوشته شده، در فخر آباد، من مولفش را دیده بودم، خانه اش هم منبر رفته بودم، نوشتن این کتاب بیست سال طول کشید. شروع نوشتن دوازده شب بعد از نماز شب بوده تا اذان صبح، که فرزندش به من می گفت اغلب شبها که می نوشت ما از صدای گریه اش بیدار می شدیم، که یک جلد هم من بهش اضافه کردم. سه جلد درباره این هفتاد و دو نفر است، یک جلد هفتصد صفحه درباره مسلم ابن عقیل است که شیعه نمی شناسد ایشان را، و سه جلدش هم شخصیت خود ابی عبدالله علیه السلام است. یعنی این هفت جلد تاریخ نیست، فقط کاوش در شخصیت این هفتاد و دو نفر است. وقتی من این کتاب را که شصت سال بود از چاپش گذشته بود هیچ جا هم پیدا نمی شد، چهار هزار دوره چاپ کردم - تازه فهمیدم این که حضرت فرمود بهتر از اینها را سراغ ندارم، چون یک نفر از اینها که از مدینه با امام آمدند مکه، تعدادی که از مکه همراه کاروان شدند، تعدادی که از بصره آمدند، یکیشان به حضرت یک بار نگفت چرا این سفر را آمدی؟ برای چی آمدی؟ چه فایده دارد؟ و روز دوم محرم تا روز پنجم ششم که لشکر دشمن به سی هزار نفر رسید، یک نفر از اینها به حضرت نگفت این جنگ نابرابر را زیر

۱. لهوف، ترجمه میرابو طالبی، ص ۱۳۵.

بارش برویم؟ خب معلوم بود جنگ نابرابر است، هفتاد نفر به سی هزار نفر، هیچ جای دنیا یک همچین جنگی نمی کنند و نکردند. این مقام تسلیم است. یعنی من امام را واجب الاطاعه می دانم، عالم می دانم، حکیم می دانم، جامع همه ارزشها می دانم، فاقد همه نواقص می دانم بین خودم و او با «چرا؟» فاصله نمی توانم بیندازم، چون حق من نیست. من به علم نباید بگویم چرا، به حکمت نباید بگویم چرا، به نور نباید بگویم چرا، به عقل کامل نباید بگویم چرا. اما از این چراها تا دلتان بخواهد زمان انبیا و ائمه طاهرين (علیهم السلام) فراوان بود. یعنی یاران انبیا لنگ بودند. خیلی کم در اصحاب انبیا بودند که یک حالت تسلیم آن هم نه به وزن تسلیم این هفتاد و دو نفر، داشته باشند.

اگر جامعه، که حالا ما امیدی نداریم همینجوری می گوئیم، اگر فرد مشکلاتی که در فردیت خودش پیدا می کند با قرآن مجید می تواند حل بکند جای دیگر قابل حل نیست. اگر جهان دانشمندان، قانون گذاران، وکلای مجالس، اساتید دانشگاهش، قدرت حل کردن مشکلات را داشتند که الان کره زمین انبار فساد، جرم، جنایت و قتل و غارت نبود. خود آنهایی که در مقام حل مشکلات هستند خودشان هم عین جامعه جهانی دچار فساد هستند.

انواع شفا در قرآن

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَاءً شِفَاءً﴾^۱ شفا یعنی درمان کننده، ما سه تا شفاء در قرآن داریم، یک: درباره عسل است که ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ﴾^۲ شراب یعنی نوشیدنی نه به معنی الکل، کلمه شراب در عرب یعنی نوشیدنی، عرب به مست کننده خمر می گوید، نمی گوید شراب، ما ایرانیها می گوئیم شراب. شراب یعنی نوشیدنی. «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» اگر دست بشر بهش نخورد، اگر با زنبور بازی نکند اگر در کندو تقلب

۱. اسراء: ۱۸۲.

۲. نحل ۶۹ ﴿فَوَكَّلِي مِنَ كُلِّ الْأَعْمَارِ فَأَسْلِكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾



وارد نکند، اگر یک همچنین عسلی که خدا می گوید، زنبور مستقیم با ثمراتی که خورده تولید بکند «ثُمَّ كَلِمَةٍ مِنْ كُلِّ الشَّجَرِ فَأَسْأَلُكَ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا» از شیر همه میوه ها و گل ها بخور و فقط راه پروردگارت را طی کن. این خیلی باعث شرمندگی است که تلویزیون یک منطقه بسیار گسترده عسل خیزی را نشان بدهد که از کف خیابان هایش تا پشت بام هایش مغازه عسل است و بعد علنا بگوید که یک درصد عسل واقعی در اینجا پیدا نمی شود، کل قلابی است. اینها کار چه کسانی است؟ کار کسانی که بین آنها و قرآن جدایی کامل است، کار آنهاست، وگرنه آنی که اهل قرآن است تولیداتش می شود «حلالا طیبا» خدا که تولید نمی کند، خدا مواد اولیه را تولید می کند مواد نپخته تولید می کند، بعد که دست بشر می رسد آن مارک حلال بودن و طیب بودنش را هم می زند، از ﴿حَلَالًا طَيِّبًا﴾ درمی آورد، جنس قلابی به مردم می دهد پولی که می گیرد حرام است، خانه ای که با آن پول می گیرد کل نمازها در آن خانه باطل است، احرامی که با آن پول می خرد حج باطل است، برمی گردد همسرش بهش حرام است تا دوباره برود یک حج درست به جا بیاورد، روزه ای هم که افطار می کند با لقمه حرام است آن روزه قبول نمی شود روزه نجس است. «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا طَيِّبٌ»^۱ من روز قیامت پاکان را در بهشت جا می دهم، نه آنهایی که همه زندگیشان نجس است. چرا شیر قلبی، ماست قلبی، کره قلبی روغن قلبی، چرا بازی با رزق خدا؟ چون اعتقاد به قرآن خاموش شده، یعنی بشر در روزگار ما، حالا امت اسلام، در تاریکی فرو رفتند، وگرنه آنی که با قرآن است نور قرآن در وجود اوست.

دو: قرآن شفا است

﴿يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾^۲ شما اگر اهل تقوا و ایمان به من و ایمان به پیغمبر صلی الله علیه و آله باشید من نور قرآن را در وجودتان قرار می دهم که با آن نور جاده زندگی را طی بکنید. در آن نور آدم

۱. بقره: ۱۶۸.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۸؛ ص ۱۲۶.

۳. حدید: ۲۸.

همه خسارت‌ها را میبیند و نمی‌رود آلوده به خسارت شود. این که این هفتاد و یک نفر یا دو نفر بین خودشان و بین ابی عبدالله علیه السلام با یک لغت «چرا؟» فاصله نینداختند، این یک شفا. اینها واقعا غرق شفا بودند، «شفای للناس» که بی‌دین، با دین، یهودی، مسیحی، زرتشتی، لائیک همه را اجازه دادم سر این سفره بنشینند، منعی ندارم، اما شفای دوم قرآن کریم است، درمان‌کننده دوم قرآن است «مَا هُوَ شِفَاءٌ»^۱ هم درمان می‌کند و «وَرَحْمَةٌ» هم شما را به رحمت ویژه و «رحمة» چون الف و لام ندارد، این رحمت رحمت ویژه است، شما وقتی درمان شدید به رحمت ویژه وصل می‌شوید، اما اگر بیمار باشید نه، به رحمت وصل نمی‌شوید.

سه: درمان

یک شفا هم داریم به معنی درمان. در سوره شعرا است احتمالاً ابراهیم می‌گوید «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي»^۲ شفای من دست اوست، آن شفا را دیگر خیلی باید در آن جستجو کرد که چه کیفیتی است، چه پاکسازی برای وجود انسان می‌کند. خب تمام دردهای فکری، روحی، اخلاقی فرد با قرآن یقیناً قابل حل است. دردهای خانوادگی، نزاع‌ها، دعواها، به طلاق کشیدن‌ها، یقیناً با قرآن قابل حل است؛ تمام مشکلات اجتماعی هم با قرآن قابل حل است. اواخر جلد دوم اصول کافی باب قرآن است: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ»^۳ وقتی که مشکلات مانند شب تاریک به شما حمله کرد، برای رد مشکلات «فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ» من خیلی دعواها را با قرآن حل کردم، اگر می‌کشید به دادگستری به ده سال هم حل نمی‌شد. خیلی مشکلات مردم را چه در شهرستان چه در تهران.

یک شب نزدیک دوازده شب بود یک تاجر محترمی به من زنگ زد گفت اگر بیدار هستی بیایم دنبالت ببرم خانه‌مان، گفتم عیبی ندارد بیا. راهش هم دور بود آن خیابان‌های

۱. «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» اسراء: ۸۲.

۲. شعراء: ۸۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۲ - الکافی، (ط - الاسلامیه)، ج ۲، ص ۶۰۰.



خیلی بالا و جاهای گرانقیمت می‌نشست. آمد و من را سوار کرد و برد خانه‌شان، دوازده و نیم بود. در راه بهش گفتم برای چی من را داری می‌بری؟ گفت برای اینکه خانمم با چهار تا بچه می‌گوید همین امشب طلاق می‌خواهم. هر چی بهش می‌گویم خانه‌مان که چهار پنج میلیارد می‌ارزد، ما هم که تاجر هستیم همه چیز برای تو و بچه‌هایت فراهم است، هیچی کم نگذاشتم. دو تا یخچال دارم همیشه پر است، ماشینم بنز است، فرش‌هایم چی است. ولی می‌گوید: نه، طلاق همین امشب. می‌گویم محضر باز نیست، خب مهلت بده صبح محضر باز بشود، اول باید برویم دادگستری آنجا پنج سال بدویم تا به ما مجوز طلاق بدهند. امشب که نمی‌شود. می‌گوید: نه، یک آخوندی را پیدا کن بیاید صیغه طلاق را بخواند، گفتم من که در طلاق هیچ دخالتی نداشتم و ندارم و این کار را نمی‌کنم، ولی مشکل چیست؟ گفت بیا از خودش بپرس، رفتیم در خانه و خانم تشریف آوردند نشستند، آقا هم نشست. خانم هم می‌دانست ما آخوند هستیم با حجاب، درست و خوب آمد نشست. گفتم مطالبتان را بگویید، مرد گفت من هیچ مطلبی ندارم هیچ، با این خانم هم دعوا ندارم درگیری هم ندارم، از خود ایشان بپرسید امشب برای چی طلاق می‌خواهد؟ بهش گفتم خانم اول شما به من قول بده حرفه‌ایت را که زدی، شوهرت هم اگر حرفی داشت زد من با قرآن مجید مشکل را حل کنم، قرآن را قبول داری؟ گفت: قبول دارم، گفتم: نه شل‌نگو قبول دارم، بپذیر که من وقتی از قرآن داروی دردت را گفتم بگویی قبول است. گفت قول می‌دهم. گفتم حرفت را بزن، یک ساعت صحبت کرد، صحبتش هم این بود که: این شوهر من تاجر است آنچه که کاسبی می‌کند، خوب هم کاسبی می‌کند، حق من و این چهار تا بچه‌ام است، این یک مقدار پول می‌برد به مادرش می‌دهد به خواهرش می‌دهد، همین بازی‌های مادرشوهر و خواهرشوهر و حسادت و غرور و کبر. اینها را قرآن معالجه می‌کند. اینها دردهای سنگینی است که اگر علاج نشود دائم در درون فرد و خانواده آتش شعله‌ور است؛ درون جامعه هم که می‌بینید آتش خیلی روشن است. رشوه، ربا، تقلب، آبروریزی، دزدی میلیاردی روز روشن از حق این ملت هر روز بدون توقف، خب اینها مشکلات است. آیا اینها را روانشناس‌ها می‌توانند حل کنند؟ اساتید دانشگاه می‌توانند حل

کنند؟ چرا نمی‌کنند؟ دادگستری می‌تواند حل کند؟ چرا نمی‌کند؟ چرا هر روز بیشتر می‌شود؟ نیروی محترم انتظامی می‌تواند حل کند؟ چرا حل نمی‌کند؟ چرا وارد حل هم می‌شود باز بیشتر می‌شود؟

قرآن و اهل‌البيت علیهم‌السلام کلید حل مشکلات

این از یاد جامعه رفته که کلید حل مشکلات قرآن کریم و اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. یک کلید دو دندانه؛ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام. این کلید دو دندانه به هشت در بهشت می‌خورد و نسیمش هفت در جهنم را به روی انسان قفل غیرقابل باز شدن می‌زند. جامعه، فرد و خانواده این را نمی‌پذیرد.

پول ما پولی که حق ماست می‌برد به مادرش می‌دهد به خواهرش می‌دهد به یک عمه پیر دارد می‌دهد. به ما چه؟ تمام شد. یک ساعت فقط همینها را می‌گفت همینها را، دیگر رویش هم نمی‌شد، من مادرشوهرش را شناخته بودم، یک زن باوقار، با عفت اهل نماز شب و کمترین برخوردی هم اصلاً با عروس‌هایش نداشت. دیگر رویش نمی‌شد به من بگوید لعنت به مادرزن، خواهرشوهر، عمه شوهر و خاله شوهر که حق ماها را دارند غارت می‌کنند. اینها مال ماست. تمام شد حرفش. به شوهرش گفتم شما حرف بزن. گفت به خدا من حرفی ندارم، هیچ. شما حرف بزن. گفتم که خانم، قرآن مجید هر انسانی را حتی خودت را، اگر تو خیاطی داشتی، آرایشگاه داشتی، بافندگی داشتی، از این کارهای جدید، مزون داشتی که گران‌ترین لباسها را برای دخترها و عروس‌ها درست کنی، شما، شوهرت، و هفت میلیارد جمعیت کره زمین طبق صریح قرآن کریم درآمدشان و مالشان شخصاً ملک خودشان است. جنابعالی در مال شوهرت کمترین حقی نداری، مالک او است، حالا که تو را گرفته بر او واجب است مسکن، لباس، خوراک، و مرکب زن و بچه را تامین کند که شوهر تو به بهترین وجه دارد تامین می‌کند، این یک. خودت هم اگر پول داشتی مالکش خودت بودی شوهرت نمی‌توانست به تو بگوید به من بده، بچه‌ات هم نمی‌توانست بگوید، پس اموالی که در ذهن تو است برای من و برای بچه‌هایم است مخالف قرآن است برای خودش است این یک. ثانیاً



اینجور که شما می‌گویید حق ما، این حق ما برای بعد از مردن ایشان است ایشان که هنوز زنده است شما وارث نیستید. وارث در قرآن خدا به کسی می‌گوید که مردش مُرده، یا زن مرده، الان که ایشان زنده است چه حقی شما به مال ایشان داری؟ دو، سوم در آیه ۱۷۷ سوره بقره، قرآن بلد هستی بخوانی خانم؟ گفت بلد هستیم، آیه ۱۷۷ «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» بندگان واقعی من از مالشان به مادر به خواهر، به عمه، به خاله، به عروس‌هایشان به بچه‌هایشان که همه می‌شوند ذوی القربی کمک می‌کند اگر نکند در آیه ۱۸۰ آل عمران می‌گوید: روز قیامت ثروتمندان بخیل را می‌آورم به وزن کل ثروتشان یک گردنبند درست می‌کنم از آتش می‌اندازم به گردنشان «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ» این کلمه «بخل» این هم «سیطوقون» لغت گردنبند. گفتم خانم من دیگر حرفی ندارم شما چی، گفت اشتباه کردم من هم با ایشان حرفی ندارم و عذر می‌خواهم. یعنی یک کاری که پنج سال در دادگاه طول می‌کشید حدود یک ساعت و ده دقیقه با قرآن حل شد. حالا اگر این زن زیر بار قرآن نمی‌رفت اولاً که کافر می‌شد همان شب و بدون طلاق جدا می‌شد از شوهر، چون کفر به قرآن دیگر طلاق ندارد هیچی ولی من خوشحال بودم قرآن را قبول کرد اگر قبول نمی‌کرد که او ایلا بود. حالا گاهی می‌بینم شوهرش را، پیر هم هست می‌گویم از حاج خانم چه خبر؟ می‌گوید از آن شب تا حالا با هم اینجوری هستیم، قرآن به ما کمک داد.

«فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ» حالا من در زمینه این مسئله دو تا قطعه بسیار مهم دارم که إن شاء الله شبهای بعد به عنوان مقدمه منبر برایتان می‌گویم.

روابط والدین و فرزندان

حالا برویم سراغ آیه ۱۵ سوره مبارکه احقاف^۱ که خدا یک نگاهی به پدر و مادر دارد و یک نگاهی به اولاد. به اولاد سفارش اکید می‌کند «بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» این نکته را من چند سال

۱. «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَتَلَعَ آدَمِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي بُخْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

پیش در یک جلسه‌ای گفتم یادم هم نیست آن جلسه کجا بوده، پنج سال پیش. که وقتی موسی به مقام نبوت رسید خدا به او فرمود با برادرت ﴿إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾، فَقَوْلَاهُ قَوْلًا لِّئِنَّا ﴿بُرِيدَ بِشِيشِ فِرْعَوْنَ، فِرْعَوْنَ كَيْسَتْ؟ اَيْنِى اسْتِ كِه دَر سوره قصص مى‌گويد ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّنَّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُلْبَسُونَ أَزْوَاجًا مُّتَشَابِهًا وَهُمْ فِي كِبَارِهِمْ لَكَاظِمُونَ﴾^۱ ولى به موسى مى‌گويد با فرعون روبرو شديد، نرم، آهسته و آرام، حرف بزن. گفت: خدايا با اين طاغى؟ با اين ديو خطرناك؟ با اين قاتل؟ با اين غارتگر بايد نرم حرف زده شود؟ خطاب رسيد بله زيرا شيرخواره بودى فرعون تو را از آب گرفت و بيست سال زحمت بزرگ شدنت را كشيد، خرجى ات را داد، بوى حق پدرى به تو مى‌دهد. حرام است بلند با او حرف بزنى. اين قرآن؛ اگر به قرآن عمل بشود چه اختلافى بين پسر و دخترها و پدر و مادرها پيش مى‌آيد؟ هيچى، هيچى. من وقتى دستبوس پدر و مادرم باشم، نرم باشم، با اخلاق باشم حرفهايشان را گوش بدهم، حرفهاى هم كه بى‌ربط است با ظرافت گوش ندهم، نه در رویشان بایستم. چه اختلافى پيش مى‌آيد؟ يك نگاه در اول آيه به پدر و مادر است.

جوان به پيغمبر ﷺ گفت: من پدرم از دنيا رفته، فرمود مادرت؟ گفت مادرم هم مرده، من به اين آيات قرآن كجا عمل بكنم؟ فرمود خالهات زنده است؟ عرض كرد بله، فرمود احسان به جاى مادرت را برو با خالهات داشته باش كه تعطيل نشود قرآن در زندگيت. خب اين يك نگاه.

باردارى مادر، به دنيا آوردن و شير دادن به فرزند

نگاه دوم آيه به مادر است در زمان حامله بودن كه شب دوم مفصل مسئله حامله بودن را براي‌تان گفتم كه براى دختران اهل ايمان چه ارزشهاى در حامله شدن هست.

۱. طه: ۴۳ و ۴۴.

۲. قصص: ۴.

نگاه سوم نگاه به دنیا آوردن و شیر دادن است آن را هم برایتان کاملا توضیح دادم. حالا نگاه بکنیم به اولادی که به دنیا آمده است. این هم یکی از ظرافت‌های آیه است در این بخش است.

﴿إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ این اولاد چطوری باید باشد؟ اولاد فردا شب به خواست خدا. چه آیه‌ای است! چه قرآنی است! چه پیغمبر و ائمه‌ای داریم! چه خدایی داریم! ثروت عظیم ابدی در دست ما است و گدا و بدبخت هستیم. در خودمان با خودمان جنگ داریم. خانواده‌هایمان به تلخی دچارند، جامعه هم که به انواع فساد. با داشتن خدا و قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دچار است. واقعا خوش به حال آنهایی که با تو پیوند خوردند. خوش به حال آنهایی که به حرف تو گوش دادند خوش به حال آنهایی که با قرآن تو زندگی کردند خوش به حال آنهایی که با این همه سرمایه‌های معنوی از این دنیا بیرون رفتند.

روضه

خوشا آنان که الله یارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم با تو باشند بهشت جاودان بازارشان بی

دارد آرام آرام به طرف میدان می‌آید، چرا عمه ما قدم‌هایش را آهسته برمی‌دارد؟ عمه بارها از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده، هر قدم به طرف زیارت ابی عبدالله علیه السلام ثواب هزار حج و عمره قبول شده را دارد. آن قدر با ادب هستند از عمه نمی‌پرسند کجا داری می‌روی؟ برای چه داری می‌روی؟ دنبالش آمدند، دیدند وارد یک گودال شد، روی زمین نشست، دارد شمشیر شکسته‌ها را کنار می‌زند، نیزه شکسته‌ها را کنار می‌زند. اگر امام باقر علیه السلام نفرموده بود من هم باور نمی‌کردم، دیدند عمه دارد چوب‌ها و سنگ‌ها را کنار می‌زند، یک بدن قطعه قطعه را بیرون کشید، «یوم علی صدر المصطفیٰ» یک روز آمدم دیدم روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱. احقاف: ۱۵.

۲. مدینه معجز الائمة الإثنی عشر، ج ۴، ص: ۱۹۳.

خوابیده، و یوم وجه الثری، وقتی اسم پیغمبر ﷺ را برد، همان جا کنار بدن رو به مدینه کرد: «صَلِّ عَلَیْكَ عَلَیْكَ مَلِیْكَ السَّمَاءِ هَذَا حَسِیْنِكَ مَرْمَلٌ بِالذَّمَا مَقْطَعُ الْأَعْضَاءِ، مَسْلُوبُ الْأَمَامَةِ وَالزَّوْدَاءِ»^۱ خیلی این روایت کامل زیارات عجیب است که امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر می خواهید به مادر ما زهرا علیها السلام کمک بدهید بالاترین کمک این است که برای حسینش گریه کنید.



جلسه پنجم

اثرات والدین بر فرزندان

فرزند ساخته دست پدر و مادر

آیه شریفه نورانی پانزدهم سوره مبارکه احقاف در یک مرحله به پدر و مادر نظر دارد. در یک مرحله جداگانه به مادر نسبت به روزگار حامله بودنش و زاییدنش و شیر دادنش نظر دارد و در بخش بعدی آیه هم به فرزند نگاه دارد. پدر و مادر نقش کامل و جامعی نسبت به فرزندشان دارند که ما از آیات و روایات خیلی صریح استفاده می‌کنیم، فرزند در عقل، فکر، روان، روحیه، اخلاق، عمل، ایمان، در آبادی دنیا و آخرتش ساخته پدر و مادر است و برعکسش، در معطل بودن عقلش، در بداخلاقی، اختلال روانش، بدکرداری و بدعملی اش محصول پدر و مادر است.

قیامت بسیاری از فرزندان شاد هستند برای آنکه پدر و مادری که داشتند و بسیاری از فرزندان هم در پیشگاه خداوند از پدر و مادر شاکی هستند. ما اگر همه ظرائف این آیات و روایات را ببینیم، دقایق و حقایقش را مورد توجه قرار بدهیم، یک پرونده عظیم بزرگی می‌شود، که نقش پدر و مادر در دنیا خلاصه نمی‌شود، تمام نمی‌شود، به آخرت هم کشیده می‌شود.

خانواده صالح در آخرت

در سوره مبارکه رعد و سوره مبارکه مومن جزء بیست و سه - غیر از سوره مومنون - در این دو سوره می‌خوانیم پروردگار مهربان عالم، عباد صالح شایسته‌اش را قیامت وارد بهشت می‌کند. - این دو آیه از آیات فوق العاده قرآن است - نه تنها به یک پدر و مادر



نمی‌گویند که کاری به کار بچه‌تان نداشته باشید شما بروید بهشت، بلکه پروردگار می‌فرماید ﴿وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾^۱ این پدر و مادری که می‌روند بهشت تنها نیستند، پدر و مادران صالح شایسته‌شان هم می‌روند بهشت با اینها، زنان شایسته‌شان هم با شوهرانشان که پدر و مادر بچه‌ها هستند آنها هم می‌روند بهشت. دختران و پسران شایسته‌شان هم با پدر و مادرها می‌روند بهشت کنار هم هستند یعنی آن گرمی بازار زندگی را که در دنیا داشتند، آن متانت و وقار و اخلاق و ایمانی که در دنیا داشتند، آن شادی و نشاطی که کنار هم داشتند عینش به بهشت منتقل می‌شود.

فرزند امانت الهی

اما آنچه که در این دو آیه سوره رعد و مومن مهم است کلمه «صَلَح» است، شایسته بودن. پدر و مادری شایسته بودند که فرزند شایسته تربیت کردند. یعنی خیلی در دنیا مواظب این امانت الهی بودند چون بچه‌های ما ملک ما نیستند ما هم مالک آنها نیستیم. بچه‌های ما بچه‌هایی هستند که فقط ما باعث به دنیا آمدنشان شدیم. اگر مرد ازدواج نمی‌کرد، زن هم ازدواج نمی‌کرد، پای بچه‌ای در میان نبود اما یک آقایی با یک خانمی ازدواج کردند واسطه بودند نه مالک، نه همه کاره بلکه واسطه پدید آمدن فرزند. خودشان خالق فرزند نبودند، خالق وجود مقدس رب العالمین بوده، خالق حکیم، علیم، ودود، رحمان، رحیم و رزاق بوده. اختیاردار این اولاد پروردگار است. خدا از اختیار خودش استفاده کرده به مرد و زنی فرزند داده، این فرزند مملوک حق تعالی و امانت پروردگار پیش این مرد و زن است.

حالا به این آیه توجه کنید ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۲ به همه شما فرمان واجب می‌دهم که امانات را به صاحبانش درست و سالم برگردانید. یک امانت بچه‌ها هستند، قیامت اینها را باید مردم، مادران و پدران، صحیح، سالم، با تربیت، دیندار و اهل

۱. رعد: ۲۳.

۲. نساء: ۵۸.

خدا به خدا برگردانند. و آن هم حاضر نیست امانت عیب‌دار را قبول بکند. اگر بچه‌ای را قیامت پدر و مادر به خدا بدهند و بچه بی‌نماز است، به وسیله اینها هم بی‌نماز شده، بی‌دین است به وسیله اینها بی‌دین شده، حرام‌خور بوده، به وسیله اینها حرام‌خور شده، ناجوانمرد بوده با تشویق اینها ناجوانمرد شده، بد شده چون ازش مواظبت نشده، پروردگار به آن پدر و مادر اشکال کامل دارد که من امانتی که به تو دادم فطرتا، جسما، روحا و عقلا سالم بوده اما الان که تو پدر و مادر داری این امانت من را به من می‌دهی هزار عیب در او ایجاد کردی.

عواقب عدم توجه به تربیت فرزند

یک مطالبی هم اینجا امیرالمومنین علیه السلام دارد، هم در نهج البلاغه هم در روایاتشان، اصلا بهت‌آور است. مثلا بچه‌ای را که پدر و مادر عیب‌دار بار آوردند، بی‌دین بار آوردند و هیچ هم ناراحت نبودند که این بچه دارد غیرمسلمان، غیر عبد خدا بار می‌آید، ادب الهی ندارد، ادب انسانی ندارد، ادب عبادت ندارد، حالا پدر و مادر مُردند مثلا صد میلیون، دویست میلیون، یک میلیارد، دو میلیارد، ده تا خانه شش تا پاساژ دو تا ویلا، از این پدر و مادر ارث رسیده به این بچه، این بچه هم کنار این ارث، هوسران، شهوتران، اهل فسق و فجور و اهل گناه هست، یعنی ارثی که از پدر و مادر بهش رسیده اینها را هزینه گناه کرد و پیر شد و مرد. حالا قیامت است پروردگار به آن پدر و مادر دو تا ایراد دارد:

ایراد اول: جمع مال، بخل و عدم پرداخت حقوق

چرا زمانی که زنده بودید حقوق مالی‌تان را که مربوط به شخص من بوده، زکات بوده، انفاق بوده، خمس بوده، صدقه بوده، **﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾** بوده، نپرداختید؟ چرا؟ براساس اینکه نپرداختید شما بخیل شناخته می‌شوید در این صحرای محشر، بخیلی که

پیغمبر ﷺ در طواف مسجدالحرام در حال طواف، حالا طواف واجب بود یا مستحب در روایت ندارد، روایت را یکی از بزرگترین شخصیت‌های ما ملا مهدی نراقی در کتاب جامع السعاداتش نقل می‌کند.

ملا مهدی نراقی

من اگر بخواهم ملا مهدی را برایتان معرفی کنم حتما دو شب منبر لازم است که این آخوند شیعه فرشته بوده؟ ملکوتی بوده؟ عرشی بوده؟ چی بوده این؟ کی بوده این؟ که علامه بحرالعلوم که چند بار خدمت امام عصر علیه السلام رسیده وقتی ملا مهدی برای زیارت می‌رود عراق، می‌آید خدمت بحرالعلوم، بحرالعلوم وقتی ملا مهدی بلند می‌شود برود کفش‌هایش را جلوی پایش جفت می‌کند، و ما الان دستان از این سرمایه‌ها تهی شده. این مرد الهی پدرش کی بوده که ملا مهدی را به وجود آورده؟ کی بوده؟ رفتم سراغ زندگی پدرش، این کتاب، آن کتاب، این کتاب، کارمند شهرداری نراق بوده، ولی این کارمند کی بوده که یک چنین گوهر ناب عظیمی را تحویل نبوت انبیاء، امامت امامان علیهم السلام و توحید داده؟ آن پدرکی بوده؟ درون آن پدر چه درونی بوده؟ شیر آن مادر چه شیری بوده؟ دامن آن مادر چه دامنی بوده؟ اینها همه عین حلقه‌های زنجیر به هم وصل است از دنیا تا قیامت. تا بهشت تا جهنم. هر دو، وصل است. اصلا با مردن ما هیچی قطع نمی‌شود ما با مردنمان از وضع بچه‌هایمان قطع نمی‌شویم، چگونه اینها در خانه ما بار آمدند آن چگونه بودن بعد از جان دادن ما در برزخ دنبال ما می‌آید، قیامت هم دنبالمان است. ما نمی‌توانیم اعلام جدایی بکنیم.

حاجی بخیل و دوزخی

درطواف دیدند یک مردی حلقه در کعبه را گرفته و دارد دعا می‌کند، خوب هم دارد دعا می‌کند، باحال هم دعایمی‌کند که خدایا مشکل من را حل کن، به حق این کعبه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طوافشان را متوقف کردند همینجوری که شانه چپشان به طرف خانه



بود آرام دست گذاشتند روی شانه این دعاکننده فرمودند: خدا را به قسم بالاتر قسم بده. اینها یک واقعیاتی است. گفت یا رسول الله من که بلد نیستم قسم بالاتر از قسم به کعبه چیست؟ فرمود:

نفاق

بالاخره هر کسی - قرآن می گوید - از همه به خودش آگاه تر است. من دو تا وجود دارم یک وجود پیش شماها دارم خیلی وجود پاک، صاف، نورانی در حدی که می خواهم حرکت کنم بیایم برای منبر به خاطر من اُرد صلوات می دهید برای سلامتی آقا با پیغمبر ﷺ هم نوا بشوید درود بفرستید بر او؛ این یک وجود، یک وجود هم وجود خودم است که آن را شما نمی دانید قرآن می گوید ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ خودم را خوب می شناسم و کاملاً هم درک می کنم آنی که پیش شما هستم آن نیستم، دو تا وجود دارم این معنی نفاق است. و چه باید کرد قیامت با این دو وجود بودن؟ نمیدانم، نمی دانم. مگر به قول پیغمبر اکرم ﷺ فضل خدا دستمان را بگیرد، اگر نه، اگر بخواهد محاسبه دقیق بکند و ببیند من دو وجوده هستم، یک وجود پاک در ذهن مردم، یک وجود ناپاک در علم پروردگار، این خیلی خطرناک است.

دعا بالاتر از دعای به حق کعبه چیست؟ فرمود اگر مطمئن هستی که مومن هستی خدا را به حق خودت قسم بده، بگو خدایا به حق خودم مشکل من را حل کن، تا اینجای روایت را نگه دارید تا بعدش را بگویم، ارزش مومن.

ارزش مومن

خیلی عجیب است، این روایت را من از اهل سنت نقل می کنم، قشنگ نوشتند این روایت را، خوب نوشتند، درست نوشتند. امیرالمومنین علیه السلام بیست و دو سه سالش بود می فرمایند: وارد مسجد شدم دیدم پیغمبر ﷺ تک و تنها نشسته، هیچ کس نیست. گفتم یا رسول

الله ﷻ من یک درخواست دارم فرمود: بگو علی جان. گفتم: شما با زبان خودتان از خدا بخواهید خدا من را بیامرزد، علی دارد می گوید، یعنی امت من حساب خودتان را داشته باشید، امت من خودتان را حلیتان می شود؟ امیرالمومنین ﷺ می فرماید: پیغمبر ﷺ پذیرفت بلند شد دو رکعت نماز خواند.

دعای مستجاب

چون دعای بعد از نماز مستجاب است، البته با شرایطش این که دعاکننده حرامخور نباشد، پول مردم را نبرده باشد، اخلاص داشته باشد و اگر دعا مستجاب نشد یقین داشته باشد امیرالمومنین ﷺ می فرماید خودتان را واری می کنید گیر دعا برای خدا نیست، خدا که توان مستجاب کردن دعا را دارد، گیر دعا در خودتان است.

دو رکعت نماز خواند - باز هم بگویم این را اهل سنت نوشتند - امیرالمومنین ﷺ می گوید در سجده آخر من نشسته بودم داشتم گوش می دادم پیغمبر ﷺ یعنی سلطان عقل، علم، نور، عبودیت، چگونه دعا می کند به من؟ دیدم در سجده با حال گفت: «اللهم بحق علی عندك اغفر لعلی» خدایا به حق علی، علی را بیامرزد، نمازش تمام شد. آقا چرا خدا را به خود من قسم دادی؟ فرمودند: در سجده ملک و ملکوت عالم را نگاه کردم دیدم کسی پیش خدا محبوبتر از تو نیست، دیدم خدا را به تو قسم بدهم دعا درجا مستجاب است.

ادامه داستان

دعاکننده اگر به خودت مطمئن هستی، مومن هستی، خدا را به حق خودت قسم بده. یک مقدار مکث کرد، پیغمبر ﷺ فرمودند: چرا مکث می کنی؟ دعا کن. گفت: آقا من وضع مالییم خوب است، بخیل هستم، نمی توانم خرج کنم، این همه یتیم مستحق، از کار افتاده، آبرودار، نمی توانم. روایت می گوید پیغمبر اکرم ﷺ به طوافشان سرعت دادند و با صدای

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۶_۳۱۵.



بلند فرمودند: «البخيل قريب من النار» این آدم جزو افراد دوزخ است، طبق سه آیه قرآن به طواف و نماز و روزه‌اش نگاه نکنید.

ایراد دوم: تربیت نکردن فرزند

حالا قیامت است به این ثروتمند پولدار خدا می‌گوید دو تا ایراد داری، یک ایراد این است که جمع کردی و مُردی، خب چه فایده داشت این جمع کردن؟ چه سودی برای تو داشت؟ این که این همه ثروت را روی هم چیدی و مردی چه سودی برای تو داشت؟ از این ثروت کلان غیر از یک لباس و یک خوراک و یک خانه و یک مرکب استفاده کردی؟ کاری دیگر نکردی که، از ثروت غیر از این چهار تا کار نمی‌شود استفاده کرد خوراک، پوشاک، مسکن، مرکب. خب تو بخیل هستی، به خاطر ثروت به جا مانده‌ات و بخلت باید بروی جهنم، این یک اشکال. این گفتار امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه باب حکمت‌ها است.

ایراد دومت، پسرت بی‌تربیت بود، بی‌دین بود، بی‌ایمان بود، و کنار دست تو هم بی‌ایمان شد، کنار دست تو هم بنده شیطان شد، کنار دست تو هم شهوتران شد و تو هیچ موضعی نگرفتی، پولهایی که از تو ماند همه را خرج گناه کرد، کمک‌دهنده به کل گناهان او تو بودی، چون آن که پولی نداشت، تو این پول را برای او گذاشتی، تو کمک‌کننده و یار معصیت بر ضد من بودی، تو دو عذاب داری، یک عذاب هم آقازاده‌ات. که پولی گیرش آمد و خرج گناه کرد، حالا بخیل نبود ولی بدخرج بود. رشته پدر مادری و فرزندی تا ابد ادامه دارد یا «ومن صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم فی الجنة»^۱ یا نه «فی النار» هر دو با هم زن و شوهر با هم با بچه‌هایشان.

تأثیرات والدین در ساختار فرزند

این موضوع را باید خیلی دقت کرد، بچه‌ها امانت الهی هستند، این پدر و مادر هستند که افکار و آراء و ارواح و روان و عقل بچه را در خانه و در رحم می‌بافند. روایات ما می‌گویند:

۱. إرشاد القلوب ج ۱ ص ۱۳۶ الجزء الأول الباب الثالث والأربعون فی السخاء و الجود.

۲. رعد: ۲۳.



یکی از خطرات مهم برای بچه در رحم، حرامخوری پدر و مادر است. و از عجایب است، من یک بار در تلویزیون شنیدم که دانشمندان آلمان، کامل یادم است، به این نتیجه رسیدند که مشروب‌خورها آثار الکل‌ی که می‌خورند تا هفت نسل به نسلشان انتقال پیدا می‌کند، تا هفت نسل. اما امام صادق علیه السلام این را قبول ندارد و می‌فرماید «کسب الحرام تبیین فی الذریه»^۱ حرام‌خوری تا وقتی که از این مرد و زن بچه و نسل به دنیا می‌آید اثر می‌گذارد، مگر اینکه به یک جا برسد دیگر قطع بشود، ولی تا اینها نسل پیدا می‌کنند اثر می‌گذارد خیلی هم عجیب است. درست است این حرف امام صادق علیه السلام. بعد هم حرف دانشمندان آلمان درست است. عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله عباس، رئیس رباخوران مکه بود، تا کی ربا خورد؟ تا وقتی مکه بود، مدینه هم که آمد پولهایش کار می‌کرد، تا کی؟ تا سوره بقره نازل شد و حرمت ربا اعلام شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی سفر آخر آمد مکه یک حرفش با مردم این بود، هر کسی ربا به عموی من بدهکار است من این ربا را برداشتم یک نفرتان ربای بدهکارتان را به عمویم ندهید، اصل پولش را بدهید. خب عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بودو در مدینه با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ولی نسلش بنی عباس را در تاریخ ببینید. حدود ششصد سال تا آخرین حاکم بنی عباس، اینها به دین به علما، به شیعه، به اهل بیت علیهم السلام، به توحید، به نبوت، سخت‌ترین ضربه‌ها را زدند، این آثار ربای پدرشان.

سلامت و سعادت فرزند در گرو وضعیت والدین

اما یک پدر و مادری را نگاه بکنید امیرالمومنین علیه السلام و صدیقه کبری علیهما السلام بچه‌هایشان هم نگاه بکنید. یازده تایشان که امام شدند، آنهایی که امام نشدند یکیشان شد زینب کبری علیها السلام، یکیشان شد حضرت کلثوم علیها السلام، یکیشان شد قمر بنی‌هاشم علیها السلام، اینها آثار پدر و مادر است. حالا بعدی‌هایشان، من یک کتاب آدرس می‌دهم بهتان شصت جلد است، هر جلدی پانصد صفحه است شما می‌توانید در این سی هزار صفحه پاکی نسل

۱. الکافی ج ۵ ص ۱۲۴ الجزء الخامس کتاب المعیشه باب المکاسب الحرام.



امیرالمومنین علیه السلام و زهرا علیها السلام را ببینید. یعنی هنوز آن پدر و مادر آثارشان را دارند در نسل آشکار می‌کنند. این پاکی، درستی و ایمان و این مسئله بسیار دقیق که فرزندان ما امانت الله هستند و سلامت، سعادت، دینداری و عبادت بچه در گرو وضع روحی، جسمی، عقلی و خوراک پدر و مادر است را ظاهر می‌کنند.

یک نکات بسیار مهم دیگری هم یادداشت کردم ان شاء الله فردا شب برایتان می‌گویم که این نکات بسیار فوق العاده است، سه تا نکته است، هر سه را از قرآن گرفتیم. سوره آل عمران، سوره فرقان، سوره بلد. حالا باید بگویم تا بیشتر به این حقایق قرآنی نگاه بکنید. قرآن درمان همه دردهاست، حرفم تمام.

روضه: چند لحظه با ابی عبدالله علیه السلام حرف بزنیم

تا ابد جلوه گه حق و حقیقت سر توست
ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا
مغنی مکتب تفویض علی اکبر توست
این صفت از پدر و جد تو در جوهر توست
طفل شش ماهه تبسم نکند پس چه کند؟
آنکه بر مرگ زند خنده علی اصغر توست
درس آزادگی عباس به عالم آموخت
ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست
خواهر غمزده ات دید سرت بر نی و گفت
آن که باید به اسیری برود خواهر توست
حسین من، من از مدینه با تو و اکبر و عباس همسفر بودم، حالا همسفر من شمر و خولی
و سنان است.

جلسہ ششم

شناخت شخصیت رسول خدا ﷺ

برای بیان شخصیت وجودی رسول خدا، این موجود بی نظیر در عالم ملک و ملکوت یک مقدمه قرآنی را برایتان عرض می‌کنم که آن مقدمه به همه ما کمک بدهد مسائل مربوط به شخصیت ایشان را بیش از پیش باور کنیم. در سوره مبارکه اسراء خداوند متعال که صاحب خلقت است، خالق خلقت است، تدبیرکننده امور موجودات است، عالم و آگاه به آشکار و پنهان هستی است، می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱ دانشمندان متخصص ادبیات عرب فرمودند: کلمه نکره، یعنی لغت بی‌الف و لام، اگر در سیاق نفی قرار بگیرد این دلالت بر عموم دارد. یعنی از این موضوع چیزی استثناء نمی‌شود.

تسبیح پروردگار

«إِنْ مِنْ شَيْءٍ» «إِنْ» حرف نفی است، معنی «لیس» را می‌دهد، نیست، «شَيْءٍ» الف و لام ندارد، چیزی در این عالم هستی نیست مگر اینکه خدا را به پاکی از هر عیب و نقصی با حمد، ستایش می‌کند.

۱. ﴿سُبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ اسراء: ۴۴.



بعد می‌فرماید: «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» شما تسبیح موجودات را درک نمی‌کنید، چون همه وجود ما محدود است و با همه حوزه‌های جهان هستی نمی‌تواند تماس برقرار بکند، ببیند و بشنود. از آیه شریفه صریحا استفاده می‌شود که کل موجودات دارای شعور هستند، دارای آگاهی هستند، و دارای نطق هستند. شعور دارند که خدا را تسبیح می‌گویند، یعنی از هر عیب و نقصی او را منزّه می‌دانند. یک چنین شعور بالاییدارند. نطق دارند که تسبیح و حمد می‌گویند، این یک آیه.

در سوره مبارکه نور پروردگار می‌فرماید: ﴿كُلُّ قَدِّعِلْمٍ صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ﴾ تمام آسمان‌ها و زمین و موجودات آسمانی و زمینی دارای نماز و تسبیح هستند و به نماز و تسبیح آگاهند، یعنی می‌فهمند دارند چه کار می‌کنند این هم یک آیه.

این را خدا می‌فرماید، یعنی خالق موجودات، خالق مخلوقات، هر مخلوقی و هر موجودی شعور دارد نسبت به خدا، تسبیح دارد، حمد دارد، نماز دارد و به تسبیح و نمازش هم آگاه است، یعنی کار جاهلانه نمی‌کند.

نور مخلوق خداوند سبحان

این مقدمه را که عنایت فرمودید و صددرصد قرآنی است یکی از موجوداتی که پروردگار عالم آفریده نور است ﴿جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ «خلق النور» او خالق نور است، چه نوری؟ هر نوری که در غیب و در ظاهر این عالم هستی است که ما نمی‌دانیم. این نور هم جزء این دو تا آیه است، که هم دارای تسبیح است، دارای حمد است با نطق و دارای صلاة است، و این نور به تسبیح خودش و تحمید خودش و صلاة خودش با نطق آگاه است. ﴿أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ این من هستیم که هر موجودی را به نطق می‌آورم.

۱. نور: ۴۱.

۲. انعام: ۱.

۳. دعای نور.

۴. فصلت: ۲۱.



جایگاه سلمان

با این مقدمه این روایت بسیار مهمی را که سلمان نقل کرده با دو گوش خودش هم از پیغمبر عظیم الشأن اسلام ﷺ شنیده، سلمانی که مورد تایید کل اهل بیت ﷺ است، «سلمان مَنَّا اهل البيت^۱» پیغمبر ﷺ می فرماید: «بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ» سلمان دریایی است که کشیده نمی شود، که فکر بکنید از این دریا بکشند، کم می آورد و تمام می شود، تمام نمی شود کم هم نمی آورد. «وَكُنْزٌ لَا يَنْفَدُ» سلمان گنج پایان ناپذیر است. سلمان جزو آن چهار نفری است که گاهی جبرئیل به پیغمبر ﷺ عرض می کرد خدا فرموده: سلام من را به سلمان برسان، این راوی روایت.

خلقت پیامبر ﷺ

روایت در کتابهای مهم ماست. سلمان می گوید که وجود مقدس رسول خدا ﷺ درباره خلقت خودش با من صحبت کرد «يَا سَلْمَانُ خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفَاءِ نُورِهِ^۲» خداوند من را از صافی نور خودش آفرید، بعد که من را آفرید که به صورت نور بودم و به صورت روشنایی کامل بودم «فَدَعَانِي فَأَطَعْتُهُ» من را در آن حالت نوری به عبادت دعوت کرد و من درجا اطاعت کردم، «فَأَطَعْتُهُ» این "فا" به معنی بی معطلی دعوت خدا را برای اطاعت اجابت کردم، همه عظمت انسان هم در پیشگاه خدا به مطیع بودنش است، هر چی ما اطاعتمان گسترده تر باشد، ارزشمان گسترده تر است. ما در زیارت ابی عبدالله ﷺ می خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ^۳»

۱. الاختصاص ج ۱ ص ۳۴۱.

۲. بحار الانوار (ط_بیروت)، ج ۲۵، ص ۷.

۳. المزار (للشهيد الاول)، ص ۱۲۵.

ارزش وجود مقدس تو به اطاعت تو از خدا و پیغمبر ﷺ بوده، سلمان روزگاری که من صورت نوری داشتم هنوز جسم به من نداده بودند دائم در حال اطاعت بودم، در حال عبادت بودم، «وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا» از همان نور صفاء خودش که من را آفرید علی ﷺ را آفرید، به صورت نور صاف، «فَدَعَاهُ إِلَى طَاعَتِهِ» علی را هم دعوت به اطاعت کرد، «فَأَطَاعَهُ» درجا علی خدا را اطاعت کرد، وقتی در گردانه اطاعت افتاد - که حالا آخر روایت پیغمبر ﷺ می‌فرمایند این اطاعت چیست - اطاعت مداوم شد، دائمی شد. «وَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَ نُورِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاطِمَةَ» از نور من و نور علی ﷺ فاطمه ﷺ را آفرید، «فَدَعَاَهَا» فاطمه ﷺ را آن وقتی که در مقام نوری بود به اطاعت دعوت کرد «فَأَطَاعَتْهُ» زهرای من هم در گردانه اطاعت قرار گرفت، که این اطاعت در روزگار نوری را، وقتی به دنیا آمدند به صورت عبادات در دنیا ظهور دادند و آشکار کردند، یعنی اینجور نبود که پیغمبر ﷺ، امیرالمومنین ﷺ، صدیقه کبری ﷺ، شروع عبادت و اطاعتشان در دنیا باشد. شروع اطاعت در ابتدای خلقتشان بوده، «وَخَلَقَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ مِنْ فَاطِمَةَ» از نور من نور علی ﷺ و نور زهرا ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ را آفرید، این که ما در قرآن می‌خوانیم ﴿نُورُ عَلِيٍّ نُورٌ﴾ همین است، نور در نور با نور به نور برای نور، درکش سخت است، «فَدَعَاَهُمَا» حسن و حسین ﷺ را دعوت به اطاعت کرد «فَأَطَاعَاهُ» هر دو دعوت به اطاعت را قبول کردند.

نام گذاری پنج تن

«فَسَمَّانَا» خداوند در همان روزگار نوری ما، برای ما اسم گذاشت، در همان زمان نوری ما، یعنی اسم‌های ما مربوط به بعد از به دنیا آمدنمان نیست نامگذاز خود خدا بوده نه پدر مادرهایمان «بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ» نام ما پنج تا را از اسم خودش گرفت، «فَاللَّهُ

۱. انوار الحکمه فیض کاشانی، ص ۲۱۴.

۲. نور: ۳۵.

المُحْمُودُ» پروردگار اسمش محمود است و خودش از همین ماده نام من را گذاشت «وَأَنَا مُحَمَّدٌ» «وَاللَّهُ الْعَلِيُّ» پروردگار، خداوند علی است یعنی برتر از هر چیزی، «وَاللَّهُ عَلِيٌّ» سلمان این نامی که روی علی علیه السلام است از نام خداست. «وَاللَّهُ فَاطِرٌ» پروردگار فاطر است که یک سوره در قرآن به همین نام داریم «وَاللَّهُ الْإِحْسَانُ» یک نام خدا احسان است «وَاللَّهُ الْحَسَنُ» این نام از آن نام است.

این نام پنجم چقدر حرف دارد، خدا می‌داند. «وَاللَّهُ الْمُحْسِنُ» خدا به طور دوام کارش نیکی کردن است به طور دوام، محسن اسم فاعل است معنی مضارعش را می‌دهد، يَحْسِنُ، يحسن یعنی موجودی که نیکی کردنش حد ندارد، دوام دارد. این اسم خداست، محسن «وَاللَّهُ الْحُسَيْنُ» این حسین از محسن بودن خدا گرفته شده، «ثُمَّ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ» سلمان اینقدر نور حسین شدید بود، پر بود، که نه تا امام را از نور این یک نفر ساخت، چقدر نور است؟! مایه این نور چقدر است؟! «فَدَعَاهُمْ» از آن نه تا نور دعوت به اطاعت کرد «فَأَطَاعُوهُ» چه زمانی ما پنج تا را به صورت نوری آفرید؟ «قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ سَمَاءً مَبِيئَةً» پیش از اینکه این آسمان‌ها را خلق کند، پیش از اینکه زمین گسترده را خلق کند، پیش از اینکه هوا را خلق کند، پیش از آنکه فرشتگان را خلق کند، پیش از آنکه بشر را خلق کند، پس ما اولین مخلوقات خدا هستیم و ما به صورت نوری در علم او بودیم. اطاعتمان هم این بود «نُسَبِّحُهُ وَنَسْمَعُ لَهُ وَنَطِيعُ» هم تسبیح گو بودیم و هم شنوای فرمان او، و هم عمل‌کننده به فرمان او. چند سال قبل از اینکه این پنج نفر، آن نه نفر، وارد دنیا بشوند آفریده شدند؟ میلیاردها سال، قبل از تمام موجودات، و جالب این است که این سیزده نفر یعنی امیرالمومنین علیه السلام تا امام عصر علیه السلام دوازده نفر و امیرالمومنین علیه السلام سیزده نفر، کل این سیزده تا برابر این روایت از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله آفریده شدند. این چه نوری بوده که شعاعش شده علی علیه السلام فاطمه علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، و ائمه طاهرين علیهم السلام. یعنی یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

این چه نور گسترده‌ای است! حالا که آمدند در دنیا، همان اطاعت در مقام نوری را پیغمبر ﷺ در اینجا ظهور داد. ائمه ما می‌فرمایند: این قطعه بسیار مهم و حیرت‌انگیز است «کان رسول الله اخشی الناس لربه»^۱ احدی در این عالم به اندازه پیغمبر ﷺ نسبت به پروردگار خشیت قلبی نداشته، معنی این جمله چیست؟ یعنی هر دل با خشیتی در این عالم بوده، هر دل با خشیتی، کل خشیتش به تنهایی در قلب پیغمبر ﷺ جمع بوده و جزء این حقیقت است. چون صد آمد نود هم پیش ماست.

«و اتقاهم له» در این عالم کسی در کنار پروردگارش با تقواتر از پیغمبر ﷺ نبود، یعنی همه تقوا پیش این یک نفر بود. هر کسی هم در این عالم بعد از او تقوا دارد از او گرفته، از آن مایه خرج کرده و هزینه کرده. «و اعلمهم به» احدی از انسان‌ها معرفتش به پروردگار بیشتر و پرمایه‌تر از پیغمبر ﷺ نبوده. «و اقواهم فی طاعته» در اطاعت کردن از خدا قویتر از او در عالم نبود، «و اصبرهم علی عبادته» هیچ کسی استقامتش برای عبادت خدا بیشتر از پیغمبر ﷺ نبود، «و اکثرهم حبا لمولاه» احدی در عالم نسبت به خدا عاشق‌تر از پیغمبر ﷺ نبود. عاشق‌تر.

فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است	همه صاحب‌دلان را پیشه این است
جهان عشق است و دیگر زرق‌سازی	همه بازیست الا عشق‌بازی

این در پیغمبر ﷺ تجلی تام داشت. «و ازهدهم فیما سواه» زاهدتر از او در این عالم کسی نبود، زاهدتر. از همه وسائل و ابزار دنیا دلش آزاد بود، تمام میل و رغبتش به خدا جهت‌گیری داشت، نه به ابزار مادی. زندگی فقط خدا بود و بس. برای اینکه بدانید درجه زهدش در چه حدی بوده به این روایتی که شیعه نقل کرده، آدرسش هم کتاب پنج جلدی لعالی الاخبار جلد یک صفحه ۶۱۲ است مراجعه کنید.

۱. تفسیر حکیم (استاد انصاریان) ج ۹.

«حین عاداتها» خیلی روایت عجیبی است، کوه تحمل این روایت را ندارد، ما هم نداریم، مردم هم ندارند، اما این اتفاق افتاده. یک روزی آمد دیدن زهرا علیها السلام، وقتی وارد شد «فرناها علی حصیر افترش بفرش من صعف نخل» دید زهرا در اتاقش یک فرشی افتاده از تخته نازک بدنه درخت خرما، یک زمانی هم تهران رسم شده بود در اتاقها می‌آمدند اتاقها را با تخته فرش می‌کردند، «و من جلد الشات» کنار این فرش حصیری یک پوست گوسفند هم افتاده بود. این اتاق پذیرایی صدیقه کبری علیها السلام، حصیر بافته شده از چوب نازک نخل، پوست گوسفند. «و لبست ثوبا من صوف الابل» یک پیراهن تن دخترش بود از پشم شتر «خشبا» زبر و زمخت بود. شما یک پارچه زبر را بگذار روی دستت زود برمی‌داری، پیراهن سلطان دنیا و آخرت از پشم زبر شتر بود، «فشکت من شدة الفقر» به بابا گفت: بابا می‌بینی زندگی من را؟ همین است، من هستم و این حصیر و این پوست گوسفند که با علی و حسن و حسین علیهم السلام روی این زندگی می‌کنیم. «قال لها» فرمود: فاطمه جان، حالا دلداری پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببینید به زهرا چیست، وقتی به بابا گفت بابا این است زندگی دختر سلطان دنیا و آخرت، دلداری پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببینید چیست، «فقال لها لا تعتمدی علی انک بنت رسول الله و زوجة علی و ام الحسن و الحسین» عزیز دلم مبدا تکیه کنی بگویی من دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله، همسر امیرالمومنین علیه السلام، مادر حسن و حسین علیهم السلام هستم و دلت را به ما چهار تا خوش کنی. عزیز دلم «فولدی نفسی بیده» قسم به خدایی که جان من در اختیار اوست «لا یاذنک ان ترفعی قدما من قدم» خدا قیامت به تو زهرا علیها السلام اجازه نمی‌دهد قدم از قدم برداری «حتی تفرغی من حساب هذا الحصیر و هذا الثوب» تا از حساب این حصیر زیر پایت و این پیراهن از پشم شترت فارغ بشوی، باید به خدا جواب بدهی. این شخصیت زهدی پیغمبر صلی الله علیه و آله.

۱. شبیه این روایت در مکارم الاخلاق ج ۱ ص ۱۱۷، همچنین طوق فرموده استاد در متن: لآلی الاخبار، ج ۱، ص ۶۱۲

کار پیامبر ﷺ در دنیا

کار پیغمبر ﷺ در این دنیا چه بود. امیرالمومنین علیه السلام در خطبه صد و شش نهج البلاغه می‌فرمایند، چه داستانی است. «طیب دوار بطبه» پیغمبر ﷺ یک دکتری بود که دارویش در دستش بود «قرآن». مطب نداشت، اتاق نداشت، درمانگاه نداشت، این طیب با دارویی که در دستش بود دوره‌گردی می‌کرد، این کوچه، آن کوچه پیش این مردم پیش آن مردم، پیش این قبیله پیش آن قبیله، دوره‌گردی می‌کرد. خدایا تواضع و فروتنی پیغمبرت تا کجا؟ خدایا پیغمبرت که بوده؟ خدایا ما یک وقت کار ضروری داریم می‌خواهیم یک اداره‌ای را ببینیم نمی‌توانیم، سه روز چهار روز ده روز، بالاترها را که اصلا نمی‌توانیم ببینیم. خدایا چه کسی بوده این عبد و بنده تو که دوره‌گردی می‌کرد که همه ببینند او را. چه کسی بوده؟ که همه دردشان را راحت بهش بگویند، دوره‌گردی می‌کرد برای درمان کوردلان که قلبشان را بیدار کند، وصل به خدا کند، وصل به قیامت کند، بهشان یقین به حساب و کتاب و بهشت و جهنم بدهد. «و اذان صم» دوره‌گردی می‌کرد گوشه‌هایی که صدای حق را نمی‌شنوند علاج بکند، دوره‌گردی می‌کرد «و السنة بکم» زبانهایی که از سوال لال هستند، زبانشان را باز بکند، بپرسند، حقایق و معارف را بپرسند. «متطع بدوائه مواضع الغفله» دارو به دست دنبال درمان بیماری‌های غفلت می‌گشت که هر غافلی را ببیند با نوازش با محبت، با زبان نرم بیدارشان کند.

آن وقت این دکتر دکتر راحتی بود؟ این دکتری بود که از مریض‌هایش کتک خورد، سنگ خورد، چوب به سرش زدند دندان‌هایش را با سنگ شکستند، عبای خشن عربی را به گردنش کشیدند زخم کردند، رفیق‌های این دکتر را کشتند، مرد و زن رفیق‌هایش را کشتند، اصحابش را. آن وقت سنگ به دندانش زدند، چوب بهش زدند، عبایش را کشیدند، دندانش را شکستند، یارانش را کشتند. چه کار کرد این دکتر؟ از دوره‌گردی دست برداشت؟ نه، همه کتابها نوشتند در هجوم این بلاها با یک حال عاطفی به پیشگاه



پروردگار می‌گفت «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون»^۱ خدایا این کتک‌هایی که به من زدند به اینها نگیر، خدایا دندانم را شکستند به اینها نگیر خدایا یارانم را کشتند به اینها نگیر چون اینها من و تو را نمشناسند. خدایا اگر می‌خواهی انتقام من را از اینها بگیری به این شکل بگیر، هدایتشان کن، بیدارشان کن.

قبول نداشتن این پیغمبر بدترین ظلم نیست؟ گوش ندادن به حرف این پیغمبر بدترین ظلم نیست؟ اقتدا نکردن به این پیغمبر بدترین ظلم نیست؟ در راه دارد می‌رود برای طبابت، هدفی دیگر ندارد. یک عرب قوی هیکل بدخلق از پشت سر درجا پشت پا زد به حضرت، حضرت ﷺ افتاد روی خاک، نشست روی سینه پیغمبر ﷺ، خنجرش را کشید گفت: سرت را می‌بزم. چه کسی می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ همینجوری که روی خاک افتاده بود و این مرد قوی هیکل هم روی سینه‌اش نشسته بود، انگار سابقه داشته قوی هیکل‌ها روی سینه بنشینند، کی می‌تواند تو را نجات بدهد؟ خیلی آرام فرمود مولای من، پروردگار. گفت کو که تو را نجات بدهد؟ همینجور که او را به حرف کشید به قول ما یک مانور سریعی داد، دشمن از روی سینه‌اش افتاد روی خاک پیغمبر ﷺ زانویش را گذاشت روی سینه، نرفت بالای سینه، گفت کی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ گفت: کرم تو. گفت راست می‌گویی بلند شو برو، گفت نمی‌روم. گفت من که کاری بهت ندارم تو می‌خواستی من را بکشی ولی من کاری به تو ندارم چرا نمی‌روی؟ گفت من را مسلمان کن تا بروم.

شهادت پیامبر ﷺ

حالا بیست و هشت صفر است، حدود چهار بعد از ظهر است. عاشورا هم چهار بعد از ظهر ابی‌عبدالله ﷺ شهید شد. حالا چهار بعد از ظهر است فرمود: علی جان از کسانی که اطراف بستر من هستند بخواه بروند، خودت بمان فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، زینب علیها السلام، هیچ

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۹۲؛

کس دیگر نباشد. همه رفتند. فرمود: در را ببند کسی وارد نشود، دستور خودش است کسی که در حال احتضار است دارد از دنیا می‌رود سینه‌اش را سبک کنید، اما خودش به این مسئله عمل نکرد یک کاری کرد که اهل بیت کنار بسترش مثل ابر بهار اشک ریختند، صدا زد علی جان حسین علیه السلام را بیاور روی سینه من بخوابان.

روضة وداع

خواهر شش ساله دارد می‌بیند این منظره را، دست انداخت گردن ابی عبدالله علیه السلام زیر گلویش را بوسید چانه‌اش را بوسید، لبهایش را بوسید، پیشانی‌اش را بوسید، و در حال بوسیدن تکرار می‌کرد «مالی و یزید» خدایا من را با یزید چه کار است؟ در شش سالگی زینب کبری علیها السلام دید عزیزش عجب جای بلندی خوابیده، وقتی روز یازدهم آمد کنار بدن قطعه قطعه، یک مرتبه برگشت به پنجاه سال قبل ناله زد «یوم علی صدر المصطفیٰ» حسین من یک روزی روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله بودی «و یوم علی وجه السراء» امروز هم روی خاک گرم کربلا با بدن بی‌سر افتادی، حسینم سایبانی ندارم نگذارم آفتاب به بدنت بتابد. حسینم از مدینه که آمدم همسفرم تو و عباس علیهما السلام و اکبر علیه السلام بودید اما الان همسفرم عمرسعد و شمر و خولی است.



۱. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۶۶ باب ۳۱.
۲. مدینه معجز الأئمة الإثني عشر، ج ۴، ص: ۱۹۳.

جلسه مقتم

نزاع همه جا ممنوع مخصوصا خانواده

حقایق بی شمار قرآن کریم

ابتدای آیه پانزدهم سوره مبارکه احقاف چند مسئله بسیار مهم مطرح است که کمتر به این مسائل پرداخته شده است. این از معجزات قرآن مجید است که دنیایی مطلب را در یک خط، در نصف خط ارائه می‌کند. به این خاطر است حقایق قرآن هنوز بعد از پانزده قرن با هزاران تفسیری که بر قرآن نوشته شده، که تقریباً تا قرن دهم بیست هزار نوع تفسیر بر قرآن نوشته شده بود، تمام نشده، تمام هم نمی‌شود. این پانصد سال اخیر را ظاهراً آمار نگرفتند، ولی دانشمندان مسلمان باز هم دارند تفسیر می‌نویسند و حرف جدید ارائه می‌دهند که از آیات کشف شده، نه اینکه از پیش خودشان به قرآن کریم تحمیل بکنند.

علم الساعة (زمان قیامت)

لحظه وقوع قیامت را هم ما نمی‌دانیم. خداوند در کوه طور به موسی ابن عمران فرمود: زمان برپا شدنش را مخفی کردم، در آیات قرآن هم می‌گوید: ﴿عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾، دانشش آگاهی تحقق قیامت نزد من است.

۱. لقمان: ۳۴.



شناخت قرآن

این روایت خیلی روایت عجیبی است، البته برای اهلش عجیب و شگفت آور است. آنهایی که دستشان در کار علم و تفسیر و تحقیق است آنها شگفتی این روایت را بیشتر می‌فهمند. اهل سنت هم نقل کردند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «یاات القرآن يوم القيامة بکراً» وقتی خدا روز قیامت قرآن را وارد محشر می‌کند اهل محشر به نظرشان می‌آید که هیچی از قرآن برای مردم بیان نشده، خود پیغمبر اکرم ﷺ بنا به نقل کلینی در جلد دوم اصول کافی، در یک سخنرانی که نزدیک یک صفحه است درباره قرآن می‌فرماید: «لأُخصی عجائبه»^۱ این حقایق قرآن به شماره در نمی‌آید. که حالا یک ماشین حسابی را بگذارند بغل قرآن ببینند چند میلیارد نکته، لطائف، حقایق و معارف در این کتاب است. فخر رازی هیچ ارتباطی با اهل بیت ﷺ ندارد، آدم بسیار باسوادی است، در قرن هفتم در همین منطقه ری است. یعنی از این کانون نور، نوری نگرفته. یک تفسیری نوشته چهل جلد است، در توضیح ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ می‌نویسد: اگر از نظر بار معنا «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را که یک آیه است، با این قاعده‌ای که من یادتان می‌دهم دنبال بکنید به یک میلیون معنا وصل است، یک خط هم نیست این آیه. سه کلمه است «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

نوع برخورد فرزند با والدین

ابتدای آیه پانزدهم احقاف یک مطلب کلی را درباره پدر و مادر با همدیگر مطرح کرده، که اینی که مطرح کرده، از آیات دیگر قرآن صریحاً بوی وجوبش استشمام می‌شود. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِحْسَانًا﴾^۳ همین. کلمه احسان را هم بی‌الف و لام آورده که تمام نیکی‌ها را در بر بگیرد. یعنی یک اولاد، پسر یا دختر فرق نمی‌کند، نسبت به پدر و مادر باید منبع و

۱. ابن عربی فتوحات مکیه باب القرآن.

۲. کافی (ط_ دارالحدیث)، ج ۴، ص ۵۹۹.

۳. فاتحة الكتاب: ۲.

۴. اسراء: ۲۳.



معدن نیکی باشد، پدر و مادر هر کسی می‌خواهد باشد. قرآن مجید نه دین پدر و مادر را لحاظ کرده نه اخلاقش را، فقط عنوان پدر و مادر برای قرآن کریم مهم است. شما از «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» دیگر چه می‌فهمید؟ آنی که قابل فهم است غیر از مسائل دیگری که در باطن آیه است، این است که پدر و مادر تا زنده هستند، دخترها و پسرها تا زنده هستند، اصلا مورد رضای پروردگار نیست که در چهارچوب خانواده بین پدر و مادر و فرزندان ستیز و نزاع و اختلاف روی بدهد. خب یکی می‌گوید پدرم خیلی آدم تلخی است، قرآن می‌گوید او تلخ است تو معدن شیرینی برای او باش، یکی می‌گوید پدر و مادرم بی‌دین هستند قرآن مجید می‌گوید بالاترین احسان به انسان هدایت اوست، با محبت، با ظرافت، با فروتنی، با شکستن خود، پدر و مادر را به عرصه هدایت بیاور.

عدم رضایت خدا از نزاع

این عدم رضایت خدا، که راضی نیست و نمی‌خواهد پروردگار خانه‌ای را ببیند که بین پدر و مادر و اولاد اختلاف، نزاع و ستیز است. حالا اگر پدر و مادر با من دعوا کردند وظیفه من چیست؟ نه وظیفه انتقام دارم، نه وظیفه دارم صدایم را بلند بکنم، نه وظیفه دارم برانم‌شان، نه وظیفه دارم تحقیرشان بکنم، فقط باید داد و بیدادهايشان را، بدگویی‌هايشان را، ناسزا گفتن‌هايشان را تحمل کنم، و سرم را ببندازم پایین تا دهان هر دو کف کند از بس که به من بد می‌گویند تا خسته بشوند، جواب ممنوع است. خسته که شدند، قرآن اینجایش مهم است، اگر آدم به قرآن عمل بکند درهای سعادت به رویش باز می‌شود. کسی نگوید سنگین است، کجایش سنگین است؟

﴿إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱ آنی که دل فروتن دارد، نه اینکه قرآن برایش سنگین نیست در عمل کردن، خیلی هم نشاط دارد. حالا خسته شدند دوتایی‌شان، من باید بروم پیشانی هر دو را ببوسم، ممکن است مشت هم بزنند در سینه‌ام بگویند برو گم شو، دستشان هم ببوسم بگویم: من بنده شما هستم شما، رب کوچک من هستید. ﴿أَزَحْمُهُمَا

۱. بقره: ۴۵.

كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿۱۵﴾ مادرم، تو به من حامله بودی، نه ماه تو برای من رنج کشیدی، پدرم تو تابستان و زمستان در گرما و سرما رفتی عرق ریختی یخ کردی تا برای من نان آوردی، من بنده شما هستم، من خدمتکار شما هستم، چه می‌خواهید؟ احسان همه جانبه به این است که من اجازه روشن شدن آتش ستیز و نزاع را ندهم.

جلوگیری از ستیز طرفینی

البته من یک پدری را سراغ داشتم بسیار تلخ بود، بسیار، و یک پسری داشت بسیار نرم بود. فکر کنم فرزندش شصت و چهار پنج سالش بود آن پدر فوت کرد، ندیدم که یک بار در این تلخی طولانی، پسر ابرو در هم بکشد. و خدا با این پسر چه کار کرد شنیدنی است، یک کتاب است. به خاطر همین احسانش، به خاطر همین که باعث ستیز طرفینی نشد، دعوا را همیشه یک طرفه نگه داشت. زن و شوهرها هم باید همینطور باشند، اینها هم باید دعوا را یک طرفه نگه دارند، یعنی اگر یکیشان، زن از کوره در رفت تلخ شد و نعوذ بالله به شوهر بد و بیراه گفت، داد کشید، بر شوهر واجب است سکوت کند گوش بدهد، زن که خسته شد به زن بگوید: من در خدمت شما هستم، چایی بیاورم برایتان شربت بیاورم؟ فردا یک پیراهن گران برایتان بخرم؟ خب زن وقتی که در مقابل این اخلاق قرار بگیرد در درونش شرمنده میشود، خنده‌اش هم می‌گیرد دعوا هم تمام می‌شود، طرف مقابل هم همینطور. اگر شوهر از کوره در رفت، زن پاک، فروتن و با اخلاق با او معامله بکند.

نزاع ممنوع!

مردم این قرآن خیلی کتاب عجیبی است، می‌گوید ﴿وَلَا تَنَازَعُوا﴾ راضی نیستم با همدیگر ستیز و نزاع بکنید، یا زن و شوهر، یا پدر و مادر و اولاد یا دار و دسته‌ها، راضی نیستم، حرام است. و در این مملکت خیلی این نوع حرام به وسیله مردم ارتکاب می‌شود. او می‌گوید من راضی به ستیز و نزاع نیستم اما بیشتر مردم از خانه تا بیرون با هم دعوا

۱. اسراء: ۲۴.

۲. انفال: ۴۶.



دارند، به همین نزاع و ستیز است که غیبت درست می‌کند، تهمت درست می‌کند، ناسزا درست می‌کند، بریدگی از همدیگر درست می‌کند، اگر در خانه باشد طلاق درست می‌کند اگر بیرون هم باشد کینه، و هر دو کینه‌دار می‌کوشند همدیگر را دفع بکنند، ریشه همدیگر را بکنند، این حرف قرآن است «وَلَا تَنَازَعُوا» نزاع، درگیری ستیز، تلخی، ممنوع است.

گذشت از مال برای جلوگیری از نزاع و قسم خوردن بیهوده

خیلی عجیب است دین، ای کاش مردم غیر از اینکه دیندار هستند دین شناس هم می‌شدند. دو تا پرونده است دینداری با دین‌شناسی. امام صادق علیه السلام می‌فرماید - روایت در کافی است دیگر این کتاب که رویش کسی حرف ندارد - مامور دادگاه آمد در خانه ما را زد به پدرم امام باقر علیه السلام گفت: قاضی شما را می‌خواهد، پدرم به من فرمود: پسرم بیا با هم برویم دادگاه، آمدیم دادگاه - شما اخلاق و تسلیم بودن به قرآن را ببینید - قاضی به پدرم گفت: شما خانمتان را طلاق دادید، خانم آمده شکایت کرده، ادعا می‌کند چهارصد درهم مهریه‌اش است. درست بود، بابای من این زن را طلاق داد، چون چند روزی که در خانه ما بود پدر حس کرد که این قلبا با اهل بیت علیهم السلام خوب نیست، طلاقش داد. قاضی گفت درست است؟ فرمود: بله، من طلاقش دادم، چهارصد درهم مهریه‌اش بوده، نقد بهش دادم. گفت: این خانم می‌گوید شما دیناری مهریه‌اش را ندادید. یابن رسول الله طبق حکم شرعی شاهد دارید که این پول را به این زن دادید؟ فرمود: نه، ما زن و شوهر بودیم شاهد نمی‌خواست. طلبکار بود من هم دین واجب به گردنم بود دادم، پول را من دادم. قاضی گفت: یابن رسول الله شاهد ندارید، حکم دیگر الهی این است قسم بخورید که پول را دادید، قسم هم در دادگاه فقط این است والله یا بالله یا تالله. بابام برگشت به من فرمود: پسرم سریع برو خانه چهارصد دینار درهم در یک کیسه بریز بردار بیاور. شیعه مطیع امامش است، حالا پسرش باشد، باشد. حالا امام بعد از حضرت باشد، باشد. ده سال، ادب شیعه این است، ده سال حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام ماموم امام مجتبی علیه السلام بود و در این ده سال ابی عبدالله علیه السلام نه یک منبر رفت نه یک روایت گفت، فقط مطیع حضرت مجتبی علیه السلام بود، این ادب شیعه است. منم یکی، داداشم هم یکی؛ این حرف بی‌تقواهاست.

من پول را آوردم پدرم داد به قاضی، به پدرم گفت کاری دیگر با شما نداریم آمدیم بیرون. به پدرم گفتم: یابن رسول الله شما که پول را داده بودید چی شد دوباره پول دادید؟ فرمود: پسرم برای چهارصد درهم نمی‌خواستم خدا را در معرض قسمم قرار بدهم. پول را دادم که قسم نخورم. آن هم نیاید بیرون داد و بیداد بکند که شوهرم مهر من را بالا کشید.

خاموش کننده دعوا

اصلاً انبیاء و ائمه علیهم‌السلام خاموش کننده دعوا بودند، سازنده دعوا نبودند، خاموش کننده بودند. یک دانه جنگ ما نداریم که به وسیله انبیاء شروع شده باشد، یک جنگ. انبیاء جنگ را نمی‌خواستند، اگر دشمن حمله نمی‌کرد جنگ نمی‌شد، باعث جنگ دشمن شد، خب این یک جمله.

«وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پدران، مادران، فرزندان، ستیز در چهارچوب خانواده ممنوع، حرام، معصیت، گناه، و باعث عقاب الهی است. من فارسی دارم حرف می‌زنم ولی تمام حرفهایم برگرفته از آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. خب این جمله اول «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا».

سه بار به مادر نیکی کن یک بار به پدر

در دو جمله، جمله بعد سه تا موضوع را در رابطه با مادر مطرح می‌کند که در پدر نیست. اقتضای خلقت مرد و زن این بوده که این سه موضوعی که برای زن مطرح است برای مرد مطرح نشود. این اراده پروردگار مهربان عالم است. از این سه موضوع، یک موضوعش حامله شدن زن است که یک شب پاداش حاملگی را مفصل برایتان گفتم، ایام حمل. یک مسئله هنگام زاییدن فرزند است که پاداش زاییدن را هم برایتان گفتم، و مسئله سوم شیر دادن به اولاد است دو سال کامل. اگر بچه شش ماهه به دنیا بیاید، اما اگر نه ماهه به دنیا بیاید باید بچه را بیست و یک ماه شیر بدهد. اما همه آنهایی که گفتم درباره زنان با ایمان است یعنی آیات و روایات به طرف زنان بی‌دین بی‌تقوا یا یهودی و مسیحی و زرتشتی و لائیک جهت نگرفته و نمی‌گیرد، چون معامله خدا فقط با بندگان مومنش است. حاملگی، وضع حمل، شیر دادن، سه مسئله.



حالا معجزه کلام رسول خدا ﷺ را ببینید، که جوان می‌آید خدمت پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ عرض می‌کند: یا رسول الله این که خدا به ما دستور احسان داده، به چه کسی؟ فرمود: مادر. دوباره پرسید دستور احسان به چه کسی است؟ مادر، بار سوم عرض کرد: باید به چه کسی در خانه احسان کرد؟ مادر، بار چهارم گفت: به چه کسی احسان بکنیم؟ فرمود: پدر. چون آن سه تا ویژگی بیشتر از پدر دارد. نه ماه مُرد تا این چند کیلو وجود تو را در این بدن نازک نارنجی نگه داشت و چقدر مواظبت کرد نیفتی، چطوری بخوابد، چطوری بنشیند، که به تو صدمه نخورد، یک بار هم تو را زایید که قشنگ تا مرز مرگ رفت ولی خدا برش گرداند. چه زجری کشید که تو با دو کیلو سه کیلو وزن با بدن مادر چه کردی که توانستی زنده بیایی بیرون تکه تکهات نکردند و دو سال هم شیر. پس سه بار به مادر نیکی کن، یک بار به پدر تا «وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» از کار درآید.

عاق والدین

خب یک جمله هم اضافه کنم، این هم باز از قرآن استفاده می‌شود که پدر و مادر مُردند ما بچه‌ها دیگر باید کاری به کارشان نداشته باشیم؟ پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اگر می‌خواهی عاق نشوی در بین مردم به گونه‌ای زندگی کن که - این کلام رسول خداست - مردم نگویند لعنت بر پدر و مادرت که یک همچنین بچه‌ای را تحویل دادند. ممکن است زمان زنده بودنشان تو را عاق نکنند ولی بعد از مرگ احتمال عاق شدن داری. زمان زنده بودن هم احتمال عاق شدن هست. من با پدرخانم از یک کوچه داشتم میرفتم، یک پیرمردی شصت و هفت هشت سالش بود محاسن هم داشت رد شد سلام علیک کرد با پدرخانم. دو تا دست، از آخر دست نداشت یعنی دو تا دست کامل از بدن جدا بود. من به پدرخانم گفتم ایشان را می‌شناختی؟ گفت آره ما از بچگی در محل مان با هم آشنا بودیم. گفتم این بی‌دست به دنیا آمد؟ گفت نه تا چهل پنجاه سالگی دست داشت از بس که مادرش را چزوند، از بس که ناله این مادر را درآورد، این مادر به خاطر مادر بودنش صبر کرد صبر کرد صبر کرد، وقتی لبریز شد - من مادرش را می‌شناختم زن بزرگواری بود - دستش را بلند کرد، اشک ریخت گفت: خدایا دو تادست این بچه من را از سر من کوتاه کن، چیزی

از نفرین مادر نگذشت با ماشین به گونه‌ای تصادف کرد که بیمارستان گفتند دو تا دست قابل اصلاح نیست از بیخ باید بریده شود. نزاع ممنوع، اختلاف ممنوع، تلخی ممنوع، خب سه بار احسانت را به مادر گسترده‌تر کن.

نگاه مادر به فرزندش

این مطالب را شنیدید حالا برویم سراغ سوره آل عمران، یک مادر ببینید چه نگاهی باید به بچه‌اش داشته باشد؟ این هم از آیات عجیب قرآن است یک زن چقدر عاقل بوده، اندیشمند بوده، با فکر بوده، که بچه‌ای که در رحمش بود، این بچه را محض خاطر خودش و این که به دنیا بیاید پول ساز بشود نداشت. نظر به این دو سه مسئله نداشت این متن قرآن است:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱ اولاً این آیه نشان می‌دهد این مادر خداشناس فوق العاده‌ای بوده و حرفش را با خدا و ربوبیت خدا شروع کرده. رب، یک خانم حامله، نمی‌داند هم حملش چیست، فکر می‌کرد پسر است. «نَذَرْتُ لَكَ» ای پروردگرم با تو پیمان قوی می‌بندم، چون آن کس که به پیمان وفا می‌کند و پیمان را رد نمی‌کند تو هستی، «نَذَرْتُ لَكَ» نذر می‌کنم، پیمان می‌بندم، که این بچه را به دنیا بیاورم و برای تو بسازم. چقدر زیباست، که کارفرمای این بچه من فقط تو باشی، کارگردانش تو باشی، مواظبش تو باشی، حرکت دهنده‌اش تو باشی. این همه حرفها در کلمه رب است. چون تمام این حرفها معنای رب است. رب یعنی مدبّر یعنی کارگردان؛ بعد می‌گوید: کار من که این بچه را می‌خواهم نذر تو بکنم وقتی ارزش پیدا می‌کند که «تَقَبَّلْ مِنِّي» قبول بکنی. اگر من کار خوبی را انجام بدهم پول خوبی را خرج کنم مسجد دو سه میلیاردی بسازم، برای تو نباشد ارزشی ندارد. ایمان این زن چه ایمان روشنی بود. شما ببینید، دیگر ملت ایران تقریباً حضرت سیدالشهدا^{علیه السلام} را بهش عشق می‌ورزند، نمی‌گویند می‌شناسندها، این را بدانید حسین تا الان شناخته نشده، ولی دوستش دارند. می‌دانند ابی عبدالله^{علیه السلام} کامل، جامع، تام و مظهر صفات پروردگار و حلقه پیوند بین انبیاء گذشته و ائمه آینده بوده است. دین به وسیله او حفظ شد. این

را مردم ایران می‌دانند. اما وقتی زینب کبری علیها السلام آمد کنار بدن قطعه قطعه اولین حرفی که زد این بود «اللهم تقبل منا هذا القربان»^۱ اگر تو این کشته را قبول نکنی که ارزشی ندارد، همه ارزش کار ما به قبولی تو است.

«انک انت السميع العليم» این خانم حامله گفت خدایا یقین دارم شنوای دعای من هستی و دانای به وضع فرزند من و خود من هستی. این نگاه یک مادر، که بچه‌ای بزایم دنیایی، بدخلق، منحرف، آلوده و مجرم نباشد. التماس دارد می‌کند به خدا نذر تو می‌کنم که همه کاره‌اش تو باشی این یک آیه. کدام سوره بود؟ آل عمران اما آیه بعد سوره فرقان.

نگاه پدر به فرزندش

ببینید نگاه یک پدر را، در آل عمران ما نگاه مادر را گفتیم، در فرقان نگاه یک پدر را که هنوز ازدواج نکرده، حالا یک جوانی، خدا دارد از قول او نقل می‌کند: رینا - اینجا هم باز رب مطرح است - ﴿رینا هب لنا من ازواجنا﴾ خدایا ما یک جمعی هستیم، یعنی جمع ایمانی، مومن هستیم، حالا چند نفر هستیم هر چند نفری که هستند، «رینا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین» ما همسرانی می‌خواهیم، ما گروه با ایمان، و فرزندانی می‌خواهیم که مایه شادی دل ما در دنیا و آخرت باشند، «قره اعین» اصطلاح است حقیقتش به معنی شادی قلب است.

یک زانی به ما بده که ما بعد از ازدواج در سرمان نزنیم بگوییم عجب غلطی کردیم. در سرمان نزنیم بگوییم عجب اشتباهی را مرتکب شدیم. نیایند به ما خبر بدهند بچه‌ات چه کارها که نکرده است. روزی سی تا سیگار می‌کشد، یک لبی به حشیش و تریاک می‌زند و کثیف‌ترین رفیق‌ها را دارد. خدایا زانی و فرزندانی مایه شادی قلب ما در دنیا و آخرت به ما بده، «و اجعلنا للمتقين اماماً» و ما و زن‌ها و بچه‌هایمان را پیشوای اهل تقوا در این عالم قرار بده، نه پیشوای مردم. عجب همتی! این نگاه یک مرد است، آن نگاه یک زن.

۱. محمدی ری شهری، محمد، الصحیح من مقتل سید الشهداء علیه السلام ص ۵۴.

۲. فرقان: ۷۴.

نگاه خدا به پدر و فرزند با معرفت

حالا نگاه خدا را به فرزند و به پدر ببینید، آیه کوتاه است ولی بسیار حرف دارد، بسیار حرف دارد. خدا به خودش قسم خورده در قرآن، به پیغمبرش قسم خورده، به خورشید و ماه و ستارگان قسم خورده، به روزگار قسم خورده، قسم خورده که ارزش مقسم علیه را برساند، که به آنی که دارم قسم می‌خورم بفهم چقدر عظیم است. یک قسمش هم این است: ﴿وَالدُّمَّا وَلدًا﴾ قسم به پدر و قسم به فرزندی که از این پدر به وجود آمد. من جوری هستم که خدا به پدرم و خودم قسم بخورد یانه؟ ما تا کجا باید راه معنویت را حرکت بکنیم که ما هم شامل این قسم بشویم؟ حرفم تمام.

روضة دیدار حضرت زینب علیها السلام با بدن ابی عبدالله علیه السلام

خوشا آنان که در این صحنه خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت	در این ویرانه پاشیدند و رفتند
خوشا آنان که پا در وادی حق	نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنان که بار دوستی را	کشیدند و نرنجیدند و رفتند

وقتی کنار بدن قطعه قطعه قرار گرفت، چگونه دلش را آرام کند، دو دستش را دو طرف بدن گذاشت:

کسی گل را به چشم تر نبوسید	کسی گل را ز من بهتر نبوسید
کسی چون من گلش نشکفت در خون	کسی چون من گل پر پر نبوسید
کسی غیر از من و زینب در آن دشت	به تنهایی تن بی سر نبوسید
به عزم بوسه لعل لب نهادیم	به آن جایی که پیغمبر نبوسید

«صلی علیک یا رسول الله ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء مقطوع الاعضاء»



جلسہ ہشتم

زندگی موحدان

تواضع و فروتنی از نشانه‌های مهم انسان‌های بزرگ، با کرامت، مومن و قابل قبول خداست. این جمله‌ای را که عرض کردم ارتباطی به بحث هر شب ندارد، علتش این است که حکیم بزرگوار، فیلسوف عالیقدر، ادیب و فقیه کم نظیر که ارزش و قدرش در این شهر کاملاً مجهول است، حضرت آیت الله طبرستانی که دو فرزند روحانی من بخشی از مایه‌های علمیشان را از ایشان گرفتند، تواضع کردند امشب در این جلسه شرکت کردند. البته می‌دانم از باب تشویق و ترغیب من. وگرنه ایشان هیچ نیازی به نوع ما و سخنرانی‌های ما ندارند. قدردانی و تشکر می‌کنم، و از پروردگار عالم خاضعانه می‌خواهم که این گونه روحانی‌هایی که برای دینش و برای طالبان علم و دانش گوهر قریب هستند در سلامت حفظ بکند، که امثال ما و شاگردان این مردان بزرگ این فرصت الهی را داشته باشند که از چشمه جوشان علم این افراد استفاده بکنند که وقتی از دنیا می‌روند پیغمبر ﷺ می‌فرماید: رخنه‌ای در اسلام ایجاد می‌شود که هیچی نمی‌تواند آن رخنه را پر بکند.

بحث در آیه پانزدهم سوره مبارکه احقاف بود، آیه‌ای که در حدود نه مسئله بسیار مهم در آن گنجانده شده است. با اینکه این آیه یک خط و نصف بیشتر نیست ولی این رحمت و قدرت پروردگار است که دریا دریا مطلب، دریا دریا حقایق، دریا دریا لطائف و معانی بلند را فقط برای درس دادن به بندگانش و اتمام حجت به عبادش در یک خط، در یک خط و نصف، در یک جمله، قرار می‌دهد.



اسرار «لا اله الا الله»

شما اگر قرآن کریم را دقت کنید از اول سوره حمد تا «من الجنة و الناس» دو بار کلمه طیبه ﴿لا اله الا الله﴾ ذکر شده، بقیه آیات «لا اله الا هو» یا «لا اله الا انا» است ولی «لا اله الا الله» دو بار در قرآن آمده یک خط هم نمی‌شود، نصف خط هم نمی‌شود، همین «لا اله الا الله» یک طرفش منفی است، «لا اله» یک طرفش مثبت است «الا الله» کل ترکیب از سه حرف تشکیل شده "لام الف ه" که هر کدامش چهار بار تکرار شده، شده دوازده حرف، که از نظر شماره و عدد با «محمد رسول الله» و با «علی ولی الله» یکی است. آیه شریفه بی نقطه است و خواندنش احتیاج به دو لب ندارد. آیه‌ای است که اگر انسانی بخواهد اخلاص کامل به خرج بدهد با همین «لا اله الا الله» می‌تواند به خرج بدهد، چون در فضای دهانش می‌تواند بخواند کسی هم نفهمد، «لا اله الا الله» هیچ حرکتی نه در چانه و نه در لبها ایجاد می‌شود. این جمله عظیم شعار صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده و آوردن نمونه «لا اله الا الله» در دنیا تا الان امکان نداشته یعنی هزار و پانصد سال است تمام دانشمندان را به زانو درآورده و نمی‌توانند نمونه این جمله را بسازند. با اینکه مصالح این کلمه از "الف لام ه" است ولی نمی‌توانند نمونه‌اش را بیاورند. اگر میلیونها بار این سه حرف "لام و الف و ه" را ترکیب بکنند خود این می‌شود و نمی‌توانند برایش نمونه‌سازی بکنند. ملاحظه می‌کنید خدا توحید که اصل و پایه دین، هستی و وجود است و نه ابتدا دارد و نه انتها را در همین کلمه طیبه جا داده است. این کار پروردگار است یعنی یک کار پروردگار است که می‌آید چند دریا مطلب را در یک جمله می‌ریزد و کاری می‌کند که از دست احدی تا روز قیامت برنمی‌آید. و عجیب این است که پروردگار عالم جوری این را ترکیب کرده و جوری برایش ثواب مقرر کرده که آدم را بهت‌زده می‌کند.



حقیقت «لا اله الا الله» بهای بهشت

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَمَنُّ الْجَنَّةِ^۱» الجنة اسم جنس است، فکر نکنید خدا در قرآن یک جا می گوید جنات یک جا می گوید جنت، آنجایی که اسم، اسم جنس است یعنی همه بهشت ها مثل اینکه ما در سوره آل عمران می خوانیم ﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ^۲﴾ السماوات جمع است همین آیه را در سوره حدید می خوانیم که می فرماید ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ^۳﴾ این سماء در اینجا فکر نکنید تناقض با آیه آل عمران دارد، سماء در سوره حدید اسم جنس است، یعنی جنس آسمان ها، یعنی کل آسمان ها. اینجا که امام صادق علیه السلام می فرماید «لا اله الا الله ثمن الجنة» این کلمه قیمتی است که خدا خودش به شما داده که با این قیمت از خودش جنات را بخرید. خود خدا پول بهشت را به شما داده چون شما به هیچ وجه توان خریدن بهشت را از خدا ندارید. خود پروردگار از باب رحمت و واسعته اش قیمت بهشت را به شما داده، قیمتی که برایتان هیچ هزینه ای ندارد، هیچ. و گفته این «لا اله الا الله» را به من بدهید، من بهشت را به شما می دهم، یعنی این دوازده حرف را به من بدهید؟ یعنی "لام و الف و ه" را به من بدهید؟ منظور روایت این است؟ نه. منظور روایت امام صادق علیه السلام این است که دل را از هر چه بت که یا برای خودتان ساختید یا برایتان ساختند خالی کنید.

توحید

قلب را به توحید بدهید، یعنی به یگانه بودن خدا و این که هیچ معبودی جز او وجود ندارد. یقین پیدا بکنید که هر چه در این عالم است ابزار است و وسائل، نه معبود. پول معبود، شکم، صندلی و قدرت ها معبود نیستند که شما عابد آنها بشوید. شما می توانید با نفی همه

۱. التوحید(للسدوق)، ص ۲۲.

۲. آل عمران: ۱۳۳.

۳. حدید: ۲۱.

معبودهای قلبی و ساختگی که «لا اله» است قلب را به پروردگار بدهید «الا الله». با یقین به این که فقط وجود مقدس او معبود حق است و بقیه ی بت‌های جاندار و بی‌جان باید با تبر ابراهیمی خودتان در این بت‌خانه شکسته بشود خُرد بشود دور بریزید، یک همچنین کسی بشوید.

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس^۱ بر این است بنیاد توحید و بس

این «لا اله الا الله» است. این توحید است. نه اینکه من یک تسبیح بردارم روزی صد بار بگویم «لا اله الا الله» و بهشت را خریدم، ولی دلم بت‌خانه باشد و خودم هم معبود این بت‌ها باشم. پول هر جا دلش خواست من را بکشد، بکشد. شهوات، امیال، غرائز، هر جا دلشان می‌خواست من را بکشند. قدرت‌ها هر جا دلشان می‌خواست من را بکشند. اگر من در اختیار خواسته‌های نامشروع نفسم و بت‌های جاندار بیرون باشم من اهل توحید نیستم بلکه مشرک در لباس توحید هستم. من اصلاً نباید هیچ شرکی در وجودم موجود باشد. چون قرآن می‌گوید شرک بالاترین ظلم است، ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾

ما بچه که بودیم در مدرسه، در همین محل به شوخی به همدیگر می‌گفتیم - معنیش را که نمی‌فهمیدیم اما الان من معنیش را می‌فهمم - خرما را می‌خواهی یا خدا را؟ یعنی همه دنیا و خودت و زن و بچه و پول و مال و صندلی را می‌خواهی که اینها روی کولت باشد؟ یا خدا را می‌خواهی که قامتت راست باشد، باری روی دوش نباشد؟ به زن و بچه و برادر و خواهر و داماد و عروس و رفیق و شریک بگویی من دارم به طرف خدا حرکت می‌کنم، اگر می‌توانید دنبال من بیایید و اگر هم نمی‌توانید بیایید، همراه من باشید ولی یقین کنید که من حرفهای باطل، غلط و خواسته‌های شما را برآورده نمی‌کنم. اهل طلاق دادن هم نیستیم، دعوا هم ندارم، تلخ هم نیستیم، از من آنچه می‌خواهید باید مطابق با خواسته پروردگار باشد. اگر این نباشد من هنوز مشرک هستم. ما نیاز داریم وجود مقدس

۱. دل از همه چیز بردارید از هیچ کس هم نترسید (توضیح حضرت استاد که به پاورقی منتقل شده است).

۲. لقمان: ۱۳.



احمد رضی الله عنه را وارد این بتخانه کنیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله در باطن ما تبر را به ولایت امیرالمومنین علیه السلام بدهد تا همه بت‌ها را خورد کند و دل ما را مثل کعبه پاکسازی کند.

عبادت بدون ولایت هیچ ارزشی ندارد

خیلی عجیب است اهل سنت هم نقل کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر کسی بین رکن - یعنی گوشه خانه کعبه - و مقام، مقام ابراهیم - عمر دهر، روزها را روزه بگیرد، عمر دهر، شبها را عبادت بکند، ولی این روزه و نماز شب و قیام شبش از طریق ما نباشد این آدم بعد از مردنش با صورت به آتش جهنم خواهد افتاد. کار باید آن باشد که خدا می‌خواهد، یعنی معبود من یکی باشد و معلمی که من را به این معبود راهنمایی می‌کند پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشند وگرنه من بدون توجه، خودم دچار شرک و دارای ظلم عظیم می‌شوم.

تمام حادثه کربلا «لا اله الا الله» بوده

خب این کار پروردگار است که دنیایی بی‌نهایت از معنا را در یک جمله ی حروفی قرار می‌دهد، «لا اله الا الله» این خیلی مهم است. تمام حادثه کربلا «لا اله الا الله» بوده، تامش. چون پیشنهادات زیادی به اصحاب شده، به خود ابی عبدالله علیه السلام شده، همشان جواب دادند «لا و الله» به والله قسم، یک پیشنهاداتتان را قبول نمی‌کنیم. این «لا اله» است و اما جریان حادثه خداست «الا الله» فقط و فقط. شما می‌بینید این جمله جمله ساده‌ای نیست. برادران و خواهران به خدا قسم اگر کوههای عالم بتواند معنا و مفهوم این جملات را تحمل بکند، مصداقش هم که ابی عبدالله علیه السلام است تحمل نمی‌کند که یک عبد موحدی جلوی چشمش هفتاد و دو نفر قطعه قطعه افتادند، ما طاقت مرگ یک بچه شیرخواره را نداریم، از کوره در می‌رویم به پروردگار می‌گوییم: تو که قدرت داشتی این بچه را نگه داری چرا گرفتی؟ هفتاد و دو بدن قطعه قطعه - که خودش شب عاشورا فرموده: بهتر از اینها را من نه در گذشتگان خبر دارم نه در آیندگان. اینها بدنشان هم بدن آمیخته به حیات بوده، غیر از آمیخته به روح. لذا در سلام‌های امام زمان علیه السلام می‌بینید حضرت به بدن‌ها هم سلام



کرده، خونی که از بدن درمی‌آید دلمه می‌شود دور می‌ریزند، خونی که از بدن اینها درآمده امام زمان علیه السلام با یک دنیا ادب به خون سلام داده، خون که دیگر مرده است، اما امام زمان علیه السلام این خونهای بیرون آمده از بدن را عین شعور دانسته. «السَّلَامُ عَلَي الدَّمَاءِ السَّائِلَاتِ» سلام بر آن خونهایی که از گلویتان، از رگهایتان، از بدنتان ریخت، یعنی خونتان هم شعور دارد چون عین توحید است، عین «لا اله الا الله» است.

اینها اصلاً قیمت‌گذاری رویشان نشده. در شام وقتی می‌خواستند برگردند یزید به زین العابدین علیه السلام گفت: چند نفرتان را کشتند؟ گفت: هفتاد و دو نفر. گفت: خب دیه کشتن هر یک نفر هزار دینار طلا است، من هفتاد و دو هزار دینار طلا می‌دهم از من گذشت کنید، دیه قتل. زینب کبری علیه السلام از جا بلند شد گفت: یزید فقط ارزشش خون اکبر ما از تمام عالم هستی بیشتر است، هزار دینار دیه قتل می‌خواهی بدهی؟ دیه شهدای ما خود خداست - آن وقت آدم هفتاد و دو بدن قطعه قطعه را ببیند، از آن طرف هم صدای ناله زنان و دختران و خواهران را بشنود، در این طوفان هفتاد و دو بدن و ناله‌ی اهل بیت علیهم السلام در کمال آرامش، الله اکبر، ما یک دندانمان درد می‌گیرد زندگی خودمان و زمان و بچه‌هایمان را به هم می‌ریزیم، در کمال آرامش صورت خون آلودش را بگذارد روی خاک و در کمال راستی به پروردگار بگوید: «الهی رضا بقضائك^۲» هر چه در این عالم برایم نوشتی من راضی هستم، «صبرا علی بلائک»، من در برابر تمام امتحانات تو مقاومت دارم، «لا معبود لی سواک» من معبودی غیر از تو در این عالم ندارم. یعنی پاکترین دل را دارم، دلم «لا اله الا الله» است، زبانم «لا اله الا الله» است، گوشتم، گوشتم، پوستم، خونم، همانی که از مادر شنیده بودیم.

موحد واقعی

امام حسین علیه السلام هفت سالش بود امام حسن علیه السلام هشت سالش بود، دیده بودند جریان را که مادر به امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد: دلم برای شنیدن اذان بلال تنگ شده، چون بعد از

۱. بحار الانوار (طبیروت)، ج ۹۸، ص ۲۳۶.

۲. مقتل الحسین علیه السلام، مقرر ص ۳۶۷.



مرگ پیغمبر ﷺ دیگر اذان نگفت، گفت: اگر این اذان را برای شما بگویم کفر است، اذان من تایید یک مشت دزد و غاصب است. موحد است ترسی ندارد. به اهل سقیفه گفت: شما روز روشن حق اهل بیت ﷺ را دزدیدید، روز روشن. من بیایم برای شما اذان بگویم؟ من با اذانم دولت شما را تایید بکنم؟ اذان نمی گویم. می دانست که در مضیقه قرارش می دهند، با دانستن گفت اذان نمی گویم. احتمال می داد ترورش کنند با این احتمال گفت من اذان نمی گویم، من برای کفر اذان نمی گویم، برای دولت دزد اذان نمی گویم، برای دولتی که «استاتره اموال المسلمین» مال مردم را اختلاس کردند و به نام خودشان زدند اذان نمی گویم، نمی گفت.

موحد از کسی باک ندارد، موحد گرسنه هم بماند زیر بار معبود باطل نمی رود اصلا. موحد خیلی خوش است. من دیدم موحدین واقعی را و لمسشان کردم چقدر خوش بودند. یک زمانی ماه رمضان حدود سالهای چهل و هفت و هشت بود دقیق یادم نیست، همین جا منبر می رفتم سی شب. کسانی را پای منبر می دیدم که هیچ کدامشان نماندند. اینها مزه توحید را چشیده بودند، واقعا چشیده بودند. من با آنها مسافرت هم بودم مشهد، قم و اصفهان خیلی موحدان عجیبی بودند. یکیشان یک بار به من گفت، با هم می رفتیم اصفهان در اتوبوس کنار همدیگر بودیم، گفت: کاظمین، دقیقا راست می گفت، سواد زیادی هم نداشت فقط قرآن بلد بود بخواند، دقیقا، نشانه هایی که می داد من در کتاب دیده بودم، خودش را که ندیده بودم، یعنی چشم من چشمی نبود که خودش را ببینم، ولی نشانه هایی که می داد در کاظمین کنار حرم موسی ابن جعفر علیه السلام خدمت امام عصر علیه السلام رسیده بود، گفتم: چی بهت گفت حاج مهدی؟ یک آدم دهاتی، اهل همین فشم تهران که خیلی از ما باسوادها، خیلی از ما پولدارها، اصلا گرد زیر پایشان هم نمی شویم. گفتم: چی گفت حاج مهدی؟ گفت امام زمان علیه السلام به من فرمود: می روی تهران، در کل تهران فقط سلام من را به یک نفر برسان، اسمش هم برد و گفت، این با من بود تا وقتی دو تا دستش دچار رعشه

۱. بیت الاحزان شیخ عباس قمی.

شدید شد او آخر عمرش، نمی‌توانست استکانی که نصف چایی در آن بود بلند کند بخورد، از شدت لرز چایی می‌ریخت. سفر مشهد پیش آمد، خب رفقای که من داشتم این سلک رفیق بودند:

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست من چه نماز شب‌هایی از اینها دیدم، چه گریه‌هایی دیدم، گاهی که یادشان می‌آیم احساس یک غربت شدیدی می‌کنم و با تواضع به پروردگار می‌گویم من را برای چی دیگر نگه داشتی؟ من کسی دیگر برابرم نمانده. در کمیل هم وقتی می‌گویم «الهی و ربی من لی غیرک» این را لمس کردم که می‌گویم غیر از تو هیچ کس را ندارم، و ندارم. بعد از نماز شب بهش گفتند: حاج مهدی فردا شب که می‌روی حرم، تو که محرم اهل بیت علیهم‌السلام هستی ما می‌دانیم از حضرت رضا علیه‌السلام بخواه یک نگاه به این دو تا دستت بکند رعشه از بین برود، آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند، خودم را باید نشان بدهم که ببینند من را، من که خودم را در پول و در مال و شهرت و صندلی و در منبر پنهان کردم چطوری من را ببینند؟ این همه پرده روی خودم کشیدم، خودم را به دکتر نشان بدهم که من مریض هستم به من دوا بدهید، اگر نشان ندهم چه دوابی به من بدهند؟ آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند، آیا شود؟ بله که شود، یقینا. که گوشه چشمی به ما کنند؟ اصرار کرد نمی‌خواهد، آنها هم پافشاری کردند که حتما باید در حرم این دعا را داشته باشی و درخواست را داشته باشی، گفت شما می‌گویید؟ عیبی ندارد. مقام رضا. خب رفقا حرم هر کدامشان یک گوشه‌ای می‌نشستند و در حرم بالای سر، من هم که جایم پشت دیوار چسبیده به در ورودی بوده، حدود چهل سال است، خجالت می‌کشم بروم در حرم، نرفتم. می‌گویم حالت گدایی اینجوری بهتر است که بیرون خانه بنشینم، سرم را به دیوار بگذارم بگویم گدا آمده معرفت هم ندارد یک کاری بکن.

حاج مهدی رفت بالای سر، گفت: یابن رسول الله رفیق‌هایم به من اصرار کردند به شما بگویم دست من را خوب کن، خدا هر چی برای من پسندیده همان را می‌خواهم، اما دوستان مُصِرِّ شدند. وقت نماز شب بود، آن وقت به ساعت مشهد دو بیدار می‌شدند،



گریه‌هایشان را می‌کردند، نمازهایشان را می‌خواندند سه و ربع اذان بود. گفت: رفقا بهتان گفتم اصرار نکنید، من الان حضرت رضا علیه السلام را خواب دیدم، فرمود: حاج مهدی خدا هر بلایی سر مومن بیاید به بهترین وجه جبران می‌کند، به خاطر لرزش دستت، برای این کارت غیر از عبادات، عبادات سر جایش، برای این بلایی که گرفتارش هستی یک مقام عظیمی در قیامت برایت قرار داده، پروردگار به من هم اذن داده با یک نگاه دستت را خوب کنم اگر آن نگاه را به تو ببندازم آن مقام میبرد، این را می‌خواهی که خوب کنم یا آن را می‌خواهی؟ گفتم یابن رسول الله رفیق‌هایم گفتند بیایم بهت التماس بکنم، نه، من حاضر به از دست دادن مقام آخرتیم نیستم. در این حال بود تا از دنیا رفت.

موحد چو در پای ریزی زرش اگر تیغ هندی نهی بر سرش
نباشد امید و هراسش ز کس بر این است آئین توحید و بس

روضه

من این جملات گودال را برایتان معنی کنم خیلی باحال است، یعنی باحال تر از این جملات گودال در عالم وجود ندارد، شما جمله را نبین صاحب جمله را ببین، حروف را نبین گوینده را ببین.

گفت الہا ملکا داورا پادشہا ذوالکرمایاورا
در رھت ای شاهد یکتای من شمع صفت سوخت سراپای من
ای سر من در طلب روی تو بر سر نی رہ سپر کوی تو
بالله خیلی عجیب است خیلی.

بالله اگر تشنه‌ام آم توئی^۱ بحر من و موج و حبابم توئی
تشنه به معراج شہود آدمم بر لب دریای وجود آدمم
خودم ہم تنها نیستم در این سفر،

۱. امام حسین علیه السلام و منت آب؟ آن هم به دشمن بگویند یک شربت آب به من بدهید؟ حسین علیه السلام و منت آب از دشمن؟



راه تو پویند یتیمان من کوی تو جوید سر و سامان من

آینه بشکست و بدنم قطعه قطعه دارد می شود

آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند

این است داستان. این «لا اله الا الله». این توحید است. این حقیقت است.

شب، شب امام زمان علیه السلام است. امروز بعضی هایتان در زیارتش خواندید که: «انت مامور بالضيافة و الاجارة» چه شانسی ماها داریم، این دیگر چیست، «انت مامور بضيافة و الاجاره» تو از طرف خدا حکم واجب داری ما را مهمانی کنی و به ما پناه بدهی، خب در مهمانی امام زمان علیه السلام چی به انسان می دهند؟ معرفت، دل پاک، خلوص، توحید «انت مامور بضيافة و الاجاره» حالا از زبان خود ایشان یک گوشه حادثه کربلا را بشنوید. او که کربلا حضورش است، چون علم ائمه علیهم السلام بخش اعظمش حضوری است نه حصولی. می بیند و می گوید، می بیند و گریه می کند. قسم می خورد، این خیلی عجیب است می خواهد قیمت گریه را بر ابی عبدالله علیه السلام بگوید. «لَأُنْدَبَنَّكَ صَبَاحًا و مَسَاءً» قسم می خورد، به والله قسم من برای گریه بر تو نه محرم را قرار دادم نه صفر را، من زمان قرار ندادم، من هم صبح برای گریه می کنم هم شب برای گریه می کنم. اینقدر مصیبت سنگین است که من برای گریهات وقت معینی قرار ندادم. گریه می کنم بر آن وقتی که هشتاد و چهار زن و بچه و خواهر و همسر در خیمه ها منتظر برگشت بودند که یک مرتبه صدای شیهه اسبت را شنیدند اما حس کردند صدای اسب عوض شده، اسب طبیعی راه نمی آید، دارد پا به زمین می کوبد، این هشتاد و چهار زن و بچه بیرون ریختند، تا نگاهشان به ذوالجناح افتاد یالش غرق خون است، زینش واژگون است، در حالی که با پای برهنه به طرف میدان می دویدند، امام زمان علیه السلام می فرماید: زیر چادرهایشان موهایشان را می کشیدند، به صورت و سینه لطمه می زدند، وقتی رسیدند میان میدان دیدند و الشمر جالس...

۱. زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۳۸.



جلسه پنجم

وظایف زن و مرد در تولید نسل

مردکشاورز و زن کشتزار است

تعبیرات قرآن از جنس زن بین تمام فرهنگ‌های جهان تعبیرات بی‌سابقه‌ای است. یکی از تعبیرات کتاب خدا تعبیر خاصی است، تلویحا در این تعبیر قرآن همسر زن، شوهر زن در اسلام به عنوان کشاورز شناخته شده و وجود زن هم به عنوان حرث، در سوره مبارکه بقره، به معنای زمین کشت. هیچ فرهنگی هم این تعبیر را درباره مرد و زن ندارد. من بخش عمده‌ای از روایات مربوط به زن و شوهر را دیده‌ام، یکی از جالب‌ترین روایات در این زمینه این روایت است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: مردی که می‌خواهد ازدواج بکند لازم است و ضرورت دارد برای بچه‌هایش مادر نیک انتخاب بکند، یعنی رسول خدا ﷺ اجازه ندادند که یک جوان، یک مرد، میدانی و فله‌ای و بدون رعایت یک سلسله مسائل زن انتخاب بکند.

ازدواج پیامبر ﷺ

سراغ خودشان برویم ببینیم ایشان برای اولین بار چه همسری را انتخاب کردند. خدیجه کبری ﷺ یک کارگری داشت که در یکی از سفرهای به شام با پیغمبر ﷺ که آن وقت بیست و چهار پنج سالشان بود همسفر بود، وقتی از سفر برگشت خدیجه کبری ﷺ به کارگش گفت: به طور کامل این همسفری‌ات را برای من تعریف کن. ایشان هم با صدق و راستی، بدون افراط و تفریط گفت: این جوانی که با ما همسفر بود معدن ارزشهاست. این شوهر.



و اما خود پیغمبر اکرم ﷺ از عمومی بزرگوارشان، از افراد خانواده‌شان، ویژگی‌ها و اوصاف خدیجه کبری ؓ را شنیده بودند، البته هفت هشت ده سال از رسول خدا ﷺ بزرگتر بود و خودم هم واقعا درباره ایشان تحقیق کردم، یک بار هم این تحقیق من را تلویزیون پخش کرد. با دلائل قوی ثابت کردم که ایشان قبل از پیغمبر ﷺ با احدی ازدواج نکرده بودند. این که نوشتند دو بار ازدواج کرد و طلاق گرفت ساخت دروغگویان قرن سوم به بعد غیرشیعه است. کتابهای قبل از قرن سوم خدیجه کبری ؓ را اینگونه معرفی نکردند که شوهر کرده بوده، این یک دروغ مسلم و قطعی است.

و خدیجه کبری ؓ پیشنهاد داد به ابوطالب اگر برادرزاده‌ات قصد ازدواج دارد من حاضر هستم با او ازدواج کنم. رسول خدا ﷺ هم از ارزشهای او خبر داشت، می‌دانست در بین مکه‌ای‌های بت‌پرست این خانم یک بار هم نگاه به بت نکرده و اهل توحید، ادب، کرامت، اصالت و شرافت است. من از شما می‌پرسم طبق آیه سوره بقره پیغمبر ﷺ نسبت به حضرت خدیجه ؓ خب کشاورز بود، کارنده بود، و وجود خدیجه کبری ؓ زمین کشاورزی بوده برای پیغمبر ﷺ ﴿سَأَوْ كَرْمَ حَرْثٍ لَكُمْ﴾ اسم این "لام" لکم، "لام" انتفاع است.

آنهایی که ادبیات عرب را خوانده اند می‌دانند حروف عربی هر کدامش جایگاه دارد، بعضی از حروف مثل "واو" هشت، نه تا جایگاه علمی دارد. خود من در ترجمه قرآنم سعی داشتم که حروف را حذف نکنم، «ان»، «أن» واوهای عاطفی و لام‌های انتفاع «علی» که به معنای ضد است، به معنی برتری است، اینها را همه را در ترجمه آورده ام چون پروردگار عالم با بیان این حروف قصد داشته است و گتره که این حروف را در قرآن مجید نیاورده است.

من حالا کاری به رسول خدا ﷺ ندارم، رسول خدا که حدّش به شاهراه است و می‌دانید شخصیتش را، اما شخصیت خدیجه کبری ؓ را کمتر می‌شناسید.



تأثیر ویژگی‌های مادر بر فرزند

از همین آیه قرآن استفاده کنم. زنان تان را به نفع شما زمین کشت شما هستند. درباره مریم در سوره آل عمران می‌خوانیم ﴿أَبْتَهَا تَبَاتًا حَسَنًا﴾^۱ مریم یک روئیدنی نیکی بود چون سرزمینش خیلی پاک بود. از شما می‌پرسم اگر این زمین کشت به نام خدیجه علیها السلام، از همه ارزشهای معنوی و انسانی در حد خودش برخوردار نبود، فاطمه زهرا علیها السلام به وجود می‌آمد؟ ابدا به وجود نمی‌آمد. خدا از طریق خدیجه علیها السلام یک دختر معمولی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رویاند. اما این را دیگر روانشناسان زمان ما ثابت کردند که ویژگی‌ها و اوصاف مادران، راه انتقال به بچه‌ها را دارد.

جایگاه حضرت خدیجه علیها السلام

از چه ارزشهایی این زن برخوردار بود؟ که ما در زیارت‌های حضرت سیدالشهدا علیه السلام از جمله کسانی را که به عنوان تکیه‌گاه معنوی او اسم می‌بریم حضرت خدیجه علیها السلام است. «السلام علیک یابن خدیجة الكبرى». سنی و شیعه هم نقل کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اول - این خیلی حرف است، گاهی این روایات خیلی بار معنوی سنگین است، از زمان آدم، اولین زن حوا تا روز برپا شدن قیامت آخرین زنی که خلق می‌شود، ما تعداد زنان را که نمی‌دانیم میلیارد میلیارد زن آفریده شده - «خدیجة بنت خویلد زوجة النبی فی الدنیا و الآخرة^۲» اولین زنی که در قیامت خدا اجازه می‌دهد وارد بهشت شود خدیجه علیها السلام است، معلوم می‌شود که حدّش از زنان عالم یک حدّ جدایی است، یک حدّ جدا. یک خانمی که در تسلیم به اسلام دو ثانیه هم درنگ نکرد، دو ثانیه. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از غار حراء برگشت در زد، تازه یک ساعت بود مبعوث به رسالت شده بود، خدیجه کبری علیها السلام



۱. آل عمران: ۳۷.

۲. کشف الغمّه فی معرفة الأئمّه ج ۱ ص ۴۶۶.

در را باز کرد، دید قیافه یک قیافه دیگر است، حال یک حال دیگر است، نپرسید چی شده؟ فقط به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کرد: تا وارد خانه نشدید من را با دینی که خدا به شما اعلام کرده آشنا کنید بعد وارد خانه بشوید. یعنی یک ثانیه هم درنگ نکرد. آن ارزشهایی که در او بود حقش بود که خدا شجره طیبه‌ای مثل فاطمه زهرا ﷺ را از سرزمین وجود او برویاند. در یک کلمه خدیجه ﷺ مادر بزرگ یازده تا امام است، مریم مادر یک پیغمبر است، چه سرمایه عظیمی از وجود این زن در دنیا ظهور کرده. چرا؟ این آیه را گوش بدهید، عجب آیه‌ای است! ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ زمین پاک هیچی را نمی‌رویاند مگر تحت نظر، توفیق و نگاه من. یعنی اینجور نیست که رحم خدیجه کبری ﷺ این دختر را پرورش داد، خدا می‌گوید: بله نطفه این دختر را کشاورزی مثل پیغمبر ﷺ در این سرزمین قرار داد، من زهرا ﷺ را ساختم، چون زمین پاک بود.

سعدی می‌گوید:

زمین شوره سنبل برنیارد در آن تخم و عمل ضایع مگردان

فردوسی می‌گوید:

درختی که تلخ است وی را سرشت
گرش برنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد؟
همان میوه تلخ بار آورد

سرشت پاک و آلوده

آن درختی که سرشت آلوده‌ای دارد ببری در بهشت هم بکاری، از آب چشمه سلسبیل هم آبش بدهی، جبرئیل هم باغبانی کند آخرش هندوانه ابوجهل می‌دهد که از تلخی کسی نمی‌تواند بخورد. ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ﴾ اما سرزمینی که ناپاک

۱. اعراف: ۵۸.

۲. اعراف: ۵۸.



است آلوده است «لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» من که کاری به آن سرزمین آلوده ندارم اما هر چی از خودش می‌دهد بیرون گیاه بی‌ریشه است، و در برابر کمترین نسیمی، بادی، کنده می‌شود و جلوی باد قرار می‌گیرد.

دقت در انتخاب همسر

پیغمبر ﷺ روی منبر بود، جمعیت هم پر بود، فرمود: «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمْنِ»، خیلی از ازدواج‌های زمان ما به پشیمانی می‌خورد و خورده. خیلی از ازدواج‌ها به یک سال نمی‌کشد به پاشوره طلاق می‌خورد. با خرج‌های سنگینی که خانواده‌ها می‌کنند. این برای این است که حرف پیغمبر ﷺ در مملکت خریدار ندارد، الا به وسیله عده‌ای کم. «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمْنِ» امت من! از گیاهی که روی مزبله و کود توالت - قدیم‌ها می‌گفتند مستراح - درمی‌آید خیلی هم خوش نما است، پرهیزید. «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمْنِ» از گیاه سرسبز خوش نمای رویده شده روی کود مستراح پرهیزید. یک عربی از جا بلند شد، اجازه داشتند مردم از پیغمبر ﷺ بپرسند، پیغمبر ﷺ خیلی راحت در اختیار مردم بود، با مردم بود، گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا خَضِرَاءُ الدَّمْنِ؟» گیاه رویده روی مزبله و کود مستراح چیست؟ که ما را ازش می‌ترسانی؟ جواب را ببینید، متوجه بشوید این همه طلاق برای چیست، فرمود «الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنِيَتِ السَّوْءِ» دختران و زنان خوشگلی که در خانواده‌های پست لجن بی‌دین بزرگ شدند. با اینها برای چی ازدواج می‌کنید؟ که پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: اینجور دخترها و زنها با آن خانواده پست لجن متعفن فکری و اعتقادی‌شان اگر مار و عقرب بزایند بهتر است که انسان بزایند.

این یک تعبیر خدا که زن کشتزار است و جالب است که چند بار قرآن مجید از رحم زن تعبیر به "قرار مکین کرده" و جالب است که اینقدر برای نطفه مرد ارزش قائل شده که می‌گوید مردان اگر این نطفه ساخت من را در رحم حرام بریزید، یعنی از طریق زنا انتقال

۱. الکافی (ط_الاسلامیه)، ج ۵، ص ۳۳۳.

بدهید، قیامت به عذاب سنگینی دچار هستید. زن و مرد زناکار را یک عذاب نمی‌کنم، «یضاعف» برای سوره فرقان است ﴿يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ﴾ عذاب مرد و زن زناکار دوچندان است چون به نطفه‌ای که من ساختم زشت‌ترین خیانت را کردند، من این نطفه را به مردها و به زنها دادم از شان انبیا، اولیاء و ائمه به وجود بیایند، عالمان بزرگ به وجود بیایند، انسان‌های مومن، با کرامت، مثل شماها به وجود بیایند، من این نطفه را ندادم که تحویل یک کشتزار خبیث بدهید، با خباث خودتان حرامزاده به وجود بیاورید. این را ندادم به شما. که راحت راحت بیاید کربلا بنشینند روی سینه یک بدنی که همه جایش مجروح است سر بی‌د و بعد هم بیاید کوفه از این خبیث پلید پست کثیف بپرسند اگر مُردی، تو را برگرداندند چه کار می‌کنی؟ گفت یک حسین دیگر پیدامی‌کنم سرش را می‌برم. من نطفه را ندادم اینها را به وجود بیاورید، خیلی خدا به نطفه مرد احترام کرده، خیلی خدا به رحم زن احترام کرده.

شیعه عطر اهل بیت علیهم‌السلام را دارد

ای مردم شما را نمی‌گویند، شما را که من بهتان امید دارم، به قیامت‌تان امید دارم، به پادشاهان امید دارم، به خوبی‌تان یقین دارم، شما که همتان اگر یک کسی شامه قوی داشته باشد شما را بو بکشد، شما بوی حسین علیه‌السلام را می‌دهید. امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: دستم در دست پدرم امام باقر علیه‌السلام بود - حدیث در کتاب بسیار مهم مجموعه ورام است - با پدرم وارد حرم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شدیم، شلوغ بود. یک عده‌ای زیارت می‌کردند، یک عده‌ای قرآن می‌خواندند، یک عده نماز می‌خواندند، پدرم محل به هیچ کس نگذاشت، انگار نه انگار اینها آدم هستند. «فاذا اناس باصحابه^۲»، یک مرتبه پدرم امام باقر علیه‌السلام چشمش به یک تعدادی از شیعه افتاد «فوقف علیهم» بالای سرشان ایستاد «فسلم علیهم» به همشان سلام کرد و بعد پدرم قسم جلاله خورد، من داشتم گوش می‌دادم، به این چند تا

۱. فرقان: ۶۹

۲. الامالی (للطوسی)، النص، ص ۲۲۳.



شیعه گفت «وَاللّٰهُ اِنِّیْ اِحْبُ رِبْحَکُمْ و ارواحکم» به خدا قسم عاشق بوی شما و عاشق روح شما هستم، معلوم است، ما یک شامه فقط می‌خواهیم.

شامه زنده

من این شامه را یک بار دیدم، نه! برای خودم پیش نیامده، یک وقت فکر نکنید چیزی پیش من است. من راستش را روی منبر می‌گویم هیچ چیز پیش من نیست، روی منبر پیغمبر ﷺ، دروغ بگویم که می‌دانم می‌نویسند و فردا هم دادگاه تشکیل می‌دهند، من تنها چیزی که پیشم است یک تعداد آیه قرآن است و روایت است که شاید بعد از هفتاد سال عمر توفیق عمل به هشتاد درصدش هم پیدا نکردم. حرفم هم با خدا یک کلمه است من اصلا دو کلمه با خدا حرف نزدم، خودم شخصا، و آن هم این است که بهش گفتم: عنایت کن، لطف کن، مرحمت کن، آقایی کن، دم مردن من یک خط قرمز روی کل پرونده من بکش انگار من را نداشتی بعد ببر. چون آنجا ما در دادگاه تو اصلا تحمل عتاب تو را نداریم که برگردی به ما بگویی چرا؟! این چرا را می‌توانی به دشمنانت بگو، ما را راحت بگذار. نه عبادت ما را نگاه کن نه گناهان ما را. همانی که باباطاهر می‌گوید:

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا به حق هشت و چهارت ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

اینجوری آدم راحت می‌میرد، خیلی راحت می‌میرد، کاری به کار آدم نداشته باشند، او می‌تواند کاری به کار ما نداشته باشد ما نمی‌توانیم کاری به کارش نداشته باشیم، ما گدا هستیم، خب باید کاری به کارش داشته باشیم، باید.

ازدواج

چه آیاتی قرآن دارد، از ازدواج با دختران و زنان زیبا، یعنی چشمتان دلالت زن گرفتن تان نباشد. چون زیبایی جاذبه دارد، آدم عاشق هم که بشود امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: عشق



کر و کور می‌کند^۱. دیگر آدم فقط می‌گوید همین دختر را می‌خواهم، همین زن را، به پدر و مادرش می‌گوید: برایم می‌گیرید بگیریید، اگر نه تا آخر عمر زن نمی‌گیرم، این اگر نباشد می‌خواهم دنیا هم نباشد. حالا به دنیا چه کار داری؟ چرا دنیا نباشد؟ برای خاطر تو یک نفر برای چی دنیا نباشد؟ خودت نباش.

این زن، یعنی دارد به زن و شوهرها می‌گوید، ازدواج باید ازدواج ارزشها با ارزشها باشد نه با قیافه، نه با بدن، زلیخا به یوسف یک بار گفت: با تمام وجود عاشقت هستم، گفت: عاشق چی من هستی؟ از گردن به پایین من را که همه انسانها دارند، سینه است، شکم است، دست است، پا است، ناخن است، این را که همه دارند. برای چی عاشق من هستی؟ گفت: عاشق قیافه‌ات، گفت: نمی‌خواهد عاشق قیافه من باشی، معطل من نشو چهار روز دیگر دستور بده من که دفن شدم در قبرم را باز کنند ببین در قبر کرم‌ها این چشمهای زیبا را خورده‌اند، ابروها را خورده‌اند، پلک‌ها را خورده‌اند، گونه‌ها را خورده‌اند، یک اسکلت بی‌ریختی از کله مانده که در آن خاک پر شده، عاشق چی من هستی؟

وظیفه پدر در حق فرزند

۱_ انتخاب مادر خوب

یک وظیفه واجب جوان این است که برای اولادی که می‌خواهد - این خیلی روایت جالبی است، من ندیده بودم تا حالا همین دو سه روز پیش برای بحث اینجا یادداشت برداری می‌کردم دیدم - برای اولادهایی که در ذهنش است که من ازدواج بکنم دو تا پسر می‌خواهم دو تا دختر، یک پسر می‌خواهم یک دختر، دو تا دختر می‌خواهم دو تا پسر، مادر خوب انتخاب بکند^۲، مادری که با خدا و دین پیوند دارد، دختری که در حد خودش

۱. امام علی علیه السلام: چشم عاشق از دیدن عیبهای معشوق کور است و گوش او از شنیدن زشتیهایش کر، غررالحکم ۶۳۱۴

۲. تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۵۸۳ (نثرالذکر - از سخنان امام صادق علیه السلام).



دارای پاکی و عفت است، اینها را می‌گوییم برای آنهایی که بعداً می‌شنوند، حالا یا با نوار یا از تلویزیون. شما را نمی‌گوییم.

۲_ انتخاب نام نیک

دوم وقتی این مرد بچه‌دار شد اسم زیبا روی بچه‌اش بگذارد، این دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله است. اگر بعضی از شما برادران که فکر نمی‌کنم در شما باشد، اسم نامانوس روی دختر و پسران دارید، تا نمردید گریباتان را قیامت بچه‌هایتان نگرفتند، یکی از شکایت بچه‌ها به خدا این است: پدر و مادر این اسم‌های بی‌خود و بیهوده و بی‌معنا را روی ما گذاشتند، برای چه بچه‌هایتان را شاکمی می‌کنید؟ ما اسم زیبا که خیلی داریم "رضا" بد اسمی است؟ رضا که خیلی اسم زیبایی است، آدم نرسیده به مشهد می‌خواهد از شوق سگته کند. من چقدر در هواپیما، اتوبوس و قطار چشمم به گنبد افتاده بی‌اختیار زار زار گریه کردم، از بس که این اسم زیباست. که یکی از اسم‌های ابی عبدالله رضی الله عنه هم هست «أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبُرُّوُ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ»^۱ این همان رضا است بد است؟ اسم حسین بد است روی پسرهایتان بگذارید؟ من از علمای زمان بچگیم شنیدم، خیلی عادت داشتم پای منبر می‌رفتم، از هفت سالگی از شش سالگی، علت ایجاد این عادت هم خدا رحمتش کند پدرم بود، من را سوار دوشش می‌کرد می‌برد روضه، می‌برد پای بهترین منبرها، منبرهای خیلی مهم، مثل حاج میرزا علی آقا هسته‌ای^۲ که مجتهد بود منبر می‌رفت، مثل مرحوم آقا سید حسن لوانسانی که طبیعتاً ده دقیقه که از منبرش رد می‌شد خودش با خواندن آیات قرآن به پهنای صورت و ریشش گریه می‌کرد. اینها را من دیدم. آنها می‌گفتند: هر کسی هر پدری مادری اسم بچه‌اش حسین است - من خودم یک بار به مادرم گفتم - این اسم خیلی اسم عجیبی است در این عالم، اسم عجیب، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: شب معراج من این اسم را به عرش

۱. بحار الانوار (ط_بیروت)، ج ۹۸، ص ۳۵۳.

۲. میرزا علی آقا هسته‌ای از عالمان بزرگ اصفهان متوفی ۱۳۴۷ ش از شاگردان برجسته آقا سید محمد باقر درچه‌ای و شیخ فضل الله نوری بشمار میرفت و در نهضت مشروطه همراه شیخ بود.

دیدم سرم را بلند کردم دیدم به عرش نوشته «إِنَّ الْحَسِينَ مَصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النِّجَاةِ» پدر و مادر خوب، امام هشتم که امشب شب شهادتش است نتیجه همین زن و شوهر است، پیغمبر ﷺ و خدیجه ﷺ، زهرا ﷺ و علی ﷺ، این درخت این باغ است. من گفتم مادر پدرم که پشت مفتاح ولادت من را سال قمربش را نوشته یازدهم ذی القعدة، مساوی با تولد حضرت رضا ﷺ، من هم که بچه اولتان بودم، چرا رضا نگذاشتید؟ گفت: مادر آن وقتها که زنها حامله بودند هیچ دکتری نمی دانست پسر است یا دختر است سونوگرافی که نبود، قدیم هفتاد و سه سال پیش. ما خانه مان در تهران برق نداشتیم، لامپ های ده شبها روشن می کرد پدرمون. گفت من دو ماه مانده به ولادت خواب دیدم یک آقای با کرامت، - مادر من از سادات صحیح النسب از نسل حضرت جواد ﷺ پسر حضرت رضا ﷺ بود و خیلی زن با کرامتی بود، من شصت و هفت هشت سالم بود ایشان فوت کرد در دوره عمرم یک دانه گناه ازش ندیدم - گفت: من خواب دیدم یک مرد بزرگواری انگار محرم من است او به من گفت این بچه ای که در رحم داری پسر است، اسمش را بگذار حسین. بد است مگر این اسم؟ بزرگان ما می گفتند، من هم از آنها شنیدم که هر کسی بچه دارد به نام حسین، تا صدایش می زند مثلا می خواهد نان بخرد، حسین برو دو تا سنگ بخر، حسین از آشپزخانه یک لیوان آب بیاور، حسین مشقایت را نوشتی، هر بار می گوید: حسین! زهرا ﷺ جواب می دهد، کدام حسین را صدا می زنی؟ اگر حسین من را می گویی کربلا قطعه قطعه شد، اگر حسین خودت را می گویی دعاگویش هستم مگر بد است این اسم؟ چیست این اسم های خارجی، چیست؟

هیچ چیز در دنیا بی اثر نیست

من به شما اعتماد دارم، این روایت رسول خدا ﷺ را که می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ خَصْرَاءَ الدَّمَنِ» برای آنهایی می گویم که اهل این جلسات نیستند و بعدا می شنوند، بدانند هیچی



در این عالم بی‌اثر نیست، هیچی. حتی یک دانه اسم. شما که بوی خدا را می‌دهید، بوی ائمه علیهم‌السلام را می‌دهید، شما روحتان هم بوی پاکیزه‌ای دارد.

ادامه شامه زنده

حالا من یک دانه از این شامه‌ها را دیدم یک آقایی که من نمی‌شناختم، به وسیله یکی از دوستانم یک روز حدود چهل سال پیش حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام ما را خانه‌اش نهار دعوت کرد اما من او را نمی‌شناختم. رفتیم نهار، دیدم عجب بزرگواری است، اصلا چهره نشان می‌داد اهل خداست، هفت هشت نفر بودند مهمان‌ها. آنجا دیدم یک شیخی جزء مهمان‌هاست، اما چه قیافه‌ای دارد خدایا! من هیچ جا ندیده بودمش، اصلا قیافه یک قیافه ویژه‌ای بود. این رفیق من که به واسطه او من هم دعوت شده بودم، آهسته در گوش من گفت: اگر بیاید - چون من آن وقت قم بودم، پنجشنبه‌ها می‌آمدم تهران دیدن پدر و مادرم - گفت: اگر بیاید دعوتش بکنم بیاید خانه ما؟ گفتم: من نمی‌دانم می‌آید یا نه اما نشستن با این خیلی خوشمزه است، این یک چیزی دارد. گفت: آقا پنجشنبه دیگر نهار تشریف می‌آورید خانه ما؟ گفت: بله گفت: آدرس بدهم؟ گفت نخیر، گفت: آخه ما که تازه اولین بار است همدیگر را دیدیم خب اینجا شاه عبدالعظیم است ما تهران هستیم چطوری می‌خواهی خانه من را پیدا کنی؟ گفت با بو، گفت چطوری با بو؟ گفت شبعه علی علیه‌السلام بو دارد، بوی بهشت می‌دهد. من می‌آیم تهران این بو من را راهنمایی می‌کند و تا در خانه‌تان می‌آورد، نمی‌خواهد آدرس بدهی. همین است. یک بار دیگر هم ایشان را غیر از آن دعوتی که ازش شد دیدم، دیگر تا حالا ندیدمش. هم شامه‌های خیلی زنده را من دیدم، هم چشم‌های خیلی زنده را، هم گوشه‌های زنده را.

من یک رفیق داشتم حافظ کل قرآن بود، نود سالش بود فوت کرد، هفتاد و پنج سال را یقین دارم یک شب نماز شبش ترک نشده بود، ساعت نمی‌گذاشت، آقا چطوری بیدار می‌شوی یک ساعت مانده به اذان؟ بدون ساعت سر یک ساعت، گفت مامور دارم می‌آید صدایم می‌زند، ساعت نمی‌خواهم. مامور دارم، یک فرشته هر شب می‌آید سر یک ساعت

مانده به اذان صدایم می‌زند می‌گوید وقت ملاقات است، می‌رود. همین یک کلمه. می‌بینیش؟ گفت من نمی‌بینم اما صدایش سالهاست در گوشم است. خانمی را بگیر، پیغمبر ﷺ دارد می‌گوید، که مادر نیکی برای بچه‌هایت باشد یک، دو وظیفه واجب داری اسم خوب روی بچه‌هایت بگذاری.

۳_ تربیت خوب

سه، وظیفه واجب داری بچه‌ها را خوب تربیت کنی. این هم هنر می‌خواهد، ظرافت می‌خواهد خیلی؛ من به خاطر شما - از بس شماها را دوست دارم شما امام حسینی‌ها را و دلم می‌خواهد با کمال میل بگویم من خادم شما هستم و نوکر شما هستم، نوکر نوکر نوکران ابی عبدالله ﷺ خودش افتخار عظیمی است - برای این آیه پانزده احقاف خیلی مطلب نوشته بودم اما مجلس تمام شد زمان تمام شد، حیف هم هست اگر بتوانم بیست جلسه دیگر این آیه را در یک جلسه دیگری فاطمیه، ماه رمضان، زنده بمانم ادامه بدهم یک بحث پخته بسیار عالی درباره پدر و مادر، زن وقت حاملگی، زن وقتی زائیدن، زن وقت شیر دادن، بزرگ شدن بچه که سه تقاضا از خدا می‌کند که: خدایا به من توفیق شکر نعمت‌هایی که به پدر و مادرم و خودم را دادی عنایت کن، نسل من را برای من نسل صالح قرار بده و خدایا حرکت من فقط به سوی توست یک بار هم به تو پشت نمی‌کنم. «إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» و من در همه چیز تسلیم تو هستم. اما متأسفانه مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر، ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم. چقدر قرآن دریاوار است.

الهی دلی ده که جای تو باشد	لسانی که در وی ثنای تو باشد
الهی عطا کن بر این بنده چشمی	که بینایش از ضیاء تو باشد
الهی عطا کن مرا گوش قلبی	که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی چنانم کن از فضل و رحمت	که دائم سرم در هوای تو باشد



ما خیلی طلبکار با محبتی هستیم، دختر پیغمبر ﷺ، امیرالمومنین ﷺ! ۶۰ شبانه روز است برای حسینتان گریه کردیم، سینه زدیم، ناله زدیم، امشب هم برای جگرگوشه هشتمینتون گریه می‌کنیم، جلسه که تمام شد خواستیم برویم شما دم در به ما چه می‌خواهید بدهید؟ اگر به ما چیزی می‌خواهید بدهیم خیر دنیا و آخرت را به ما و زن و بچه و نسلمان بدهید، از دست شما بر می‌آید.

الهی مرا حفظ کن از مهالک که هر کار کردم رضای تو باشد
الهی ندانم چه بخشی کسی را که هم عاشق و هم گدای تو باشد

روضه امام رضا ﷺ

اباصلت می‌گوید از خانه مامون تا خانه خودمان شمردم، پنجاه بار امام هشتم ﷺ از شدت درد روی زمین نشست و بلند شد، در اتاق که رسیدیم «يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ» دیگه طاقت نشستن و بلند شدن نداشت، مثل آدم مار گزیده می‌غلطید و به خودش می‌پیچید، درها را هم بسته بودم، یک مرتبه دیدم یک نوجوان هفت ساله سرش را به دامن گرفته، زار زار دارد گریه می‌کند، گفتم آقا زاده همه درها بسته بود، از کجا آمدی؟ با گریه گفت: خدایی که من را از مدینه تا خراسان آورد، از در بسته هم وارد کرد. سر پدر در دامن پسر بود و از دنیا رفت. همه می‌دانید همین مسئله کربلا برعکس شد، سر عزیزش را به دامن گرفت،
پسرم!

ای بطرف دیده خالی جای تو خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست ایمن از صیاد تیر انداز نیست
بیش از این بابا! دلم را خون مکن زاده ی لیلا مرا مجنون نکن

۱. کشف الغمة فی معرفت الائمة، (ط - القديمية)، ج ۱، ص ۷۸.

مادر در خیمه دارد می‌گوید: خدایا یکبار دیگر علی اکبرم را به من برگردان، خدایی که یوسف را به یعقوب برگرداندی، اسماعیل را به هاجر برگرداندی، دویدند آمدند گفتند: مادر دعایت مستجاب شد، جوانان بنی‌هاشم دارند بدن قطعه قطعه عزیزت را می‌آورند...